مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء

BAHA'I WORLD CENTRE
LIBRARY

۱۳

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران
شید الله ارکانه بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثیر
شده است ولی از انتشارات مصوبه امری نمی باشد
شهرالمطلب ۱۳۲ بدیع

Provided by the Afnan Library

هوالله

ای یاران حقیقی الواح مسطوره و اوراق منشوره و اسماء
مذکوره کل بیقعهٔ مبارکه واصل و ملاحظه گردید و مسموع
شد و مضامین دلنشین معلوم و مفهوم گشت حمد
خدا را که بفضل و موهبت جمال قدم روحی لاحبائه الفداء
عبادی که ظل لواء میثاق محشور گشتند که از نفحات ریاض
قلوبشان آفاق معطر و از انوار وجوهشان اقلیم اشراق منور
مظاهر الطاف حق میباشند و مطالع آثار نبأ عظیم مشارق
نجوم هدایتند و مطالع رموز عنایت نسائم حدائق
توحیدند و روائح جنان تجرید جبال راسخهٔ عهد و پیمانند
و منابع جاریهٔ وجد و ایقان اشجار مثمرهٔ ورد و سر ایمانند

و طیور قدس لبکهٔ عرفان سرج نورانیهٔ انجمن اسرارند
و هیاکل تقدیس محفل ابرار مؤیّد بجنود ملکوت ابهی هستند
و موفق بملائکهٔ ملأ اعلی ای دوستان جمال ابهی و ای
یاران حضرت کبریا لسان بشکرانه این موهبت کبری بگشائید
و بحضرت احدیت راز بستائید که مظهر فضل وجود شدید
و محشور در زمرهٔ اهل سجود گردید مشرب شدید و در
جوق ملائکهٔ ملکوت احدیت داخل گردید تا در ساحل
بحر اعظم صید ماهیان لب تشنهٔ بحر عرفان نمائید و
در بر و حدت شکار آهوان چمنستان حقیقت نمائید
تا بعون و عنایت حضرت احدیت جمیع ملل را در ظل کلمهٔ
وحدانیت در آرید تا نفحات الطیب شرق و غرب را احاطه
نماید و انجذابات رحمانیه خیر امکان را بحرکت آرد اسرار گردد
مقدس ظاهر گردد و آثار و آراسم اعظم باهر شود حدیقهٔ
کیهان بار و بر گردد و در وضر امکان میوهٔ تر و تازه آورد شمع

توحید برافروزد وحقیقت تحدید بشعلهٔ از نار موقده
الهیه بسوزد انوار صمدی بتابد وظلمت جهل عمی محو و نابود
گردد حضرت مسیح چون بجهان فیض شتافت یازده یار
یار کار گذشت و چون بچشمی بنیاد کوشی شنوا و زبانی گویا
و عمر می ثابت جازم بر اعلاء کلمة الله قیام نمودند بان قسم
ثابت گشتند که اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها فی
کل حین گشتند شمعون صفا که بدین نجوم هدی بود بظاهر
صیادی در دریا چون طرطیا و چون بکمال استقامت و همت بر نشر
آثار و حشر ابرار قیام نمود و در رفیق وجود با انوار سجود چنان
در خشید که ماه و خورشید حیران و پروانهٔ اسم نادان گشت
حال جمال قائم روحی لاسمه الاعظم فداء این صعود فرید بخاطره
هزار نصر در این رهگذار بر گذار گذاشتند و جمعی را بنجات
قدس تربیت فرمودند و ابواب فیوضات بر وجوه گشودند
در اعوش عنایت پرورش دادند و در دبستان بینش درس

سبق

سبق آموختند حیف نباشد که محمود نشینیم و مبهوت
بمانیم راحت جان بجوئیم و راه آسودگی بپوئیم این دنیا
نباشد این صفا نباشد این هدی نباشد عنقریب ایام
بسرآید و مرغان چمن نغمهٔ رحلت بسرایند و سراج عالمیان
منطفی گردد و ظلمت هلاکت مستولی شود و صبح نورانی
آخرت بدمد سعی نمائیم و بکوشیم تا بار خی نورانی در ملکوت
در آئیم و در ملأ اعلی در حلقهٔ ثابتان در آستان داخل گردیم
مالاحظه فرمائید که بازیچه تن چون تحمل انوار بلا و محن نمودند
و بحقیقت قیام فرمودند چنار هدایتی در مطلع امکان نمودند
حال ما اگر چنانچه باید و شاید قیام نمائیم بآنائید موعود ملکوت
ابهی چراغ انواری مشهود گردد و چراغ آثاری موجود شود قسم
بجمال محمود و لواء معقود و ظل ممدود که نار وقود در قطب وجود
چنان زبانه کشد که بحر و مد ربکداز د ای دوستان همتی و ای یاران
جنبشی و حرکتی خود را بر ولایات و حکایات منزل این میثاق

مشغول ننماید چه کار اضغاث احلام است و مقالات صبیان
از ثابتین بکوشید و سبیل راسخین بپوئید از برای حق صحبت
سالها باز کو حالی از ان خوشحالها ع هوالله بهی
یا من تشبث بالعروة الوثقی خوشا بحال حفائی که در محفل
تجلی دیده را بمشاهدهٔ انوار جمال بیزوال روشن نمودند خوشا
بحال نفوسی که در بزم الست از جام عهد سرمست شدند
وخوشا بحال کوشیکه ندای الهی را از شجرهٔ میثاق استماع نمود
و فرخنده طالعی که در ظل شجرهٔ انیسا حاضر شد و مبارک
دمی که بپرتو افتاب عهد برافروخت وای همایون دلی که بنار
محبت الله در سدرهٔ طور سینا خوخت وای سعادتمند مسیحی
که بکنز اعظم پی برد ای پروردگار ستوامیدوارم و از غیر تو
بزار حجابات ببدر و اوراق شبهات را بالمرکن و شجرهٔ غنا را
بر ثمر فرما یوسف صدیق را از بئر عمیق براور و از قعر چاه بارج جاه
رسان و از دست تطاول بی وفایان بجانب بخش
غیر

غیر خوبی جرم یوسف چیست پس مکتوب شما وارد
و مضمون چون شهد فائق و رؤیا صادق و صاحب رؤیا
عنقریب برهمزاد تقرب میثاق غالب ع ع هوالله بهی
جناب آسد الله از خدا بخواه که چون اسد ضاری و هزبر
جری در میدان معرفت الله نعره زند غرهٔ کن شیر وارای شیر حق
نار و دان غرهٔ نا هفتم طبق جمیع اولاد و اطفال و
منتسبین را از قبل این عبد تکبیر ابدع ابهی ابلاغ فرمائید
بجمیع ذکر بذکر جمیع مشغولیم هوالله بهی
ایشمع افروختهٔ عشق الهی چون پیر صوت محبت الله جان و
مال و اهل و منال را کلاً در سبیل خدا فدا نمود و در میدان
فشانی بباخت و چون شیر ژیان باقوت جنان در میدان
قربانی بتاخت تا انکه در ملکوت ابهی وجه منیرش مستبشر شدند و
قسم بجمال مبین که ملأ اعلی بوجه منیرش مستبشر شدند و
در عرش کبریا جالس و مکین شد و دیدهٔ روان انجمن روشن و

Provided by the Afnan Library

منوراست وبوی خوشش درمشام اهل فردوس بقا
منتشر بندای یالیت قومی یعلمون ندامیفرماید شما
یادکاران روح مجردید وانوار آن ماه منور پس باید شکر نمائید
که باین فضل عظیم فائزید وباطوار واحوالی قیام نمائید
که اطر رحمن ازان استشمام شود ومرضی مشاهده کنید
که ذرهٔ حرکت نالایقی دارد ویا اثر غیر تقدیس ازاد
استشمام میشود البته فوراً احتراز نمائید وتجنب کنید
زیرا ضرر امر الله در تقرب بآنست چه که نفوسی پیدا شده اند
که اسیر نفس وهوی هستند ونام حق بر زبان میرانند این
نفوس در امر الله از سم کشنده بدترند بسیار احتیاط
لازم است والبهآء علیکم ع ع هوالابهی

یا من تمسک بالعروة الوثقی اینجا در قوم فرموده بودید
ملاحظه کردید نفحهٔ خوشی از ریاض معانیش استشمام شد
چه که در دلالت بر ثبوت ورسوخ بر میثاق الهی چون بنان

مرصوص

مرصوص بود ومثلث ینبغی هذا المقام العظیم وکل وجه
یتضیئ بهذا النور المبین قم باسم اعظم روحی لاحبائه
الثابتین ندا کن الیوم مقامی اعظم از ثبوت ورسوخ بر
ایمان وپیمان الهی نبوده ونیست این نفوس ثابته مؤیدند بجنود
ملکوت ابهی هستند واین هیاکل مقدسه مؤیدند بملاء اعلی
این امر عظیم وصراط مستقیم را امتحان وافتتان شدید بوده
پی بقسمیکه جبال راسخه متزلزل کرده واشجار مرتفعه
منفعر شود در لوح فشه در سنه شداد وشدائدش
مذکور هنیئاً لمن ثبت ورسخ قدماه علی الصراط
البته اجتناب شب ورود در تثبیت قلوب بکوشید
واگر چنانچه خطوری بنماید بسیار خفیف تزلزل از نفوس راقیه و
عابدین استشمام نمائید اجتناب امنع از معاشرتش کنید

عبدالبهآء عباس هوالابهی

ای مخمور خمر محبت الله قومی از بادهٔ خاکساری سرمست شوید

مرسوم

لکن در بامداد در خمار و فتورند خرابات خمر غرور مخمورند
عاقبت صرف دور محرومند جمعی از صهبای محبت الله در
شور و نشورند و از بادهٔ معرفت الله در سرور و حبور
این نشئه نشوهٔ باقیه است و این سرور و شادمانی از ورود
در حدائق الهیه پس اگر سرور یابید از آب کثیف نشاید
و اگر سکر و نشئه مطلوب از خمر الهی باده رحمانی مطلوب و
مقبول اینجا در میخانه داری نشکند صفای عشق
زان شراب معنوی ساقی همی بیار جمیع نفوس را دعوت
نماید که با وجود انکه طعام باقی و خمر الهی میسر هیچ فطرت پاک
باین آب فانی منتن میل ننماید ع ع الا بالله عبد البهاء عباس

هو الابهی یا من ادخره الله لحفظ المیثاق

بانک بانک میثاق است و نور شعلهٔ اشراق شمع دور ثانی است
و محامد و ستایش جمال قدم شاهد هر انجمن ندای الست بربکم است
و پیمان الهی دران بزم از دست بدست انوار حقیقت چون

مه تابان عنایت در سریان شمع هدی در شبستان است
و فجر بیضا بر توبخش کازار و چمن روح القدس قوهٔ تائیدات
در روح الامین مبین معنی کتاب مجید فصل خطاب
عنوان کتاب است ورق منشور صفحهٔ لوح محفوظ است
کتاب تکوینیست کو مبین کتاب مبین است پس کوشا باید
نمایند تا اسرار ملکوت الهی بینند و انوار رفیق اعلی مشاهده
نمایند تا اسرار ملکوت الهی بینند و انوار رفیق اعلی مشاهده
نمایند جمال قدم و اسم اعظم روحی لتربة مرقده الفداء
هر چند از افق امکان غروب فرمود و از مطلع این جهان
افول نمود و بجهان غیب شتافت ولی فیضش مستمر است
و ماء فضلش منهمر باب رحمتش مفتوح است و کاس
عنایتش مملو شجرهٔ مبارکهٔ اش بارور است و بقعهٔ مقدسه
پر از حدائق پر ثمر روح القدس ملقین مینماید و جبرئیل
امین تائید میکند پس ای یاران دل بالطاف بندید

دیده بینایش بگشاید محمود نگردید محزون مشود ع

امید است که در جمیع محافل ذکر موانس حضرت ابن اظهر بوده

صبح امید بتابد و انوار الطاف از ملکوت ابهی بدرخشد ع ع

هو الأبهی

ای بلند همت بلندی همت را

میزانی و سمو مقصد را برهانی عقاب اوج عزت در شاخسار

خاکدان فانی ذلت لانه و آشیانه ننماید فلک بحر الجی در بحر

امکانی منزل نگیرد و عنصر فرستان را آرزو نپرورد هوسهای

اوصاف دانی نگیرد بادی اگر بلند پرواز اوج صید

مرغان جان کن و اگر شهسوار دراکن این میدان جولانی نما

والاعلی قول سعدی بنشین و تو صبر پیشه کن دنیا لرکار

خویشتن کیر والبهاء علیک ع ع

هو الأبهی

ایها الفرع الکریم من سدرة السینآء قد قضت الشهور بل

مضت الاحقاب والدهور ولم یرد برید السرور مصحوبا

بتحریر من ذلک الجناب المشکور هل الا فلا یحق ام الحتف

طویت

طویت ام الأیدی اخرت بعد ما قدمت ام النجوم انشقت

کلا ان الارض لزلزلت وان السمآء اظلمت والأفئدة

اشتدت وافئدة ناس سنذر الشداد تعاقبت و

الجبال نسفت والزوابع امتحت والأشجار انقعرت و

انک انت ایها الفرع الکریم ثبت القدم علی هذا الصراط

المستقیم واسلک فی هذا المنهج القویم وتشبث بالسفر

القدیم اللوح المحفوظ والرق المنشور کتاب الأقدس

والصحف المقدسة من الله الحق آیاته لصراط السوی ثم

انظر الی شرح آیاته التی شرحها بید العظمة والاقتدار

فی کتاب عهد الله العزیز الجبار مزدوجا بحجاب وستار

لعرف قد ترکوا المنصوص وهدموا البنیان المرصوص

وتمسکوا بالشبهات واهملوا الآیات المحکمات و

احتجبوا بالاوهام وغفلوا عن العزیز العلام فسوف

ترجمهم فی کرب عظیم ع ع

هو الأبهی

ای فرع کریم وقت آنست که چون سیف شاهر کردی
وشهاب ثاقب چون علم مبین از نسیم مهب عنایت
بحرکت آئی وقت سکوت نیست وزمان سکون نه
فرصت از دست مده وما هی از شصت مینداز وقوته
شو ونیران موصده ناطق باش تا نخل باستوکردی
ورطب نائق ببار آوردی بجهت امر ذخلق شدی
تا شمع شب افروز کردی وشعله پرده سوز پرده ها را
انام ببدد وآفت انعام باش باسم اعظم کوهها را بسیاکن
وکرهها را شنوا ومردهها را احیا ایام در گذر است و
ملکوت مستمر ما بنده استانیم ودربان وپاسبان
بیدار باید بود هشیار باید زیست تو در حق من دعا
کن تا از هر بندی رها کردم وبخدمت عتبه علیا موفق
وبجانفشانی مؤید سر بر قدم خجالت دارم واز خود
شکایت خواهم باری تو فرزند باش واز هر تقصیر آزاده

بخدمت

بخدمت برخیز وبدیار هدی درآویز مرا نیکوش
اللهم یا مفرع در خر الرحمانیه فی سدرة الانسان
هذا فرع کریم من شجرة الأثبات اجعله آیة من الآیات
واثبت قدمیه علی الصراط واشدد ازره علی خدمتک
وقوظهره فی عبادتک وافتح علیه ابواب معرفتک و
اسبغ علیه نعمتک واکمل علیه عنایتک واحفظه
بعینک وصونک وحمایتک ایرب رب فرد غیض
غمام موهبتک وامطر افنونه بامثار رحمتک واحفظ
سلالته فی کهف صیانتک انک انت الحافظ الوافی
المقتدر القدیر ع

هوالله

ای شمع روشن در محفل یاران هر بامداد که این کوکب
خاوری در مطلع ظاهری بارحی در ری جلوه نماید
لسان حال فریاد برآرد که ای خفتگان بیدار شوید
وای بیهوشان هوشیار شوید وای اسیر کان بجوش آئید

وای خاموشان بخروش آیید وای محجوبان پرده براندازید
وای مخموران جام صبوحی زنید من آیتی از آیات
شمس حقیقتم وجلوه از ظهورات نیر الوهیت
این اشراقی است که اشارهٔ از احاطهٔ ساطان فیض نیر
آفاق است والبهآء علیک وعلی کل ثابت علی میثاق الله
ع ع هوالابهی ای دو مرغ حدائق
میثاق شرکنید حضرت حی تو انا را که ثابت بر عهد و
پیمان حضرتش نمائید در راسخ بر عهد و میثاق جمال ابهی
روحی لاحبائه الفدا، در رافق ایمان دوستارهٔ روشنید
ودر میدان ایقان دو تهمتن دو رویین تن قسم بجمال قدم
که در هر نفسی جانم فدای نامش باد که اگر دنیا بی مستقیم بر
عهد و پیمان گردد عقاب اوج عرفان شود و عصفوری
ملک طیور و سلطان نسور گردد مورچهٔ سلیمانی کند
وگرنه نامی سلطنت جاودانی داند چاه افتادهٔ عزیز مصری

شود ریوسف کنعانی صیاد ماهی شمعون صفا شود
وچوپان بیابانی ابوذر غفاری آتش کاشن شود و
اشتری نافرالله در مرغزار وچن شبان با شبان مبین
ظاهر گردد وبخاری نا خدای فلک عظیم باری امر مؤید دد
ملکوت ابهی ثبوت و رسوخ بر عهد و میثاق الله است
چون فلک عهد را طوفان از جمیع جهات احاطه خواهد نمود
واوراق تهمات واستدلال بمتشابهات سراً و علناً منتشر شده
جهراً باین منتشر خواهد شد واما الذین فی قلوبهم مرض
فیتبعون ما تشابه منها سبحان الله مبین منصور محصور
واضح مشهود مهجور کشتند واطفال شادح وعارف و
مبین الواح جمال قدم واسم اعظم روحی لاحبائه الفدآء
واقف واعلم بود که کاد بابین قسم محکم وامر وامستحکم زبود
از بدایت فی ظهور بلکه در تورینه و انجیل و زبور بلکه در
صحف ابراهیم این میثاق عظیم را ذکر زبود و در جمیع الواح

وزبر مجید از متمسکین ومتشبثین وتوقیر ثابتین وراسخین
فرمود حال باوجود مبین واضح ومنصوص نوهوسانی
کلمه توجهوا را تأویل وتوجیه را باسقام مخالف مضاده
تفسیر مینمایند وآخر فی الحقیقه توجیه را بدوجه اعراض و
تفسیق وتخطئه میرسانند ذلک مبلغهم من العلم ذرهم
فی خوضهم یلعبون ان ربک لغنی عن العالمین والبهاء
علیکم وازنهم عجبتر انکه این عبد ناحال امری باحدی
ننمود وتکلیفی بکسی نکرد که درجات بجهت توجهوا
قرارداده شود وشبهات بمیان آید وآیات متشابهات
تأویل شود نهایت کل رابنشر نفحات الله وازاختلاف
کرهادم بنیان الله است منع نمودم اگر این قول مقبول
خود میدانید اعتراض بکسی ندارم والبهاء علیکم ع ع

شرح جناب محمد باشی علیه بهاء الله الابهی مولای بهی
ربّ ورجائی هذا عبدک الرقیق الذی ارتبط بعنقه لسلسلة
عبودیتک

عبودیتک الساطعة وفقیر حضرتک العالیة
ووفد علیک خاضعا خاشعا منصدعا مقبلا الی
ملکوتک الرحمانیة مشتبثا باذیالهدی من شجرة فردانیتک
التی ثابت وفرعها فی السماء ایرث ثبت فی قلب آیاتک الکبری
ونور بصره بمشاهدة تجلیات فیوضات ملکوتک الذی
جمع فادعی وسهل له کل وعر وعسر السلوک واسس له
بنیانا شامخا مقاوما عن الملوک والملوک واجعله حجرا لزاویة
ودودا مرتفعا شامخا باذخا شاهقا فی حیز الوجود انک
انت المانی المؤسس القدیر ای مهندی بنور هدی چون
گلخندان شو وچون مل بجوش آ زیراد رچنین گلستان
بانضای جانفزای هدایت داخل شدی ودر قصر مشید
آرمیدی ودر حیز وجود چنین باید واساس هادی
گردد هدی مهدی است والبهاء علیک یا عبد النفع ع
ش جناب آقا میرزا ابوالقاسم علیه بهاء الله الابهی ملاحظه
نمایند

هوالأبهی ای مهدی نار موقدهٔ الهیه

حضرت کلیم چون از مدین اشتیاق بسینآء اشراق بحر امید
در شجرهٔ طور بامر از نور و شعلهٔ ظهور هدایت کبری
موفق گشت و انی اجد علی النار هدی فرمود حال الا حظه
فرما که نار حقیقت در اکثر افالیم شعله بر افروخت و
پردهٔ ستر و حجاب ببوخت ندای الهی از افق رحمانی گوش
زد شرق و غرب گردید و تجلیات رحمانیه از جمیع حجبات
بایات و اضحات اشراق نمود بشر قیه و غربیه و جنوبیه
شمالیه کل آلیهات جهاتها با وجود این قوم محجوبان
و زمرهٔ مدهوشان چون خفاشان کوران در ظلمات
دهلیز گذران محرومان دبیهان محشور شدند دهها
حسرت و اسف که مستعدان بشعلهٔ محرومی اسرا رشدند
و کاهلان باصدهزار لمعهٔ محرومی از مشاهدهٔ انوار نموکردند فائز
شدی شاد باش و شاد باش والبهاء علیک ع ع

یا من اشتعل بنار محبت الله حضرت عندلیب لسان بستایش
انجناب گشود و داد سخن بداد که ان مفتون جمال حی قیوم با
دل بنار محبت الله سوزان و بلسانی بذکر رحمن گویان دد
حائل یاران بثنای یزدان مشغول اند این خبر اثری در قلوب
یاران مهر پرور نمود کل بستایش آن یار مهربان پرداختند
و دست بدعا برداشتند که ای یزدان مهربان ان بندهٔ مژده را
در این مقام بلند پایه فرما تا ان درد مند از هر دردی
رهائی یابد او در جهان جان جاوید و بایوان بلند
برپرد ای رحمن این نهال تر و تازه را بر شحات ابر عنایت
پرورش ده و بشبنم الطاف همواره سبز و خرم دار
توئی بخشنده و دهنده و فرمنده ستایش ترا است
و نیایش ترا الست والبهاء علیک ع ع هوالأبهی
ای مجذوب نفحات عرفان در عالم وجود اعظم انسان آرزو نماید
قوی نهاد باشد چه که حقیقت سرابست نه شراب و دود است

نرکاب موج اوهام است وفوج اعلام جز سلوك در
سبیل الهی ومشی در طریق رضای رحمانی کراین جوهر مکنون
ودرّ مخزون موهبت باقیه است ومنظر باقی پس ازخدا
بخواه که موفق باین عنایت کردی ومؤید باین موهبت
والبهآء علیك وعلی کل ثابت راسخ علی عهدالله ومیثاقه

ع ع هوالله تعالی

ای ثابت بر عهد ومیثاق جمال مبارك روحی لاحبائه
الثابتین الراسخین فدا دراین کور اعظم بنیان امر اچون
سدّ ذوالقرنین از زبر حدید نهاد واساس دین الله را
بر بنیان مرصوص گذاشت تا یأجوج شبهات وماجوج
اشارات بوجه من الوجوه رخنه نتواند وحصن حصین امر
محفوظ ومصون ماند سی سال ذکر عهد ومیثاق فرمود
وکلمهٔ عهد وپیمان واین از قلم مبارك در رقّ مطهّر مرقوم و
ملفوظ تا الکرا لوح مقدّس محفوظ مصون باسم کتاب عهدی
چون

چون رقّ منشور وکتاب مسطور ولوح محفوظ ظاهر و
مشهود شد جمیع نفوس که منتظر اعلآء کلمهٔ خلاف و
نشر نفحات شبهات بودند خائب وخاسر گشتند و
عهد الهی چون آفتاب زدانی شرق وغرب را روشن فرمود
نمود بقسمی که جمیع ما دون کتاب عهد الهی را گرفتند و
خزانهٔ خویش محفوظ نمودند وصیت این میثاق الهی جمیع
آفاق را مسخّر نمود بروایت نیست که تکذیب راوی شود
بخطا کاتب نیست که محل اشتباه قوی گردد وعدم اطمینان
حاصل شود بلکه باثر قلم اعلا است با وجود این بحر دانی
چند با نواع حیله وخداع میخواهند رخنه کنند و
اختلاف اندازند وبنیان امر الهی را بکلّی براندازند غافلا
هم یظنون ع ع هوالله تعالی

ای ناظر بملکوت الهی در این عهد وعصر کریم نفحات قدس
امر الله در شرق وغرب منتشر وانوار تقدیس وتعلیم

Provided by the Afnan Library

ملکوت وجود را روشن نموده جمعی خفاس سیرت ظلمت بیز
تاریک دل ابلیس خود را صدد این افتاده اند که مهر منیر را بپردهای
اوهام و غمام ظلام مستور و محجوب نمایند و بر رواج کرهیه
ان بوی خوش عطر الهی را مقطوع کنند سبحان الله این چه
فکر خامی است و تصور باطل بی تأمل تا بجائی که چشمه آفتاب
از غبار انکه خفاشی مکدر گردد و ماه منیر از نباح کلابی
تیره و منکسف شود لا و الله بلکه انان زحمت خود دهند
و مشقت شدید بینند و عاقبت ان غبار بنشیند و
ان رواج کریهه باسفل جحیم رجوع نماید و نور حق شرق و
غرب را روشن نماید و نفحات رحمن ارض وجود را کلزار و
چمن نماید ع ع هوالأبهی

ای کوکب برج بلاغت اهل نجوم گویند یعنی ریاضیون ما
که کوکب بلاغت و فصاحت و بدیع و بیان عطارد است
و برجش جوزا چنانچه شاعر عرب گفته انا الصخرة الوادی

انا و جت و اذا نطقت فانی الجوزاء حال علوا
شد ستاره فصاحت و برج بلاغت و برج بدیع
نزد عطارد است نه جوزا بلکه نیز نابان نظم و نثر و
کوکب ساطع شعر و انشا ثریا است و برجش ثریا و
کاهی قطب آسیا و کهی خط استوا و امیدواریم عاقبت
سیرش در افق ملکوت ابهی استقرار یابد و البهاء علیک
و علی کل ثابت راسخ علی میثاق الله العلی العظیم ع ع

هوالأبهی

یا ابا الفضائل و امة و اخیه چندین کبوی خوشبوی معانی
از ریاض قلب ان معین عرفان بمشام مشتاقان میرسید
و حرارت حرکت شوق شعله اش بحر حزن دلهای دوستان
حقیقی میرسید مکتوب مفصلی در بیان حرقت از
فرقت محبوب آفاق ارسال شده دلیل وصول
ظهور نمود و اشارة قبول مشهود نگشت معلوم است

Provided by the Afnan Library

کراین امر در کی و پژمرد کی از شدت احتراق ارزاق
محبوب آفاق است و این جنود از کثرت تأثرات
در مصیبت کبری ولکن انوار شمس حقیقت را
افولی نه و امواج بحر اعظم را سکون و رکودی نیست
فیوضات ملکوت ابهی مستمر است و تجلیات
جبروت اعلی متراد ف ابر نیسان عنایت دایر است
و شریان محبت الله در حبل امکان نابض تا بید از
افق اعلی متتابع است و توفیق کبری متواتر اگر ان افق
انور از افق ادنی کر افق امکان است غارب است از افق
اعلا طالع و لائح اگر نا حال ابصار بسبب سبحات نخستین
از مشاهدهٔ آفتاب حقیقت نورانی محروم و ممنوع
و محجوب بود حال ان حجاب کدر مرعهد و عصر
و وسیلهٔ انکار بود کشف الغطاء کردید چه کرد در جمیع
احیان ظهور کر مظاهر احدیتش از مطلع امکان طالع

شدند

... هما نا عظمتشان این بود که میگفتند ما نمائت
بشر مثلنا و ما هذا الا بشر مثلکم خلاصه ظهور این
مظاهر احدیت را از مطالع بشریت علت بطلان
میشمردند و باینسبب انکار میکردند و بعد از صعود
مؤمن و موقن میشدند زیرا بظاهر شخص بشری ملاحظه
نمیکردند لهذا منتهی قوت برهان و حجج الهی میشدند و
مظهر و بصر الیوم حدید میکشتند چنانچه کرارا لحظه
بفرمائید مشهود میکردد که در جمیع اعصار اعلا کلمة الله
بعد از صعود مشارق انوار بافق اعلا کردیده چه کر ناس
فطرة ایمان بغیب را خوشتر دارند و دلکشتر شمرند
در جمیع احیان در یوم ظهور انکار نمودند و استکبار ورزیدند
و هما نا جستند و در لانرا و هام آمیخته کردند و چون
ملاحظه مینمودند که شخص هیکل بشری ظاهر و مشاهد
حسبان دارند از موهبت و آنی محتجب میماندند چون

بصر شیطان کہ نظر در جسم خاک و طلسم تراب حضرت
آدم کرد و ازان کتر بیابان کراعظم و هبت آلهیه آشوب
منقبت انسانیه است کور و نابینا شد و خلقتی من
نار و خلقته من طین گفت باری مقصود اینست کہ در
رسالهٔ ایقان هیکل بشری را بمنزلهٔ سحاب شمرده اند
و حقیقت نورانیه را بمنزلهٔ آفتاب و حینئذ واضح و مبرهن
این الانسان آیتاً علی سحاب السمآء بقوات و مجد عظیم
عبارت اجمالیه ایست کہ بتفسیر و تأویل فرمودند یعنی حال
وقت شعله و اشتعال است و ندا و اجتذاب وقت
آنست چون بحر در جوش آید و چون سحاب در برق
و خروش و چون حمامهٔ حدیقهٔ وفا در نغمه و ترانه
بکوشید و چون طیور سماء بقادر تعزد و نوا آئید
ای بلبلان گلزار هدایت و ای هدهدان سبای
عنایت وقت جوش و خروش است و هنگام نغمه
و آهنگ

و نغمات دلتنگ منشنید و محزون و دلخون مخسبید
بپردازید و آغاز نمائید و آواز در گلشن هدی نمائید
بقدسیای دمن کنید و آهنگ ریاض حضرت متعال
آگه در این هیاکل الهی نغمه اسرافیل در چهر موسی آغاز ساز
نمائید و بگلهای معانی همدم و همراز گردید یا ایها الفضلاء
این اشتعال نار سدرتک و این اشراق انوار محبتک و
این امواج بحر عرفانک و این نسائم ریاض ایقانک و
این نغمات الستاره للاذان و این نفحات المعطره
لمشام اهل الامکان این جذوهٔ قلبک و این سعیر
صدرک و این بشارهٔ روحک و این اشتعال جذبتک
و این قبستک دع السکون و لو کان فی هذه الایام المبرمة
من شئة الهموم ممدوحة محمودة فاخرج من زاویة الخمول
و اقتداح القبول و طیر فی هذا الهواء الاعلی و
لا تستوحش قلة الرفقاء علی شرورا فق قدسه

واعلاء كلمته قياما يزلزل به اركان الشرك ويريقد فراش
الاختجاب عن رب الارباب ويقلو معالم العرفان و
ينشر اعلام الايقان وتخفق رايات التبيان ويرتفع
شراع الحيات فى سفينة النجات على بحر الامكان جناب
آقا سيد محمد در حضور صراط نضرت بعضى تفصيلى
مرقوم نموده اند جناب آقا ميرزا عزيز الله تفصيل ارض
خواهند نمود اگر چنانچه موافق راى واقع شود بنظر
چنين ميايد كه وجود انحضرت مثمر ثمرى خواهد شد
در صورت تعمم بر عزيمت بنظر چنان ميايد كه اول
بزيارت تربت طاهره مشرف شويد بعد عازم انمنطقه
شويد والروح والبهاء عليك والثناء عليك بهاء
استحال تا كى ديد عنوز نهايد عبده عباس رساله
اسند لا اليترك از اثر نامه ان جان پاك بود قرائت وتلاوت
شد بذكر انه الطاف حضرت احديت لسان كشوديم كه

ى سرادق ملكوت ابهايش نفوس مبعوث فرموده كه
حزب جميع فرق عالم قيام نمايند ونطق وبيان وقوت
برهان شان را در جميع ملل عالم مماثل ومعادل نباشد
تشكر على ما انطفت بثنائه وافاك على بيان برهانه
واثبات حجته ورد لاآلئه واظهار امره بين ملكوت
خلقه ولو كان للناس آذان واعية وعقول زكية و
نفوس مطمئنة وقلوب صافية لكفاهم هذه الرسالة
واني لا اضرع الى الله ان يصلك آية الهدى ودلالة التقوى
ومنار العرفان ومطلع الايقان وممهد الطريق والدال
على سواء السبيل بين ملأ الوجود وقائد جنود الجيوة
فى ملكوت الشهود انه مؤيد من يشاء وانه على كل شئ قدير
والبهاء عليك ع ع هو الابهى

اى كل چمنستان محبت شمع ميثاق در زجاجه فؤاد بر
وبد ومشكاة امكان را در شرق ما ظلمات نقض

افاق فانوب محرومان را تیره نموده بنور ثبوت چنان
شعله بزن که این لیل دیجور اهل شور را مبدل بنور نمائی
ونفوس مرده مجموده را حیات تازه مبذول کنی
قافله گمگشتگان را براه رشاد هدایت نمائی وعاصیان
قیتر را بجذب فرات دلالت کنی مطمئن بالطاف
جمال قدم باش ومستبشر بفیوضات اسم اعظم
رکن شدید ملجأ وپناه است ونور مبین هادی
ورهبر راه دیگر چه خواهی وچه طلبی ان هذا
لفضل عظیم ان هذا النور مبین ان هذا الفیض
شدید ع ع هوالله یا بهی

ای یوسف فارسی عزیز مصر میثاق درد دست
اهل اشتیاق گرفتار گهی در چاه محنت زندان مسجون و
گهی بقافله شهبات بثمن بخس در فروش وفروخت
گاهی در سجن قبطیان محبوس وگهی در صحرای هوی
پرستان

پرستان اسیر وسرگردان ولی ان مظلوم بادجود این
ظلم وعدوان اهل طغیان دوست ومهربان قدم
بجمال قدم کرچشم شفقت گریان است وقلب پر
محبت سوزان که چگونه این قوم در بحر لوم مستغرق
گشته ودر فراش نوم خوابیده اند وابدا مستشعر نگشته
که بنیان خویش را ویران نمودند ع ع هوالله یا بهی

ای بندهٔ جمال قدم در این ساعت که مرکز میثاق در
نهایت اشتیاق خامه برداشته ودر نگاشتن این نامه
پرداخته نافانوب دوستان الهی از انوار رحمانی روشن
گردد وچنان در بیان یزدان ثبوت واستقرار یابند
که جنود نزلزل دادن شر ضعیف تر شمرند واز بوصنه
حقیر تر ای بندهٔ جمال قدم شکر حق قیوم را که سبیل را
واضح نمود ودلیل را لائح کرد وشمع میثاق را روشن
فرمود وکوکب عهد را بر آفاق اشراق بخشید وجام

پیمان بدور آورد و یاران صادق را سرمست نمود و
وحوش دست بنیاد را سرکشتر کسار غفلت فرمود
تا دوستان موافق در محفل ابرار محمور جام اسرار کردند
وبعبودیت محضر آستان مقتدر جمال الهی قیام نمایند
والبهاء علیک ع ع

هوالله

ای یاران چه نوش بخت و بلند اختر و همایون طالعید

[illegible]

عصری موجود و بر چنین موردی وارد و در چنین
آستانی ساجد و در سایر چنین شجری مستریح
واز چنین ثمری مستفید شده اید کو رکو رجمال
قدم قرن عصر اسم اعظم مورد مورد مشرعة الله
آستان درگاه جمال الهی شجر شجر انیسا ثمر ثمر رسدره
منتهی طوبی للفائزین بشری للواردین فرحا للواجدین
سرورا للمستظلین والحمد لله رب العالمین ع ع

دوستان را نگیرا بدع الهی ابلاغ نمایند در خصوص
زرع تریاک استفسار نموده بودید زرع تریاک جز
بجهت علاج جائز نه زیرا در اکثر معالجات مستعمل
واز عدد ایام رضوان سؤال نموده بودید دوازده روز است
ویوم اولش همان یوم دوساعت بغروب مانده است
دیگر در جمیع اوقات باید دوستان الهی بایکدیگر بالکمال
[illegible]
کرده واز یکدیگر راضی طیبة حسبة الله استقامت کنند

هوالله

ع ع

ایا الفرع البدیع من السدرة الرحمانیة چون صبح
میثاق اشراق نمود واصداق بر توفیض بیزانی روشن
کشت نفوس پاک ومطالع تقدیس لسان بشکرانه گشودند
واهل جمود ونفاق حول مقام جمود گردیدند قدم نبوذ
وصدق استقامت نمودند وابواب فتوح گشودند

ونفحات روح مبذول نمودند وبتبليغ امرالله قيام
كردند وبرأس تقديس نشر نمودند واعلاء كلمة الله كردند
ولى نفوسى حسود عنود چشم از وصايا الهى بپوشيدند
وكريبان دريدند وبخفرة خمودت خزيدند وتيم بتبع
چشيدند ودر بادية خذلان ابدى دويدند وبكلى
تبليغ امرالله را مهمول نمودند ونشر نفحات الله را ممنوع
دانستند ومركز ميثاق را مخذول كردند وكارى جز
الفاء شبهات ندارند وفكرى جز بيان مفتريات نجويند
شب وروز مشغول اغواى موقنينند وتخذيل ازهان
مقبلين سبحان الله اين چه غفلت است واين چه ضلال است
پسر تو كه شاخ باغ اين كاخى بايد در بوستان ميثاق دد
نهايت طراوت ولطافت نمو كردى ودر جويبار
بيان نشو ونما نمائى وبشكوفه وازهار وميوه خرسكوار
مزين كردى واز ريح سموم شبهات ومخزيان پژمرده
ناضره
واسره مكدى دست بدامن مطلع حضرت على قبل
وسبل تقديس جمال ابهى تشبث نما از فتنه مستريح شدا
محفوظ ومصون مانى بعضى را كمان چنين است كه
بالمآل شبهات هر ذابى را مكين توان نمود ولى غافل از
اينكه نور مبين بيك اشراق ظلمات آفاق را زائل نمايد
وظلمت مقاومت نور نتواند دع مولاك المتعالى فى
خوض الشبهات ثم استقم على ميثاق ربك رب الآيات
البينات ثم انطق بثناء الشجرة المباركة وابتهل اليه فى
الغدو والآصال ان يجعلك مستقيما على هذا الصراط
السوى والحمد لله رب الميثاق العظيم ع ع هوالله
اى ناظر ملكوت ابهى در اين ايام كه شمع ميثاق در قطب
آفاق افروخته وانوار فيوضات نيراعظم از ملكوت
غيب شرق وغرب را مشك جهان روشن نموده بايد
بيان الهى على الخصوص اطيب روحانى شب وروز در

حرارت واشتعال قلوب پردازند الحمدلله مظهر توجه
الطاف جمال قدمی ومطلع الطاف اسم اعظم سرمد
وشادمانی کن وفرح وکامرانی نما عنقریب بنتائج خدمت
خواهی یافت والبهاء علیک ع ع

ع ع ای بلبل باغ یکانش سرای جنت
ای بندهٔ درگاه جمال ابهی انچه جوئی از آیات الطاف دهم
بیابد وانچه پوئی از جویبار ان عبودیت اسم اعظم روحی
لاحبائه الفداء نیابی این عبودیت جمع مبین است
ونور مبین وشهد وانگبین چشم روحانیان بآن
منور است وکام روحانیان از شهد وشکر ملکوتیان
ما معین است ولاهوتیان را عین تسنیم درد مندان را
درمان است ومجروحان را مرهم زخم تیر وسنان تو
فرامید است وماتم دیدگان را مسرت شدید قسم
بحضرت احدیت که حلاوت عبودیت آستان جمال ابهی
کام سکان ملأ اعلی را شیرین وشکرین نماید دیگر مرقوم

ع ع ای بلبل باغ یکانش سرای جنت
مشو سرد از کن وای جرعهٔ ممزوج چون افتاب
نوشی تا ای تشنه زلال زیارت آستان مقدس معین
مطاف ملأ اعلی بشتاب مأذون ومنظور والبهاء
علی کل مخمور من کأس المیثاق وکل ثابت راسخ بعهد
تیر الاذاق والویل لکل مفتر لزل والذل لکل من یرتد فی
الاشتعال والبهاء علیک ع ع

ای خدای مهربان ما کمنه کاریم وتو آمرزگار وما بنده
کاریم وتو عفو وغفار هرچند موج کنزاوج کرنده
دل بعفو وغفرانت معتدیم وهرچند سیاه عصیان
درنایت طغیانست ولی بخشش واحسانت فتوحیم
ای خدای پرعطا خطا پوش دریای رحمت بجوش واو
ذمام مغفرت بنوشان هرچند ظلمت ذنوب شدید است
ولیکن تابان مغفرت بر ضمیر ای خداوند این مستمندرا

Provided by the Afnan Library

در ایوان بلند جای ده و ار جمند فرما و در ظلّ غفران
انجزا بان کن و در سایهٔ درخت امید مسکن و ماوی
بخش تو ذی عفو و غفّار و تواب ع هو الباعث

الهی الهی ملائکهٔ عباد تو جمعوا الی ملکوت رحمانیتک و
تعلقوا باهداب ردای مزد انیتک و اخلصوا وجوههم الیک
و آمنوا بلقائک و صدقوا بآیاتک و کلمات آیاتک التفتت الاولی
و العلی الاعلی الذی بشر من فی الارض و السماء بظهورک
الاعظم شمس حقیقتک النورآء و اشتعلوا بالنار
الموقدة فی سدرة السیناء و سمعوا النداء المرتفع فی
البقعة المبارکة من داوی طوی من جانبک الابهی و تمسکوا
بالعروة الوثقی الایمن الکبری میثاقک العظیم الذی
یتموّج اعلامه علی الصرح المشید فی هذه الفترة العظمی
ای رب ایدهم بشدید القوی و انصرهم بجنود مجندة فی
الملأ الاعلی و انزل علیهم ملائکة التأیید نتری

واشره

ایشان را و رهم بقوّة عهدک یا ذا العطاء و ثبّت اقدامهم
و قوّلبوبهم بتأییدک یا رب السموات العلی انّک
انت المقتدر علی ما تشآء و انّک علی کلّ شیء قدیر
ای دوستان الهی و یاران معنوی شمع روشن آنید
و در بزمگاه شاهد هر انجمن صبح منیر هر مطلع آنید
و شعاع افتاب بیان ساطع ندا و ملأ اعلی بلند آنید
و سروش ملکوت ابهی هم هر مستمند هستی نمائید
و نصیر الحق بالید و نصیب موفور بجوئید و اسب
در میدان اقبال بتازید مواید اسمانی است و موا
رحمانی فیض اباد و انی است و وجود آسمانی جمال ابهی
از ملکوت غیب ناصر و امین است و ظهیر مخلصین
و مجیر راجین و صین موقنین و انه یناد یکم من ملکوت
غیب العلی، شتّان اقدامکم بالحجاء الله سوف یرون
معناه، ای منقلب ینقلبون ع قزوین

هو الأبهى

ایها الخفاق المجذوبة بنفحات
ریاض المیثاق فوعزة ربکم وجلاله وعظمته و
جلاله وسلطانه وبهائه ان بکم طربت قلوب
الروحانیین وبکم انشرحت صدور الربانیین و
بکم بسمت ثغور النورانیین وبکم انفرجت بحور
البشوش وبکم انتشرت انوار الروح وبکم انفجرت
عیون العرفان وبکم زئرت لیوث الایقان و
بکم طارت طیور الجنان وبکم مرت نسمة الاسحار
وبکم عبقت نفحة الازهار فالله الحق ان اهل
سرادق القدس یصلون علیکم اناء اللیل والنهار
ویستبشرون بشوقکم علی المیثاق و
استقامتکم علی الصراط وتأجج نار محبتکم فی قلوب الآفاق
ذلک الانوار وفاقکم فی زجاجة شدیدة الاشراق ان
ربکم ایدکم ووفقکم وجمع شملکم ونور وجهکم واحیاء
سرایرکم

وسرایرکم وسنح منها جمیعکم وتقوم طریقکم وتقرب
حقیقتکم انه هو المؤید الموفق من یشاء علی ما یشاء

هو الأبهی

یا من توجه الی ملکوت الأبهی وبشر بمیثاق الله
قد علی الأمر وشمر عن ساعد الجد ولا تنال جهدا
فی اعلاء کلمة الله ونشر آیاته مسکنة التمیم فی
محافل احبآء الله واشدد ازرک وقوم ظهرک وعدل
قامتک بقوة المیثاق واجل بصرک بمشاهدة نور
الاشراق من افق الغیب حیث یتلالأ علی الآفاق
فالله الحق بسطوات آیات ربک اخذ من علی البهاء
وذلت الرقاب وخضعت الأعناق وخر المستکبرون
علی الأذقان وبامعشر الشرق والغرب فبای آلاء
ربکما تکذبان ای حبیب روحانی وقت خدمت است
همکاری استقامت بکوش وبجوش وبخروش تا

چون عبدالبهاء در عبودیت آستان مقدس جان
فشانی نمائی و علم سند کبر افرازی و کار عالی در بساط
عبودیت درگاه بهاناج مزلست ع ع

از ثبوت و رسوخ احبای الهی مرقوم نموده بودید
سبب بهجت و سرور گردید زیرا الیوم جمیع ملل
امم از جمیع جهات مهاجم بر امرالله جز باستقامت
مقاومت نتوان نمود لذلک فتور سبب تسلط
اهل غرور گردد لذا اصحاب باید شب و روز مواظب
بوده که مبادا نفوس الفای تزلزل ننماید و سبب ضعف
و سستی قلوب در اصل امرالله گردد این نفوس بی
فکر ملاحظه نمیکنند که سستی در میثاق سبب تشتت
ملل آفاق و ضعف امر الله گردد باری دقیقه فروگذار
و ترویج دین الله و تشویق و تحریص بر ثبوت بر میثاق الله
نمائید عنقریب لواء جمال ابهی در جمیع اقالیم بلند گردد

و طبل نامس شرق و غرب را مضطرب نماید ع ع

هوالابهی

ای غضنفر ای جید و قوت شیر نیستان و دم ضرغام
دوبانی چند در دشت و صحرا بنای جولان گذاشته اند
و کفتاری چند از پی اغنام الله افتاده اند چون تو
غضنفری باید همت نمائی و سطوت بنمائی و این حیوانات
ضعیف را برانی تا اغنام و طیور در حدائق سلطان
ظهور بنغمه پردازند که حیرت زدایای شعور اهل عالم گردد

ع ع

هوالابهی

ای یاران من ای دوستان من هرچند بلایا و محن عبد
البهاء بقسمی اشتداد یافته که زهرت شکوه و شکایت
ندارم و وقت این وحین نمانده دقیقه نفس هم الله
در فراغت ممکن نیست باد جود این الحمدلله دریای
محبت الله در هیجان است و هر موجش چون جبال نمایان

و تابان

در هر دمی مدد پادشاهان و در هر نفسی دولتی کرشمه
هستیم و از حق میطلبیم که کل را بصرف عنایت در
ظل لجاء موهبت جمع فرماید و جمیع را بر معین تسنیم
مجتمع کند این حرفان پراکنده و دربدیه هجران را در
چمنستان حقیقت دمساز فرماید و این آهوان دشت
احدیت را در حدیقهٔ روحانیت هم سیر و سیاحت
نماید مشتاقان را در حلبهٔ وصال دراورد و تشنگان را
از چشمهٔ حیوة جاودان بنوشاند ای دوستان
در وجد و طرب باشید و در شوق و شعف از
جام الهی سرمست گردید و از بادهٔ رحمانی مدهوش و
می پرست در وجد و سرور آیید و در شوق و شور
افتید والبهآء علیکم ع ع

هوالله

ای رب هولاء عباد اضرعت فی ناسوتهم نیران محبتک
ونورت عقولهم بانوار معرفتک وشرحت صدورهم

... وحیدک واعلیت ذکرهم بشیوع ثنائک بین ...
... واعلیت شوکتهم بما انفقت علیهم من الاوّل
... احسانک والکرتهم من مظائم الطافک واکرامک
ای رب اجعلهم ایات ملکوتک وبیّنات ظهورک و
نجم اشراقک ودلائل اعلائک وانتشارک واحفظهم
من ظلّ شجرة اینما انّک انت القوة القدیر ع ع

هوالله

ای دوستان جمال ندهم
عمر عصر انجذاب است وقرن قرن حضرت رب الارباب
شرق و غرب در جوش و خروش است و جنوب و شمال
در شوق و شور امکان در ترقی است و کیهان در
نشو و نما ابدی افاق چون طفل شیر خوار از ثدی عنایت
در رضاع است و جهان چون غزال نازه نشان در
مرتع کیهان از ریزش باران فیض در طراوت و لطافت
و تزاید بیش مرجع هست بیشتر مبذول میشود فیض

بیشتر رسد و انچه رو بصعود بیشتر باشد ترقی از
جمیع جهات بیشتر حاصل کرده پس ای یاران جمال
وای هموطنان اسم اعظم بکوشید تا در جمیع مراتب
از معنوی و چه از صوری ترقیات عظیمه نمائید عنو
وعنایت حضرت احدیت بانا السنع ع مولای
اللهم مولای عباد نسبتهم بجمالک واخذهم تحت ظل
جناح عفوک مشرق احدیتک ایدهم فی جمیع الشئون
والاحوال علی التدریج فی مدارج العلم والفضل والکمال
واجعلهم مظاهر المواهب ومطالع الاحسان فی کل
شان من آثار قدرتک فی الامکان انک انت الکریم الرحیم
المنان ع ع مولای
ای بندگان آستان جمال ابهی جمد خدا را که بحر الطاف
بر جهانست وسیل فیض واحسان در جریان صبح هدایت
مشرقست وکوکب رحمت شارق ابر فضل در فیضانست
وچشمه

جوده در جنان فلک تقدیس بنجوم توحید
زینست وارج تقدیس بشهاب تجرید منور
وافق اصداق باشراق الطاف روشن است واطراف
امکان همبوب نسیم احسان رشک لاله زار وچمن
طبقات نور از غیب ملکوت منابع الطاف مواست
وایات حبور از بیت معمور متواتر النزول هاتف
جنان پنهان وفرشتهٔ عالم اذهان از ملکوت یزدان ندا مینماید
ز صدایش بگوش جان میرسد کای سرگشتگان بادیهٔ
حرمان افسرده مباشید آزرده مباشید پژمرده مباشید
این فرقت بوصلت ابدی سرمدی تبدیل گردد واین
حرمان بدخول در جنت رضوان منتهی شود وکل آدد
ملکوت در محفل لاهوت در لیدع ع مولای
یا من توجه الی وجه اضاء الاح واشرق به الآفاق
مولای احمد بما الهمتنی الی مطلع انوار رحمانیتک

ودلالتی الی مشرق آیاتک وسقیتنی کاسا
دهافا من صهباء العرفان واسکرتنی من سلاف حقیق
عتق فی احشاء دنان الایقان وجعلتنی آیة الهدی و
رایة التقوی بما القیت علی الکلم الالهیة فی ملاء انشاء
جنّاً ووفاء استلک بالاشعة الساطعة من سراج المیثاق
ان تؤیدنی علی خدمة امرک وعبدک بین معشر الآفاق
وتمن علی بالاقتباس من نور اشراق حقیقة الاطلاق
من نور الانوار وسطوع ضیاء الاسرار فی الاظهار
انک انت المقتدر العزیز الختار والبهآء علی الابرار ع ع

الحمدلله بفیض عنایت شمس صبح قدم بافتاب حقیقت
پی بردی ونور هدایت اقتباس نمودی وجام محبت
نوشیدی وشهد موهبت چشیدی وایات کبری را مشاهده
نمودی عنقریب ملاحظه خواهی کرد که دود لبر شرق وغرب
دست در اغوش وملل غاره باخز از بلند جام الهی مست

بسمعش اتفاق ایران محل توجه جهانیان گردد وخطه
وسیعه قبلهٔ اهل امکان شود وذلک من فضل ربک
علی ایران الفرس ومالوکسم ومواهب الله علی ثابت الاقدام
سروران اهل ایران اگر بدانند که خداوند چه موهبتی در
حق ایشان فرموده البته از جد وطرب پرواز نمایند
ولبتکر الطاف الهیه مسار گردند والبهآء علیک ع ع

هو الله

ای طبیب ای حبیب

اطبای جسمانی چون مرض را تشخیص دهند معالجه آسان
شود وطبیب بسیار امیدوار گردد ولی امراض روحانی
را تشخیص داده شود معالجه مشکل است مثلاً انسان
نداند مرض نقض میثاق واضح ومشهود است ولی
معالجه چه قدر مشکل نقض قاطع کتاب اقدس وحکم منصوص
کتاب عهد چون دریای اعظم است ولی ابداً در
مرض مذکور تأثیر ندارد بلکه بر صلابت افزاید ع

هوالابهی

ای بندهٔ طلعت ابهی

یوسف مصری در بازار جلوه نمود زلیخای بیگانه آشنا گشت و گریبان بحبتش درید ولی اخوان آشنا جامه‌اش دریدند و بخون آلودند و در چاه انداختند و ببثمن بخس دراهم معدوده فروختند فاعتبروا یا اولی الالباب والبهاء علیک یا من آمن بالله ع ع

هوالابهی

ای دوستان ثابتان بر عهد و پیمان صد بشارت که قوهٔ جذبیهٔ ملکوت ابهی و سپاه و جیوش او فزونها جمالها بشرق و غرب سوق فرمود و صفوف نفوس را درهم شکست و میشکند عنقریب ملاحظه خواهید نمود که جهان بحرکت و جنبش آمده و گیهان در رقص و طرب و شادمانی هاتف غیب ابدم فریاد برآرد ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار

نشر

هوالابهی

ای بندهٔ جمال ابهی شب و روز بتراجم جهان سوز سازگشید و جهان را بنار محبت الله برافروزید عنقریب ایام زندگی دراین خاکدان فانی بسر آید و باب جهان الهی بگشاید و ما لا رأت عین ولا سمعت اذن ولا خطر علی قلب بشر تحقق یابد والبهاء علیک ع ع

هوالابهی

ای بندگان شمس حقیقت در صوامع ملکوتی ترتیل

آیات توحید نمایید و در جامع لاهوتیان بتقدیس
رب وحید فریاد برآرید نظرها نحو تنزیه کنید
و توجه جمال رب کریم شمعهای انجمن عالم کردید و
ستارهای ظلمت اعم وصال بنیاسیه روانش شوید و
هوشمندان جهان فضل و بینش شب و روز زدد
فکر تحصیل کمالات ظاهره و معنویه نمایید دلیل وفاق
و اساس نفاق ضد ازاعین صافیه تا بفضل جمال قدم هر
یک آیت کبرای جمال ابهی در جمیع شئون گردید
و مظاهر اسمی از اسماء حتی قیوم و البهاء علیکم و علی کل ثابت
علی المیثاق ع ع میلان هوالله
ای ثابت مشکین نفس الحمد لله از نفس رحمان بوئی
و بسر منزل جانان رسیدی و رخ را بخاک آستان
مالیدی و اکتساب فیوضات نمودی
مظهر عنایت شدی و آیات رحمانیت تلاوت کردی
حال

و بمشرق باطن و قدرت معنوی و اجذاب رحمانی
و دل و جان و عشق الهی و شوق ربانی و روح روحانی
و ملکوت جانی و جوع بدیانما و خضوع راسیار کن
که وقت خدمت جمال قدم است و زمان نشر نفحات
اسم اعظم بجان و دل بکوشیم تا امرش غالب گردد
و انوارش منتشر شود و فیضش عمومی گردد و
صیتش شرق و غرب و شمالی و جنوب از جلد اسباب
عظیمه اعانه کند انشاء الله تأسیس معلم خانه مکمل منظم از
جمیع جهات است مصارف معلم خانه عشق آباد را
چون دریابید که از خود بدهید مابین قرار نمودیم
ع ع میلان هوالله
ای دوستان حضرت یزدان جناب مشهدی یوسف
و آستان مقدس یوسف مصر ملکوت جمال ابهی
مدتی و ذاتی و کینونتی له الفداء حاضر و بشرف طواف

Provided by the Afnan Library

روضهٔ مقدسه غوطه فاتر گشت حال که دم مرا
اسند عای تحریری خطابا بان یاران روحانی وحبیبا
معنوی نمود وفی الحقیقة نه چنان حبتی بشما دارند
که بشود نفوس ناخیر خود طمأمن نیز فوراً قلم برداشته
ونامه مینگارم کرای یاران جمال قدم روح وریحان در
سبیل الهی در این ایام صدمات شدیده خورده اید
وازبلیات عظیمه کشیده اید هدف تیر جفا شده اید
ومعرض طعن ولعن اعداء ودر هر روزی بانواع پرسوز
گداخته اید ودر هر شبی از هجوم اصرار حزن وحی راحت
نیافته اید هر صبحی در اثر ظلم وعدوان سوخته اید و
هر شامی از کاس آلام نوح آشام نوشیده اید چون این صدمات
وبلایا در سبیل حضرت کبریا بوده ضرری ندارد بلکه اسباب
در ملکوت ابهی الی الابد باقی وبرقرار است ایام منقضی گردد
وعمر بگذرد البته از حیات ثمری حاصل شود وخوشا

... اب از دواب شمرده شود ملاحظه نمایید که جمیع اعاظم
... ایام در نهایت ثروت وراحت ایام را میگذرانند
... چه ثمر حاصل از برای انسان حین من الاثمر لکن
... شناسند کرا ولی نفوسی که در سبیل الهی ایام را
... بلا گذرانیدند هر یک کنج بی بیابان یافتند و
... از افق تندیس درخشیدند ع ع هر کجا

ای اماء جمال قدم هرچند در کور فرقان اماء را
جنس خسیس شمرده شده اند ودر حقوق قلیل النصیب
الرجال قوامون علی النساء نازل ولکن کل حظ
الاشقیاء وارد ولی اهل فرقان با اندازه بردن
نهادند واز حد تجاوز نکردند بقسمی که بیچاره نساء
اسیر ومانند زر خرید شدند ولی الحمدلله در این کور
عدل الهی چنان خیمه ونوکاهی در قطب آفاق زد
که نساء در جمیع حقوق سهیم وشریک رجال گشتند وعلم

کهن در آب الخدود و الجبال فامتلأت الرجال براقا خشنا

در میدان امتحان کوی سبقت و پیشی ربودند و در محل

شدائد و بلایا آیت کبری شدند و در عزت و عصمت رایت

ملکوت نگاشتند و البهاء علیکن ع ع هوالله

ای سلیلهای آن سرور شهیدان آن کوکب نورانی در چرخ

بظاهر در مغرب جانفشانی متواری شد ولی بحقیقت

از افق بروانی طلوع و اشراق نمود لا تحسبن الذین قتلوا فی

سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون آن نور مبین

در افق قدیم درخشان است و آن شمع منیر در زجاج ملکوت

عظیم منشعشع و ساطع و لامع پرای سلالهٔ پاک او

بروفدم او حرکت نمائید و بر دودش او پرودش یابید جانها

و روان و جنان در سبیل محبوب امکان رایگان انفاق

نمائید عنقریب آفتاب حقیقت از جهان پنهان مطالع غیب

اکوان چنان اشراق نماید که خرمنهای مقدس بجوش آید و گلزار

سنبل و ریاحین خاکمرگ دوع ع هوالله بهی

ای یاران حق وقت عصر است و آفتاب پرتوش دد

ناقص ولی شمس حقیقت از غیب ملکوت الحمد لله

تابش و بخشش جهان افروزش دو چندان بروز در تزاید و تکاثر

اگر چه از برای اشراق او تزاید و تناقص نه ولی غمامهای مضلل

دنیا دهای متکاثف هر چه بیشتر تراکم کند سطوع

شمس حقیقت بیشتر شود و اشراق تابناک عظیمتر گردد

خلق جاهل و عوام کالانعام چنان بود که سحابهای

مظلم و غمامهای متراکب آفتاب اوج مواهب را تیره نماید

و در مغرب زوال متواری گردد ولی بیک اشراق پرانوار

مطلع غیب ملکوت چنان غیوم متکاثره را بمضمحل

نیستی مبعود که عقول حیران گردید و عالم خفاشان

ملل عالم و فکر اند کہ از برای خویش در ظلمات آباد
بطون حفرات تاریک و قبور ہیاکل موحش و مسکن وادی
موحیا نمایند زیرا بکل ما یوسر کشتہ اند و قدرت مراتبہ
محسوس دیدہ اند علی الخصوص بعد از صعود حضرت
مقصود زیرا سلطنت جمال قدم اعظم شد و قدرت ذاتیہ
ظاہر گشت و السلطنۃ و الاقتدار و القدرۃ و الاستیلاء
فی کل الاعوام و الشئون و الظہور و الکون ع ع ہو الباقی
ای بندۂ جمال قدم در جمیع امور متوسل بحق قیوم شو
و متوکل بر ربت ودود قلب انسان تا اعتماد بر حضرت
یزدان ننماید راحت و آسایش نیابد بایستی در کوشش جہد
و ورزش لازم و واجب و فرض و مقصود و ضروری مذموم و
مقدوح بلکہ شب و روز ان معمل نیابد بود و دقیقہ
نباید از دست داد و چون کار ہای سائرہ باید لیالی و
نہار بکار مشغول شد و چون شمر و ثمر و بہجہ و بہاء

و امیدوار

... و ... و ... و

على الفترة الخضراء ما غدت موجات ندى البهاء في هيام الملأ
والرحمن على العرش استوى والبهاء الستوهاء يقولون
باتت يوم الرب نقض واحاط الظلماء وعسعس الليلة
الدلماء وغابت انوار الجمال الابهى وهذا هو الضلال
والعمى لهم اعين لا يبصرون بها ولا ينتهون ان نوره
ابدى واشراقه سرمدى وكل عباده وكل من بحر الطافه
يغترفون والبهاء عليك ع ع هوالله
اى بنده رب قديم وحيات اين ايام در بازار ملكوت باطل
شو وازسندس سرفرو دس واستبرق قدس قماشى بدست آر
وخلعتى مناسب اندام اهل سبا بر وبدو زو بر هيكل
وفا بپوش تا فاقامت موزون شخص عالم مكرم وخوش كرد
وجسم امم در نهايت حباره وزيبندا يش ابد خلست
لاهوتى بين كه برقامت ياران چرفاخر دوزون ودواخ است
تو نيز سر وشنر بر ش ازان استاد كل كه نا ازبراى خود ش بچه

هوالله ابهى اى بنده حق خوش باش كه دد
حين عمر جديدى وقرن جديدى ورعهد وجود امدى
دور سرو اصل بجود محشور كه حتى جام سرشارى از دست
ستد بار نوشيدى وبيدار هشيار كه بدى چركه
ابن اده عقل وداشش افزايد وهوش وبينش بخشد چشم
كشايد وگوش باز نمايد ودل آگاه كند هنيئا لك هذه
الكاس الطافحة من حبة الله والبهاء عليك ع ع هوالله
ى دلسبنده عالم بالا وملأ اعلى اجمع بچشم ظاهر مشهود
وموجود از عالم پست وسفلى است وانچه مدرك او مشهود
چشم حيوان ودبده بصيرت است بالا وعلوى است در عالم
بسيط بحيها فى انقلابات وكون وفساد مشابها جارى
حكم مدين تشاء ونذل من تشاء وتعز من تشاء وتميت من تشاء
لملك اليوم لله الواحد القهار نيستى

نورش ظلمانست وکشفش حجبات عزت نورانی
وراحتش مشقت وارایش فضاحت وسرورش
زیان وبحرش خسران چه که عاقبتش حرمان است و
منتهایش مهجوری پس اکرام الاطبای وملاذ نعما
جوئی بافنا بهی نظر کن وبمبدأ اعلا مشاق تما ۰ تا
عاقبینا یان بینی وسمت بیکران مشاهده کنی ع ع
ورفو مطمئنه رجوعی الی ربک راضیة مرضیة بکثیر ادبع الهی مکبر شوید
واز قبل این عبد تسلی دهید نسئل الله بان یفرغ علینا
بالصبر اباة کریم رحیم ع ع ع ع
ای احبای الهی ودوستان جمال رحمانی کور عظیم ظهور
ربت فدیم چنان ارتباطی واتحادی دربین نفوس مبذوله
وافئده مشتعله بنار موقده عنایت فرموده که جمیع یاران
حکم هیکل واحد یافته وحنان منقطعان سمت حرم
جستیر چون سرح لامعه وبجوم ساطعه بنود واحد

سی ودیر را انوار بشعاع واحده مستنیر دارند حقیقت
یکدیگر را دوست دارند ومفارق نکردند واز یاد یکدیگر غفلت وفراموشی
نکنند بکیان سکون وصاموشی حاصل کردد پس بحق
سزاوار است که در کل حین صدر نشین این انجمن باشید و
سراجهای روشن در این بزم ذوالمنن آن از باد نرفته
وفراموش نشده امید هست در خاطر بوده وخواهید بود
در اختتام خرب وبعد مکان عالم امکان حکمی ندارد چه که
فیوضات الطاف جهان لاهکان احاطه نماید انشاء الله چنان
جمال رحمن وده دریای بیکران موهبت حضرت یزدان امید
واریم که یاران مخموران بادهٔ عشق در این بزم محبت الله چنان
شوق وطرب واجذاب وولهٔ آیند که واله وداریکان
عالم نمایند ونفحات قدس وجذبات انوار هیکل ادم رانده
نماید امیدوارم بتائید الله بعزیز جمیع دوستان را
بشارت اشتیاق بابن اذکار مذکریم عبدالبهاء عباس

هوالأبهی ای عندلیب حدیقهٔ معانی ار

جای تو خالی در بقعهٔ بیضا، ای جای تو خالی در قبهٔ نو

ای جای تو خالی در موقع منعوت بلسان لبنیا ای جای تو

خالی الرتب مجد لبنان وبهاء کرمل ای جای تو خالی

در ارض مقدس ای جای تو خالی در وادی ایمن ای جای

تو خالی در ذروهٔ علیا ای جای تو خالی در جبل کرمل

ای جای تو خالی در بقعهٔ حیفا ای جای تو خالی

در بنیان حضرت کبریا ای جای تو خالی در خلاکمی بهروش

مبارک ای جای تو خالی عشر مخور چند کس بالنیابة از

جناب شیخ آقا رئیس وجناب افنان وجناب فاضل وجناب

غلامرضا خان وجناب سیّاح وجناب معمار باشی وسایر احبّا

میکنم واین بنابت عین عنایت وصرف موهبت ایشان

احدیست که عبدالبهاء را موقن بان مژده کبری نیاید از

نفوس زکیه در این مقام قیام نماید رب اقبل من

الخادم

هوالأبهی

... میر اقبال الفقرا ع ع

... ای ملکوت اعلی مژدهٔ عنایت میدهد واز

... بی نصیب موهبت میوزد ندای حضرت رحمانیت

... شب بلند است وبقوهٔ اسم اعظم جنود ریب

... منهزم سطوات میثاقی قلبها فاق را محرک

... وده وقوهٔ بیان روح یکیان را زنده نموده اسرافیل

... حیات ابدی بسهستان باده عهد بسذول داشته وجبرئیل

... رحمانی بتاوب در آنی آیت عهد وحی فرموده قوهٔ از

... زبان آمنای ملکوت ابهی در وجد وسرور وقوهٔ

... عنایت فتور وقصور وغموم وهموم مستغرق در نجوم

... بلبل کاستان سرمستان زنده دل پرشور و شعف

... آنان هفتاد وحسد واز راه غرض معترض کلشن

... سندیان کلزار بیجد درسر در آیند تا جعل

جمل وسقر پس شکر نماید حضرت احدیت را که
این کلشنید و قربان این مرغ و جمن و البهاء علیکم
هو الأبهی

یا من استسقی من عین الایقان و استضاء من نور
مبین الرحمن قد وردت رقیمتک فرأیناک من احد من عباد الله نا
بالثناء علیک شاهدة بالوفاء ستنت منبئة عن ارتباطک
لله و تشبثک علی عهد الله و اتخاذک بثقافات الله و
اجتنابک للطالبین لنور الهدی یستأذن حضورک
فی البقعة المبارکة البیضاء و نشرک بتمریغ وجهک علی
التراب العفرة السلیا و تعفیر جبینک بغبرة التربة الزکیة
و انی لعمرک اعطر بالتیاعنک مشامی من ذلک السلک
و العنبر الشمیر الفائح علی کل ذکی و انک انت فاسع و نشر
نفحات عبیر الله و سطوع انواره و خفقان الویته و رایاته
علی آیات بنیت بکل بیع یعبثون و انی بنعماء ما تن

و ... سبحانه و تعالی کل نادی فی سبیل الله المهیمن القیوم
هو الأبهی

ای ... من نبذ ما دونی و ما دعاه و انقطع الیک تضرع الی
... ظهور ربانیتک الناطق عن مرتفع مظهر نفسک المتکلم انک
... علی کل من یجادل و یمارا ای رب اکرمه علیه بالنطق الفصیح
... و الذرة النسیح و الوحی القبیح بنور معرفتک یا من
... بعین ای سرمست جام الستین جام سرشار دادست
... کرم و بینا شفقان جمال رحمن و دورون باده الوده و نغمه
... دانی بشنوان و بکو ان نور مبین ان برق جبین
... عرش برین باقیست ببین از خیمه خاک پنهان جمال
... بالا کافی است ببین نا پیدا زاست تو فیض الی دوست
... بیدار دوست و انی است ببین و البهاء علیک ع

هو الأبهی ای بنده بسبیل الی الله
... است و اضطراب جهان افروز منوجهتر غرب

واین مبدا ناظر بشرق یعنی وست دارم که مشرق و
مطلع نیر یقین وبدو منیر جبال مبین گردد چه که موطن
اصلی ان افتاب انور عرش برین است این آرزوی دل
وجانست وتمنای قلب ووجدان اصل غرب کوینده
ما هرچند غریبیم ولی امیدواریم که بفیوضات وعنایات
جمال قدم خطه شرق گردیم در مشک من علی الارض بیا
باختر که خاور گردد وچه بسیار دخو که مشک معطر شود
ما هرچند اصل مغربیم اما از جهت مروج وناشر وآزادگی
وفرزانگی سروران براصل شرق اگر این نیر اعظم از افق ما
طلوع ننموده بود تا حال اتاق غرب جمیع منور شده بود و
روح مصور ونور دمیده ع ع هوالله
ای شیدایان روی دلبر اعلی ان یار دلنشین چون شما
تا نینی در انجمن در حیاتین جلوه فرمود ویا انوار حسن
یوسفی جمیع آفاق را مشکوة اظلیم منور نمود بی برده
ودکان شکریان باز کرد ویا زار پرسفان رود
جوهر یار پدیدار شد یکی او را آباد کرد
شاهوار طبل طالبی بکوفت وبعضی بکار انداختند
یاران داخل کشت وبر خوان چشم پوشیدند
خانوادان سراج کوشیدند ولی میهمانهای آن
یوسف رحمانی در سریر عزت جاودان وافلیم ملکوت
جهان عزیز حقیقی وسلطان ملکوت الهی گردید حال
ملاحظه کنید که سلطنتش در عالم غیب تا کجا پرتو باین
جهان لاریب متشابه ع ع هوالله
ای دوستان جمال رحمن ویاران خوش یزدان جهان
جولانگاه سواران حقیقت است ومیدان جنود
ملکوت سلطان احدیت تا سپاه ضلالت را صف
مرکت بشکنند ولشکر جهالت را دفع صولت کنند

مقتدی رکند و هوا نیت هدایت کرده عرصه گیتی را
دشمنان سپهر دشمنان نماید و صولت و شوکت پرتو
یزدان قوت و سطوت اهرمنیان را نابود فرماید جا
جمعی از یاران در میدان در جولانند و عربده در
بعضی دشت کیهان انداخته هوس استیلا دارند و
سودای فتح و ظفر بر فلاه و دیار و مهمات جهان
ای شهسواران میدان توحید و ای لشکر و ظفر و ملائکه قدس
شما مؤید بجنود ملکوت ابهی هستید و منصور بقبیل
من المآلکة المقربین الاعلی محترک کنید و در این میدان جولان
نمائید و گوئی بیفکنید و هوکای بزنید و بسیف انقطاع
از ماسوی الله و سنان توجه الی الله و تیغ بیان و تیر
بنیان هجوم آرید تا ظلمات بکلی از صفحات آفاق مفقود گردد
و جهان نادیات روشن شود عبد البهاء عباس
هوالله ای خادم ابهی ایام مرکز میثاق

امیت

باد هوای محض خضوع و خشوع و صرف فنا و اضمحلال
و انقیاد محبوب و مقبول و البهاء علیک ع ع مرقوم
ای مجذوب بشمیم نسیم عنایت مشتریدان و رازدار
در آینهٔ حقیقت و دریای معرفت انکشاف نما و
پرتو جمال نامزد نزدیک و آزادگی و دستکاری و اردیبهشت
بندگ و خاکساری آستان پروردگار مشاهده کن از
خیرات کان نامتناهی لامکان بلندی و صعود و ترقی خواه
ببال عبودیت نتوان و قربت حضرت مقدسه
جز بتمسک بجناح رقیت ممکن نه پس بران کوشش آرزو
این مرغ بی پر و بال پرواز در اوج بندگی است نه آزادگی
و طیران در حضیض خاکیست نه فراز سروری پس
تو اند مرا باین صفت جزان و باین نعت ستایش کرد تا
دلخرم گردد و جانم بشادی هدم جمال قدم اسم اعظم
روحی لاحبائه الفداء تاج بندگی را بر نارک این عبد

اکتبر

Provided by the Afnan Library

یزدانی چنان جلوه نموده که روی از رخ صد هزار یوسف
کنعانی درشکسته و چنان رخی برافروخته که دل از در
شهر انداخته و علم نشسته در قلب انسانی برافراخته ای
دوستان الهی امر کان در جز عند و پژمرگان در نزع
مقصدشان اینست که هم بودت وجودت خود ثابت
بسر برند و او فانی نگذارند و این کور عظیم و درد کریم را
بی نور مبین بدانند نسالکم وننالکم ع هوگو بی

ای مست رحیق ایقان اگر چه بعیم دوری و مهجوری و
لکن بیان حاضر محفل عاشقان جمال جانان از حق سائل و
آمال که احیای ان ارض از اثر عشق رخی برافروزند و پرده
اوهام بسوزند در دبستان توحید درس اذبین نزنند
بیاموزند و جهانی را حرارت محبت الله بگدازند و علم
تقدیر در جمیع شئون بین خلق برافرازند و بالاخره
سبیل رب ودود بسازند ع هوگو بی

ای شمع محبت الله هر سراجی را نوری و هر کوکبی را ظهوری
و هر حقیقتی را رونق منشوری و هر معینی را کتاب مسطوری
بوده سراج الهی را پرتوی از جوهر توحید است و کوکب
رحمانی را جلوه از اشعه شدید حقیقت جامعه را کتاب
مبین است و معانی طیبه را مظهر ع علیم و لفظ شیرین
پس چون ضالعت کرامت در این قمیر لطافت و هیکل
عظمت مبعوث شدی بعون آیت یا مرسلمان احدیت
در آفاق وجود کشتی جودی ناگه شعاع سراج کردی و
نوری لامع و سراجی ساطع شدی و کوکبی بتاج حقیقتی
جامع و هویتی طالع این شعاع و نور آفاق بشوق و زرقا
وجد در رقص افتاد است ع هوالله مهر سیادش
جانش شاد و روش باد پروردگارا کرده کارا ای
یزدان من خداوند مهربان من این فارسیان یاد پذیرند
و دستان داستان خاور زمین شیفته داشته روی تو

وسر کشند کوی تو ساطای دار نگون رود مانان تو
بودند و دار نتوم سوزان تو نیرو دی بکشا و پرتو
بخشا نادطها آسمان کرده و جانفا کلستان قوی توانا
و توانی بینا ای یاد نازنین چه خوش اشتر بودی کر کوس
پیشی ربابان پرهوشی ربودی و بآسمان آسمان دا بخن
کیمان دا زندان دا باچنک و چغانه سرودی سرود رستم
و مقربان را درود برسان جانت شاد باد و خاندانت
آباد و کاشانات روشن ع هوالباقی

ای خادم خدمت رو خدمت مقدس این خدمت تاج است که
از آسمان برفرق تو نهاده شد این خدمت نوریست که
در جبین تو چون صبح مبین روشن گشت این خدمت
اگر این است که شرق و غرب را احاطه خواهد کرد این خدمت
علمی است که بر فراز آسمان بلند خواهد شد این خدمت
گوهریست که در تاج ملوک ملکوت میدرخشد زیرا نا

بیست که در قران میفزاید این لشکران نا تیکر تا ترش
فیل لشکر این سکینه حبه حال راست این سکینه
روح مجسم است این سکینه هیکل موتر است این سکینه
قیص نوران بال اطهر است طوبی لک ثم طوبی لک ع

هوالباقی ای ستاد جلیل فی الحقیقة
موفق بسود تیا استان مقدسی شدید که در قلب امکان
اعظم ازان تصویر نتوان نمود زیرا مشکاة نورانی مصباح
رحمانی در آن مقر یابد و در دری ملکوت اسمانی در آن
پرتو افکند سلطان اسمانی را سریر استقرار شود و
شمس تابان رحمانی را برج استقلال دیگر چه خدمتی اعظم
ازاین و چه موهبتی ابهر ازاین شکر کنید که خداوند مهربان
شما را موفق بخدمت نمایانی نمود که در میان در ملأ اعلی
با نوار افتخار مباهی گردد و نامتان در جهان یزدان تا ابد الآباد
باقی و برقرار ماند ع هوالباقی

ای امة الحق چه خوش بخت زنی بودی که در عصر حال قدم
بمهد وجود قدم نهادی و در قرن اعظم نشو و نما کردی
و در ظل سدرهٔ عنایت پرورش یافتی و بنور هدی
مهتدی شدی و ندای حال ابهی شنیدی و اقبال بوجه
نورانی افنان ملأ اعلی نمودی و در سایر شجرهٔ میثاق درآمدی
و منشئت بهدیهٔ ایقانی شدی قرین چون جناب سید نمک
کشتی و پسری چون جناب سید اسماعیل یافتی که مرزوق بخدمت
آستان مقدس و مرتبهٔ نور موقن گشتند و لوای عزت
ابدیه و جهان ابدا برافراشتند و ولوله در کشور انداختند
و همت بناخت عنقریب جمعیتشان باین همت
جهان گیر گردد و نامشان باین موهبت بملک ابقا رسد
پس تو شکر کن که ضجیج این مضجع عزیزی و سند این دو
ثمین بی نظیری طوبی لک و هدی لک و بشری لک ع ع
هو الابهی ای فائز بعرفان حضرت رحمن
الیوم نوروز بدایت کبری و اعظم مواهب حضرت باری است
و عنایت امیر اکرم فیوضات عالم بالا و ملکوت ابهی چگونه
انوار الهی از حقایق وجدان انسانی در شئونات ظهور و
قوت سطوع است فطرت حکم دریابد و درجه بجوهر
فیض تقدیر صدری گردد که بخشش بر بخشش ایشان آید و بالهام ع ع
ای اسماعیل جلیل جمیع یاران الهی باید ذبیح الهی باشند
یعنی جمیع شئون خویش را فدای جمال یزدان نمایند
نام بقاء نامی است که فدای جمال ابهی باید است نام فنا
وان ترک اراده و رضای خواهش خود و عبودیت بندگان
جمال ابهی روح لاحبائه الفداست چه که ذات امیریتش
مقدس از عبودیت عالم بشر نیست و غیر از رقیت ادون
است پس باید بعبودیت بندگانش پرداخت که عین بعبودیت
او نست چون شما همت باین مقام در محفل یاران جلوه نمائید اتفاق
و اتفاق دیگانگی و محبت شما صیت چون محبوب بگلخ کشاید

وعزت جمال فاید بر بکوای یاران رحمن وفتاحا وانشانی
وزمان یکانکی وازادکی هرباب بیکدیکر مهران باشید و
بخدمت همدیکر پردازید اول خادم شما منم واول غلام شما
منم جمال قدم روحی وفدای کینونتی لاحبائه الفداکه رحیم
بنوریخدمت دوستان حق روشن ومشام بنفحات محبت
یاران معطر فضا ینا آمال وآرزو یم اینست کرخدمت
یک یک ازدوستان پردازم اینست میزان والبهآء علیک ع ع

هوالابهی ای طائف حول نور مطلع
حمد کن خدا راکه چنین موهبت الهیه نائل شدی وچنین
نعمت غیر متناهیه واصل درمقامی وارد شدی که طواف
ملأ اعلی است وکعبه اهل ملکوت ابهی انوار رحمن ازافق عالم
وکواکب اسرار از مطالع لایح ترانش جبریل وعنبرات وتحیات
درشام روحانیان مشک اذفر خطه اش درجمیع کتب سماوی
الارض المقدسه مشهود ومرزبوم بالتقدیس

مذکور

ماکور انا یمش وادی طوی است وشاطی الشجر المبارکه
جانش طور سینا است ونارش مواقع تجلی رب السموات العلی
حضرت کلیم الله واودی ایمن است وحضرت خلیل الله واطمینان
امن ومأمن حضرت لوط دارکن شدید است وحضرت
یعقوب رام وطن مجید حضرت داود راحراب عبادتست
وحضرت سلیمان راسریر ربوبیت هب لی ملکا لاینبغی لاحد
من بعدی حضرت زکریا راسجده تبتل وعبودیت است
وحضرت یحیی راوادی ملکوت وصحرای پر بشارت حضرت
روح الله راحرم آمن الهی ایادیست وحضرت حبیب الله راسلطان
الذکر سری معاهد انبیا است ومشرق انوار آیات ربه
الکبری مطلع تذکیر است ومشکوة انوار رب مجید
معهد الهی است ومحل امتزاج ستیاوادنی هزار اشاره ای
باسم ایشان ارض مبارکست وبا صل هر شان زیارت مکرم و
مسجد لیق راجع باین ارض مقدسه این دلائل واضحه وبراهین

فاطمه اگرچه چون آفتاب درخشان و واضح و مبرهن است
ولکن یا جمال توقف دکان و ظن نرجح کریم الواح و زبر
اطی است و نصوص صحف و کتب ربانی و شایع و مشهور در
نزد جمیع طوائف و قبائل کره ارض لکن چون حق نامزد و القاب
نمزاید هرچند مشهور تر از آفتاب است و معروف تر از
ماه عالمتاب باز در تحت استتار است و در خلف پرده تخویف
آشکار و چون پرده را حق بردارد و اظهر کرد و الروح البهاء
علیک ع ع

هو الابهی

رب یا قیوم الارض و السموات و مسخر الممکنات و المحیط بکل
الموجودات ترى عبادك المخلصین و ارقائك الموقنین
کیف اجتمعوا على کلمة واحدة بینك و بینوا على امرك و تسرعوا
فی طاعتك و تسابقوا على اعلاء کلمتك و نشر راحة ایامك
دینك و نظامك و فی اشراق انوارك و الاستبشار عن وجوه
اسرارك و ظهور اسمك الساطع و مصابیح ملکوتك الالهیة

ایرب

ایرب زین محفلهم بانوار توحیدك و انر وجوههم
بسراج تقدیسك و طهر بیاضهم بفیض مواهب تنزیهك
و ایدهم کلهم بقوتك القاهرة على کل شیء و شدد بنیانهم
بقدرتك الباهرة على کل شیء و اشدد ازرهم و قوهم
و یسر لهم امرهم و اجعلهم معالم ذکرك و مصابیح ثنائك
و مشاعل حبك و ترکك و مهابط الهامك و مشارق وحیك
و مشاهد آثارك انك انت الملک المقتدر الفدیر ع ع
پاک یزدانا این جمع را شمع عالم کن و این انجمن را گلزار و
گلشن محفلش را روضه رضوان کن و مشرقش را
مطلع انوار رحمن از نفحات مشکینش مشام عالمیان
گردد و سمت راهها معطر کن و از نسیم عنبر بیزش دلهای
محزون جریحه مقصود را مفرح نفوس را در ظل جناح
رحمتش حفظ فرما و قلوب را در صون حمایتش محفوظ
احسنت جاوده تأییدات غیبیه را ارزان کن

وهو هبت صلاة اعالیت واسایان اگرچه کل طیور بی
پرو بالیم لکن در حدائق امرت لانه و آشیانه داریم و
بدرگاه احدیت پناه آورده ایم واز تو عون و مدد
میطلبیم دیاری دیاری و جویم چون بحر تو کریم بخزینه را
از ذره کمتر و از پشه حقیرتر و بیچاره تریم و چون دریای فیاض
وعطای تو را بینیم ذرات را افتاب انور بلکه روشن تر
مشاهده کنیم ای بخشنده مهربان خطای این بینوایان را
بذیل عطا بپوش وجفای این مردمان را بتیر آفرینا
بجود و فضل و موهبت نورانیت قلوب را تقویت بخش و شور و شوق دیگر
در سرها افکن تا عزت جاوید طلبند و از تو عالم جدید
اهنگ عالم بالا کنند و افق اعلا بجویند و بانجم کبریا
پویند و از ملکوت ابهی فیض برند عالم انسانی نورانی شود
و عرصه شیطانی ساحت رحمانی گردد خطا را از فرد
برین کرد و کفر را از کیش براندی شرک تر تقدیس و

توانا دشت و زنده و بینا ع ع هو الابهی

ای زنده بذکر حق حیات حقیقی و باین جهان ذکر یزدان
و در آن جهان جوار رحمت رحمن پس این حیات را
آیات بینات کن تا آن حیات حاضر و مهیا گردد والا
هر روز زندگانی از بنیاد برافتد و ذکر حق در زبر آید
تبلیغ امر حق است والبهاء علیک ع ع هو الابهی

ایشمع محفل محبت آفاقیان محاط ظلمات بیپایان
است و امر الله چون آفتاب جهانتاب و انوار الطاف
هویدا چون سحاب نیسان فی حجاب انوار رحمانی کشنده
فسوف ما اکتسبوا الجزون ضنوف تروهم بیکون و
بنوحون و یصیحون و یقولون یا اسفا علی ما فرطنا و فی جوار
لیتنا کنا معه فوزا عظیما بالیته اوجاز اوصیا و مبتغا

والبهاء علیک ع ع هو الابهی

ای بنده آستان کبریا بخشش و عطای شهریار بیچون

گل کنه کاریم و شرمسار ولی از آمرزش تو بیزار عفو
تو شامل است و لطف کامل بقصور و عصیان
تو سیاهان منکر بحضور تو مهرویان جنت احدیت
ببخش اگر ما خواریم آنان بزرگوار خوار را کرامت
گل کاز ببخشای اگر ما کنه کاریم آنان ابرار این شب تار را
بفیض وجدان انوار برافروزای خداوند لایزدی بندهٔ
قوم مهدی از اشتیاق شدید دیدار تو پرکشود
و بحدائق بقا پرواز نمود و بعد از چندی فلز کبدش
غلاصین پودش نیز بطائر قدس شتافت ای پروردگار
مهربان این دو مرغ چمنستان ایقان را در سدرهٔ
فردوس آشیان بخش و از نغمات سحرگاهی و رقاء احدیت
سرمست نما و بازماندگان را لسان بخش و صبر و تحمل
در قرآن ده تو ئی مقتدر و توانا و مهربان

ع ع مرغ بهی ای مجذوب نفحات قدس

ساعت

ساعت هفت از شب است و این آوارهٔ بیدا و
محبت الله از کثرت تحریر دست خسته و قلم سر شکسته
بنگارش این نامه پرداخته نامه ای که پاک جانی در این
دیار چه قدر عزیز است و ساغر دل از بادهٔ محبت
چگونه لبریز چه گذارد که الهی الله از انوار روز رستخیز رخی
چون آفتاب روشن داری و خاطری چون پاک گلزار
و چمن حضرت احدیت بدست عنایت تاج عرفان
بر فارکت نهاده است و سلطان یفعل ما یشاء بین
ملأ انشاء سرفرازش نموده جنت راه و قاربت آباد کان
اندر خضر و علم موهبت بر سرش افراخته از عهد
البته نهایت تسلی بر دارم و اگر در تحریر تأخیر رود
محض تکثر سوانح و تراکم مشاغل است و الا اگر خود را
فراموش کنم جائز و لی احبای الهی خاطر نزدیک بینی
و دستان را بیش از خویش اندیشه نمایم و بدعایشان

در روضهٔ مبارکه پردازم کرای حی توانا و بینا و شنوا
ایمان یاران پاک جان توشند و اسیر لطف پریشان تو
بسیر و سیاحت شتند و جولانه و آشیان ای مهربان
ملجأ و پناهی بخش و ملاذ پرانتباهی عطا فرما کرد
تحت ظل عصمت صون و مصون و در پناه حفظ
محفوظ و مصون و محروس چه که خطر عظیم حادث
دین مبین نشود و صراط مستقیم حافظ شرع
متین نگردد گمراه هادی سبیل نگردد و جاهل راه
مرکز هدی و مبین آیات کبری نشود ذات نابا منتهی
از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش باری
ورقهٔ نابت رسیده و دانهٔ نفشرده ماند ان شاء الله
بدان که همیشه در نظر بوده و هستی والسلام والثنا

علیک ع ع

هو الله

جناب آقا علیه بهاء الله حمد کن خدا را که در این کور اعظم

بر شاطی بحر قلزم وارد و در کشتی شدن بحمد الله
داخل کشتی عنایات الهیه در حق احبایش چون قلزم
بیکران در موج و هیجان لکن سواحل و شواطی امکان
و سعت وصول این موج عظیم ندارد لذا این اشقیا
بخلیل ملکوت میرسد و در آن عالم مشهود و بالعیان

علیک ع ع

هو الله

ای یاران من و یاوران من بابک بابات عبودیت است
و جاروبهٔ رقیت آستان مقدس کرفتاه هضیم
و مصدوم بحب هریک در فراش مذلت کوشیم
و در ایام چاکری و عبد بالغ نمایم و خاضع صریح
زیبایش و فرش رقیت نمایم منظر نزیبد حضرت احدیت
کریم و عنوان در بر بیت و القاب الوهیت صوص
ذات مقدس است نهایت ستایش و بیایش حق بیت
و فناء و تجرد بنیاد درگاه کبریا اینست موهبت کبری

اینست رحمت عظمی اینست جنت مأوی اینست
فردوس اعلی اینست سلطنت ارض وسماء اینست شرف
باذخ اینست مقام شامخ اینست فضل عظیم اینست
نور مبین هنیئا للفائزین سقیا للفائزین دعیا
للطالبین حضرت شهید ابن شهید علیه بهاء الله الابهی
ذکر ایشان را در محراب خویش نموده و بنایت ستایش
فرموده کر احبای ان اقلیم چون بنیان رصین و حصن
حصین ثابت بر میثاق و منقلب اشراقند و چنین
سزاوار است زیرا جمال قدیم و جمع مبین و افتاب ملکوت
عظیم روحی لاحبائه الفداء عنایت خاصی بایشان دارند
خراسان داشتند و تمام در کمال بشاشت متبسم از ذکر
احبای خراسان میفرمودند و این عنایت آثارش اینست
که در میثاق الهی کل ثابت و راسخند قوم ظلوم حمول
نقض را نفوذی در انصاف نشد و امل شیطانی خیبه

نماند

نماند سال بکر از این تأیید و توفیق و صیانت و حفاظت
رب مجید باید احبای الهی بکمال حکمت در تنظیم دعائم امر الله
و تأسیس و ترویج شریعة الله و نشر نفحات الله و اعلاء کلمة
الله و ترقی نفوس در جمیع مراتب وجود و تربیت اطفال
و تعلیم فنون نافعه بنوپسیدگان و تدریج در مدارج
مدنیت و تکثیر صنائع و طیبه و ترویج تجارت و تحسین
زراعت و تعمیم معارف و تعلیم نساء و تکریم و رثاء
و رعایت ارامل و ایتام و الفت و اتحاد احبای آخر و خدمت
حکومت و صداقت بسریر سلطنت و خیرخواهی
عموم و اطاعت پادشاه غیور جهان و دل بکوشید
اعلیحضرت سپهریاری ایده الله علی اجلاء البلاد و ثبت
ابد و جوانی و بدایت کامرانی در جوانان طائفه بهائیان
صیانت و حفاظت و غایت حمایت را منظور داشته از ان
تکسیر نامداری جلوس فرموده و در مدارج تحسین

سریر حکومت الحمد لله عدالت را منظور داشته اند
لهذا باید احتجاب کمال همت و صداقت در جمیع مراتب
خدمت و جانفشانی نمایند ای یاران حقیقی ناصح را
بجان و دل گوش نمایید اگر چنانچه از بعضی امور دین جود
جود و بخل بینید این از اجبار علماء و اصرار سفهاء است
خود سلاطین نقدی مینمایند امّا دولت ابد مدت ابدا راضی
نبوده و نیست و بقدر امکان صیانت میفرماید
لهذا از وقوعات سابقه محزون مباشید و در حال
راستی و درستی باطاعت و خدمت بدولت و اولیای
امور نمایید و در فکر ترقی و مدنیت عموم و معاونت
مملکت باشید تا انکه چون شمع در عالم مدنی روشن
گردید ملاحظه کنید که ممالک سائره در ترقیات عصریه
چه قدر پیش آمده اند حال قدم بجمیع وصایای خود شما را
براضه سبب حیات و ترقی در چه دانسته دلالت فرموده اند

شما باید هر سبب ترقی باشید تا شکر حیوة گردید و جنود
بناء شوید و همچنین از برای شما تأییدات آشکاره از هر
جهت اسباب ترقی مهیا فرموده ضعف رعیت برادران از
اروپ و امریک بایران خواهند آمد و تأسیس صنایع
بدیعه و بنا آثار رعایت و انواع کار خانجات و ترویج
تجارت و تکثیر زراعت و تقویم معارف خواهند نمود
همین قدر دامن و امان بهمت حکومت جدّ کامل بر سد
خواهند آمد و خطر ارتشاء جهان و غلبه اقالیم
سائره خواهند نمود اگر دولت حکومت را معاونت نمایند
خواهد شد و نهایت این صبر و خیر خواهی دولت
خاصه بر سریر شهریاری ظاهر خواهد گشت ای یاران آلو
این دنیای فانی اعتباری ندارد و شایستگی فنا دارد
و نخواهد داشت امری در این عالم مستقیم نشود مگر
ظهور فضائل و مناقب انسانی که اعظم و بعد از اوست

ان جلوهٔ رحمانی عبارت از ظهور این صفات و وصایا آ

والبهآء علیکم ع ع هوالابهی

ای متمسک بذیل الهی همانست در میان قربانی با ابت

افعل ما تؤمر ستجد نی انشآء الله من الصابرین فرمود

و بفدیناه بذبح عظیم نامش کرد باید و این بنده گر همین

ظهور سرّی از اسرار الهی و بروز رمزی از رموز جمال

رحمانی نامتناهی در حیز شهود ظهور و بروز نماید و

ذبح عظیم گردد ای رب جلیل است مرغوب و مشهود

آید دران مقام میش بیابان در قربانگاه اسمعیل

علیه السلام تقدیم شد و اما در قربانگاه عاشقان

جمال ابهی سرهای مردانست گردن شیر افگنانست

و سینه های آزادگان است کز خشت تیر کردیده و کارگاه

والماس است که آتش حسرت سوخته است و دلهای

آتشین کاسنست که از بیخ است حق نفس عالم از

کزین جسم نفیسه فدای رب جلیل کرد و این خون عتیق

قربان دلبر بیمثال و مثیل شود والبهآء علیک ع ع

هوالابهی ای کنیز یزدان ایزد مهربان ناج

غزان برسر نهاد و تو در بانوهای عالم برتری جستید

صد هزار بانوهای عالم باید کنیز تو کردند کز اخیل کنیز جمال

ابهی دوشی الأبهآء الفدا در سر داری و خاصیت جذب و

معرفت داری در بر والبهآء علیک هوالابهی

ای مهآبانو بانوهای عالم اگر در اقران چون مرنان پرتوی

دارند ولی باجام چون قرار بجان مکرده و منفور دل و

جان کردند ولی حضرت یزدان محض بخشایش بپیرایان بنو

حسن زان عنایت فرموده کز جلوه اش آسمانی و پرتوش

جاودانی روز بروز بیفزاید و بپاید و جاوه اش بیشتر

کرده و پرتوش شدیدتر نابد بجد سد کرد کاخ فرخ

Provided by the Afnan Library

ملاحظه کن که خدا بتو چه حسن و آنی عنایت فرموده
که پیری سبب طراوت و حلاوت گردد و سال خورد کی
علت لطافت و ملاحت شود اینست بخشایش جمال
ابهی و رحمت اسماء ع ع

مرکز میثاق

ای ناطق بذکر الله در این قرن اولی که چون آفتاب در
سماء سایر قرون اشعاش ابرق و روشن است
جهدی کن که بذوق و چشق و کوشش بنا که جوشش
بتوانی و موجب بزن تا اوجی بیابی و شعله برافروز
تا حجبات امکان بسوزی و پری برکشا تا پرواز کنی
و شمعی دوشن کن تا کلشن بیارائی و فدای بفراز
تا بادی برادری و بجنب و بلا بساز تا آثار رحمت و
مسرت کبری بینی و الهی آه علیک ع ع

جناب آقای اکبر از خدا میطلبیم که در ملکوت حق اکبر باشد
و در ساحت قبول حضرت مقصود مقبول و محترم

حاضر

حافظ بند که بال قلم در کوش کنند و بر جمیع ملوک اقالیم
و امم صفیر بهتاشوکرند هذا هو الفوز العظیم ع ع

مرکز میثاق

سبحانک اللهم یا الهی قد غشت مخالب سباع کاسرة
و براثن ذئاب ضاریة و هجوم یأجوج الهوی و خروج
مأجوج الشهوات الصمای ربت الهتم من مدوة قصری
ینسلون و فالمدوة الدنیا یتناولون و بنیوحون بضرین
و یکون لیطون و یشکون امتا بقی و حزنی اشکو بها الیک
یا الهی انت ملجئی عند فزعی و ملاذی لدی جزعی و حصنی
عند اضطرابی و عونی عند اضطراری فو عزتک قد
و عزالعظم منک و ذاب لحمی و اشتد کربی و احترق قلبی
و تقطعت کبدی و تقسم لهیب فؤادی ای رب ارفق
بمملوک و تلطف بعبدک و اخلص علیک و احضر بین یدیک و استغث
بک فیما نابنی و اعکرن من ریب القضاء فانک بالاجابة ولی

من يكون ولا تصرف في هذا البلاء المهاجم من جميع الأطراف
فان الأعداء توقروا الى سهام البغضاء وسلوا سيوف
البأساء وطعنوني برماح العداوة المظمى والذين
كانوا يدعون الولاء ويزعمون الهتم الأحباء قاموا على عبدك
من بعد اقول شمس حالك الأبهى ورشقوني النبال و
طعنوني بالسنان واضرموا على نار الطغيان وانكروا
عهدك ونقضوا ميثاقك وجاحدوا اسمائك وعاندوا
بعبدك واستبيحوا من عرفك وولوا الادبار واستمروا
بالاشرار وهجموني بظلمهم وهاموا واستهدروا دمي
باشارة ايمام وافتروا على بكل قول زور وكذب
وابتداع اتهام اي رب ليس لي آمال وارض مطلبي
ومنائي وهيئ لي من امري رشدا حتى اطير في هواء
ملكوتك واسبح في فضاء ملاء جبروتك واعتكف في مقر
سدرة رحمانيتك واستظل في ظل شجرة وحدانيتك

واسترو

واستريح في غدير ادراكك وارتاح في فناء باب احديتك
انك انت الكريم الرؤف ع ع اني ناظر الى الله وراين يوم
عظيم وقرن كريم كجمع اشياء بتسبيح وتقديس حيران
مشغول ونفحات قدس از شرق ومغرب آفاق وجود
مشموم متحيران حسب دراقفا، شهامات سامي و
بمشاهدات طائف اسم توحيد را نلويشه زده اند
ودر آمر الله را بادمام خويش بالوده اند معنى توحيد
جمال قدم روحي وذاتي لأحبائه الثابتين فداء در لوح جناب
سلمان ودر رسالة ايقان ودسائر الواح المنيرة باوضح
بيان شرح وتفصيل داده اند باوجود اين حضرات
از كلمة توحيد همان معنى ادراك سائر امم مستقر كه از قدم عالم
حكايت مينمايد صيقل هند واداك كند ماشاء الله
ترقى نموده اند مقصود اينست كه معنى توحيد در زبر
والواح الهى مسطور واما وحدانيت جمال قدم اين امر واضح از شمس

نشود در تصور ذات او آنچه کل نادرایند در تصور مثال او

انا کل له عابدون انا کل له ساجدون انا کل له خاضعون

عنت الوجوه للحی القیوم باری عالم سرمست جام الهی

باید این اذکار را بکلی فراموش نماید و بحر اوقات مشهود کرد

که جمیع این جهات را بشعله نسوزد و در قلب او نار نباشد

علم کلمة الله بر افراخته شعله نورانی کرده و شمع رحمانی

آیین باهره گردد و رایت شاهره نسیم جانبخش ریاض

احدیت شود و بابان بنیان جهان ربت عزت بخیاض

شود و شعاع بارق شجره طوبی کرده و ریاض مزهره

در مراتب نامتناهی شود و در هر جهتی نور لایح از مناظر

الی الله اکبا پرکنده شد عالم زمانی در موقف کردی مثال

خواهی نخواهی کل وجود ملکوت چنان جرم نماید که هیچ از او

و اعراب فلاح و نجاح را مفتوح یابد تا وقتی موجود دیگر

و بجوش و خروش نادر استان مقدس خدمت عظیم نمایند

و البهاء علیک و علی کل ثابت راسخ علی پیمان الله و ناشر

لنفحات الله المهیمن القیوم ع ع

ص ۱۰۳

امر عزیز آیات بر چند قسم منقسم یکی جزئی ظاهر خارج

و التباس او را از غیر میکند چون قرص قمر که بذاته نورانی

و لی اکتساب نور از آفتاب کند و قسم دیگر عینی و

غیر بالذات چون قرص آفتاب که بذاته نورانی و روشن و

عالمتاب و لی جرمش غیر نورانیست و نورش غیر جرم

و جرم مقتضی نور و نور ملازم جرم بقسم یکه انفکاک

جزئی بتصور نتوان نمود مثالش ماهیت غیر وجود اگر

مقتضی قسم ثالث از آیات نفس نورانیست که جرمش

عین نورانیست و نورش عین جرم ماهیت عین وجود

و وجود عین ماهیت پس تو ای عزیز صرف صفت الله شو

و محض موهبت الله خاک ره دوستان باش و خادم

آستان دوستان لهذا آنچه را منظور دارید از قلم اعلی

ومنزل ومثاوی جهت فاسدان حرم کبریا متبول واجرکم
علی الله والتحمید والثناء والتکبیر علی آله علی کل الاشیاء
الذین ثبتت اقدامهم علی عیان الله واشتعلوا بامل المغفرة
من النار الموقدة فی سدرة المنتهی واشتعلوا بترویح
ایقاظ الرقود فی البقیع ع ع

برقع برافکند سلطان دوده بر سریر سلطنت جالس
شود سر جبار عنایت بطراوت بمثال بخرامد
وانواع کمالات در این زمان کمالات در حقیقت
انسان آشکار گردد شقائق حقائق جاری نماید
ونسرین یقین بشکفد خیمران اطمینان پرده بدرد
وکینونات مقدسه از این فیض شدید وفضل جدید
خلعت جدید بپوشد وبصفات مقدسه جلوه نماید
در عرصه وجود مشهود گردد فطوبی للعارفین وبشری
للواصلین والحمد لله رب العالمین هوالابهی
ای بنده جمال ابهی الیوم سراپرده بیان در قطب جهان
بلند وعنان آسمان رسیده وامکان زاد رسانه
خود دگرگونه وانجمع جهات احاطه نموده والبته
نفوس ان در تغیر در تحول وتبدیل خواهد از این حال
ممنوع محروم نموده اند وبنهاد بسیاه چادر اهل شرور

برده اند بگواهی یکدان این سراد ق عظمت باید فرد
بنده نموده جمودش کاب عن مداست وقاشرش کاب
انفس والمنادش جمیع الواح الهیه کسی رخنه نتواند
بلکه خود را محروم تر اندکرد این چه انصاف است و
این چه صداقت والبهاء علیک ع ع هوالابهی
یا من استشرق من انوار المیثاق طوبی لک بما وفیت
بعهد الله وادیت الامانة وما رعیت الظنون الاصغ
من سلسبیل بیان الله ونسیم سبحات الله اسئل
الرب الرحیم ان یکلئک فی هذا الیوم العظیم
بالأمر المحزیل فی دیقة الأمم وتصیر ملکوتا بالهی
انه یفعل ما یشاء ویرزق من یشاء ویحشر من یشاء
ان الله علی کل شیء قدیر انه الجواد ان یا صادق چون
کوکب بازغ وفجر بارق از افق ثبوت طالع ولائح
الله واشکره وانی لک الشکر ع هوالناطق الله

بسیار لازم زیرا خفاشان در کوشر و خار در پرنیا
و حبوب با بشوب و بسیرت ناقض بحبت الغای
شهات در اطراف چون جراد منتشر کشر اند و
خواهند کشت شراء محض با اسم توحید بناده اند
و بی عصمتی عظمی را عصمت کبری نام نهاده اند
چه که عهد و میثاق را عین خطا شمرده اند و تعیین
و تنصیص حبوب آفاق را سهو و نسیان دانسته اند
تبّاً لهم و نفساً لهم ع ع هو الابهی
ای بندهٔ جمال ابهی مکاتیب شما واصل و بر مضمون
اطلاع یافتیم از الطاف جمال قدم امید واریم که در
جمیع احوال و ازمنه بنفحات تقدیس مهتز گردید
و بستی در بین نفوس محشور و شوری گردی آیات تقوی
مظاهر تقدیس جمال ابهی گردند در جمیع منازل و
کل را از نفوس را بعبادت و اشتغال بذکر الله دلالت
نمایید
نمایید بلکه باین مآثر طیبه و نفوس روز بروز بر ارتقاء
قلوب و تقدیر ارواح بیفزایند و مظاهر تقوی
گردند و باثمر آید و شاید و سزاوار یوم میثاق آثار
از ظاهر باطن و ظاهر متقدیس و منجذب و تبتل قیام
نمایند اگر مکاتیب خواستند بود باید رقم گردید
یکدسته دیوان پوستند و دسته دیگر در پوست آهو
ارسال میگردد جمال اشتهای کاغذ و بنا مرقوم نبود
جواب ترقیم نمایند و اظهار محبت کنند دیگر اگر اعلاء
حضرت شهریار عادل و ملجاء کامل نهایت عدالت و
انصاف و عنایت را در حق عموم رعایا و برایا مبذول
فرموده و میفرمایند بنصرت اولیای الرحمن دستان
باید بحقوق عقد سر پادشاه قیام نمایند بیزدان
کمال صداقت و در اطفای ثائرهٔ فتنه و بغی قیام
نمایند و دعای خیر کنند چه که عزت این سرور عزت

کل است و راحت و راحت کل در جمیع احیان از ذکر
بدیع آو مشغول شوید ع ع
ای رفیق بجمال بیزوال و معرفت بظهور بیختم کمال بیزوال
علیک بهاء الله من ملکوت الجمال در حدائق آداب
دوستان ذکرت چون گل صد برگ خندان موجود
و مشهود پس سست عنصر نباید بدرگاه حضرت احدیت
بی نیاز بگشا و مناجات و ستایش کن که ای پروردگار
گرد کار این مورد ضعیف را در بساط حضرت سلیمان
اقلیم الهی جای دادی و این بی کشتی را بشاطی بحر احدیت
دلالت فرمودی و این تشنه را از سلسبیل عنایت
سیراب کردی و این مرده را بروح حیوة ابدیه زنده
فرمودی و این روی افسرده را بانوار وجهی و این
چشم جلاله را بنور وجهی ستایش ترا شاید و پرستش
مرا باید و البهاء علیک ع ع

ای یاران الی الیوم یوم اتحاد و اتفاق است و
هر وصیتی در آفاق وقت جانفشانی است
و انقطاع از مرام و نشانی و در استفاضه از
فیوضات جمال قدم روحی لاحبائه الفداست
و وقت استضائه از ملکوت اسم اعظم در ایام روحی
لعنایته الفدا مادامیکه چنان بود که
دوستان و یاران الی شب و روز از شر دشمنان
حذر و محافظه و مصافحه و ملاطفه و جاذبه نمایند
نه مناز عه و جدال و مبارزه این بر خلاف است که
صدمه از بضعه است این چه فرق است که آلت
این همه حزن و کدورت است اگر اختلاف در مقام
این عبد است هتم باستان مقدس و اندوهگین نشوید
علیکم کرمتی جز صبر و تبتل محضه مرضیه خالصه از
هر شوری نداشته و ندارم هذه بضاعتی من یرم رضائی

من شذی رحمة الله وهذه طینتی منذ نموت مزاجا وتربیتی فی مهد الالف الله ازفضل وجود ان سرزد
امید وارم که براثر قدس عبودیت آن مزد طرد
افانی را معطر نماید واخران نام ساد باقی وبرقرار
شد جمیع نعوت وستایش از عالم اسماء صفات است
ولی عبودیت حقیقت شاخص مقدس از عالم
محو واثبات ام الکتاب است نزد محو الله ما یشاء
ویثبت واگر اختلاف بین تجلیات اسماء تو راست
از خصوصیت طلبیم کر جنان شوق و سوخ از اجابتش
فرماید که دانم مرغور و خسور است واین عبد نزد تو
احدی از شر نسر نزد بشنود و شخصی مشاهد بذیل بارگاه
منشیم وه زخم مشارش باصد وبنا بید ملکوت
ابایش طهران وه در مرکز عبودیت باذن و ثابت راسخ
قائم این موهبت کبری را بساطت سریر اقتدار اماء وعبا

ندیم

ندیم واین کمترین بخشنده امر بندگی را بتاج
خسروی و جهان تبدیل تمام عنقریب ملاحظه
خواهید فرمود ان عبد العبودیة ابن جوهرة تشهد الله
علی الکلیل القبول وابن یاقوتة تشفع علی ناس الله
الغیب والشهود والبهاء علیکم ع ع ربنا اغفر
وجی ابوجمال وخاصی ان عفیات موالی عالم الرحمة
رضائی لرضائک واستغنی کأس الغناء واکونن من
صهباء الاندام ولا اضمحلال ویحیین مواذب الحمد و
الحق وینعشنی نسیم السلام البهج ذی البقاء و
یفتر فی الفناء وبری الوجود ویمنحنی من البقود
ای ربنا نجنی من هذه المهالک وخلصنی من هذا
الظالم الهالک واسلک بی فی قوم السالک وهو
نسانی فاکاف وذهول من وجودی وغفلتی من فقدانی
وبحجتی من رغبتی فبحرمتک ان البقاء لمن تتبع و

الفتاه درياق بديع وان الوجود بلآئی والحیات دانی و
التمین ابتلائی وفا بلیتی نادی واستمداد ی بیزان
ای رب ارحمنی بفضلك وجودك والطف بی برحمتك
وفضلك ای رب تالق هذا الرمان والق علی هذا القرآن
الذی کأس التفران واسقنی زنعیر الحیوان انك انت
الرحمن ع ع هوالله
ای جانیان ای ربانیان شمس حقیقت اشراقی بر شرق
زمود هزاران ذرانیان در خاور میدان افراشت
واکنون از افق ملکوت ابهی پرتو شدیدی بر آفاق غرب
انداخت از باختر نوری بر اختر نور دمید ارشد ارض قبله
المیه در مغرب کشور شعله برافروخت وحجبات لیقبا
در قطعات خمسه کرهٔ ارض بسوخت حال در جمیع نقاط
عالم علم اسم اعظم بلند است ودر کل ممالك رایم صیت
جلال قدم منتشر طوبی لمن خاضله وولوله در جمیع وجود
وفریاد
وفریاد یا بشری وصلصله در کل بسیط بلند وشهره در ترب
ای جانیان ای ربانیان ای وجدانیان بعزهٔ محکمه
بپایان متشبث شوید وعلم بین عرفان را منتشر سازید
تا بقوت ملکوت وسطوت جبروت تأیید لاهوت
امر حق لایموت را خدمت نمائید وبعبودیت استان حضرت
قیام نمائید ع ع هوالابهی
ای یاران روحانی حمد جمال قدیم را کنید موفق ربانیه
مشغلید وبخدمت عبد مقدسه ربانیه مشتغل
سرمست باده میثاقید ومخمور میکدهٔ رب آفاق و
فضل عهد پیمان باك وغزل خوان وکف زنان ربا کوبان
شادی وطرب نمودید در بزم پیمان یکدست جام باده ویکدست
زلف یار ذوق وجذب آشکار کردید سرور باشید و
مخمور باده روحانی مشعوف باشید ومشغوف جمال
معنوی خاطر را از جمال قدم دور آفاقی نثار کنید وقلب

آستان مقدسش کما ینبغی عبودیت وفنا چون عباد الهی

قیام ننماید در این درگاه عبودیت لازم و در این

آستان پاسبانی واجب این بندگان را در جهان

این رقیت بزرگ در ایران پرپر کشید و از این جهان

جان پر و عبودیت بنوشید والبهاء علیکم ع ع

مرقوم بحضرت ای ناشر نفحات افق وحدت

چون بصبح نورانی از ملکوت الهی منور گشت پرتو

شمس حقیقت در جمیع آفاق منتشر گردید بینایان

چشمشان روشن شد و خفاشان را حفرهٔ ظلمت

مأوی و مسکن گشت یکی مژده داد و اطرا بارد و

دیگری نعرهٔ واسفا یکی از انجام الهی مأیوس شد

و دیگری پژمرده و افسردهٔ از عهد الست و نزل من

القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین

الا خسارا یاری ناطق ای تبلیغ امر الله نما و زبان بحضرت

برهان بکشا و نفوس را بعتبهٔ ابهی دلالت کن و

بظل ممدود هدایت نما تا عالم و عالمیان ظل مرحمت

کبری بر افرازی و مظهر عنایت عظمی گردی والبهاء

علیک ع ع

مرقوم بحضرت ای آئین دهمن حق قیوم چون شمس حقیقت از افق

فرهود ان طلع انوار و آیات ظاهر و باهر گردید

ایات نه و بینات و آیات تکوینیه ان در کتب و

زبر و صحائف و الواح مسطور گشت هان در لوح

محفوظ ورق منشور آنات مبعوث شد آن بفحشا

و بلا خشت و رضائل و مساوی مجبول بود و این

بقوی و کمالات و بشئون و اسماء و صفات آیات

باهرات گردید ان مبین اسرار شد و این مشرق انوار

گردید ان ملکوت عزفان و ابیار است و این مقلب

گردان و مجلی کمال در مشکات کاستان جنان کرد

سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق و البهاء علیک من ملکوت الغیب جرعة من اللطاف ربک الرحمن الرحیم ع ع

ای دوستان الهی و یاران معنوی چشم باطن را باز کنید و توجه بملأ اعلی نمائید و در یکدیگر نظر بصیرت باطن نمائید و از صدمه تقلید و تعصب بیگانه و منزه بانظار کنید شما ایات نگارین جمال مبین و آثار باهره و بنا عظیم چراغهای پر نور و فروغ گردید و ستاره های پر شکوه افق محبت رب غفور و مرغان چمنستان حقیقت گردید و غزالان کاشانه احدیت فضل و عنایت جمال قدم روحی لاحبائه الفداء احاطه بآفاق نموده علی الخصوص شما که فضائلهای مخصوص بخود یافته اید و در جویبار احدیت کاشت رشید بنیم رحمت مشروبتان نموده اید از زیر سحاب جود و موهبت سر بر افراشته و بشمائل لطف و عنایت

پرورده پس بشکرانه این الطاف شباب تقدیس و تنزیه بر فرق نهید اگر باده نوشی خواهید از صهبای محبت الله سرمست شوید و اگر عیشی و طربی جوئید از نفوذ حدائق قدس مجلس بیاراید چنان دوش و سرمای نمائید که حیرت بخش عقول گردد و سبب اضطراب نفوس شما مظاهر آیات توحید و مطالع انوار الطاف رب مجید این مطالع و مظاهر باید بدرجه روشنی و درخشندگی باشد که جمال قدم سرمست کأس لا یزول و در جام صهبای عطا ما یدوم و ما داشته باشیم جام بالا جوئیم و سینه را صفحه تقدیس نمائیم

ع ع

ای دوستان حضرت یزدان این گروه و دودمان را بقرون اولی مقابل نمائید چه گردد اعصار و سابقین بر تری از [illegible] در صدر اول آبی از این قرن ملاحظه و ترقی

استعلای این قرن عظیم نماید که در جمیع شئون و مراتب
صناعی و در کل احوال و اطوار شمس قرون و اعصار
آثارش باهر و انوارش ظاهر و قوتش قاهر و پرتوش
زینت بخش مشارق و مغارب صنایعش حیرت عقول
بدائعش مفرح نفوس و اوصاف جان افزود فنونش جان
جهان و حیات جاودان امروز فیضش جریان گیرد
موجهایش مانند بدیع میزد دریایش پر موج و امواجش
فوج فوج شمشیر دشمن افگنش مانند کاشف
نسیمش روح بخش احیا و شمعش چراغ ارواح و طوبی آسا
ابرش مرده شکری باران رحمت عظمی افشانش
شمس حقیقت مانندش نور احادیث شعاعش
شعله فروز و شهابش اسم طرد کننده شیاطین الکتب
شهر ایشت بالاهی بر سلطان غیبت کرد بانی
هیکل عالم اده حاول ایسر جسم آدم ده فروغت واعظ

نفوذی بادی و ساری اولان روح مشابه سن ده در
حقیقت کائنات بادی کالات ایله مزین اولشدر
شرق و غرب نور قبل الیله منور اولشدر وادی
ایمن سرایر کاشن وحیدیله اوب تفوق و دشن الیله
نور ضیا سینای حق تا الله فلاشرق بالأنوار و الظهر
الأسرار و هتک الأستار و تموج بحار المعارف و ناضت
الأنهار و انفتح بالأثمار و تشقق الأزهار و
تفتحت الأثمار و تزینت الفردوس رحیل الطاوس
و حل روح القدس و المؤمنون فی هذا القرن الثانی فوج
عظیم و الحمد لله رب العالمین و ع و الاسی
ای ایران حقیقتی ظاهر فرستیر و مشارق انوار و خاتم
کشف نقاب و هتک ستر و حجاب نموده از غیب
مرتبت منادی احادیث تنزل و الم اکرمت فرمودند و
مراتب افق اعلی و مرکز ملکوت ابهی قرار دادند و

انقیادند ودر جمیع مقامات سیر وحرکت نموده
نادر افق مبین چون کوکب اعظم سپهر برین اشراق
کردند ودر ظهور ودور طلعت آلام وحزن وعذاب ضد
وشن وشمن وشمامت هر عدو وبدسگن انشادند شاد
نیاسودند ودمی راحت نیاشنند در آتش انکار و
استکبار اغیار وکذاشنند هر شامی ام بلا نوشیدند
ودمی نی هر صلاکت چشیدند کمی اسیر نخیر شدند
وگاهی در حبس تهدید تیر وشمشیر دمی مقتول اصلب
کشتند ویومی حریق نار مرایب یکایک اسیر زنجیر سجن
یوسف شد وبدرام مصدود خریدار وفروش دیگری
در مضیق اتش روخ برافروخت وبنار عذاب اهل حجاب
بسوخت یک در زبانیهٔ امکان چون شمع بگداخت
ودیگری بر سردار چون علم سر برافراخت یکی در زندان شکیل
ودیگری در دست ظالمان خفیر ذلیل بادمی جبین از
حزن

من دار با دمن ودنیا اصطال ندیمتر ناب آوردند
وقتی از دند کر نفوس وذال شجره وبرانیت پرتوشن
حقیقت در آغوش رحمت پرورش یابند وبر بصیرت
وبینش مؤید کردند حزنا ان الهم جذب شوق باز
انوار نیش ناستاهی چنان روشن کردند کرسج عدل
شوند واخزان ذلت معرفت افروخته زار محبت
الله کردند وجان وخترد رخ دلبر یکتا سودایان باد
مهران شوند وشیدان جمال ذوالمن شوری در تاب
امکان انداز ند وشوقی وجذبی در تاب جان بارد
ای ایران حقیقی ومهبط ان جمال الهی وقت جذب وله
است وهنگام وجد وطرب جمع بشارتست که
دنبال است شمع آنان است کر مهر من اد باح مرآن
بر بین است کند وساع آیتین است جمال قدم و
اسم اعظم در حق لاجتماد الفداء در مشهد نا اجزن عالم

هدف فدیه افراخت و در زیر تیر مستتیر شد
در افق مبین با نواع بلایا مطلع فرود و در قلب امکان
بمصائب بیپایان ظاهر گشت تا ما افسردگان بر افروزیم
و ما پژمردگان بنار محبت الله بسوزیم و چشم از دو جهان
بپوشیم و در آتش اشتیاق بسوزیم و بسازیم حال ایران
و وطن انسان است که ساکن نشنیم و ساکن گزیم
و افسرده مانیم و آزرده زیستن نیائیم لا والله لیس هذا
من شأن الانصاف بل و صرف الاعتساف ع ع
هذا لا یلیق ای دوستان حضرت یزدان
ای طایر قدس ایقان ای سراج هدی امکان
ای اشجار دایم محبت حضرت سبحان اگر چه ظاهر اند
انجم بحر دور و مستور ولکن قسم از دار جمال آفتاب
روشن افق توحید کل آشیان و فرقان در قبای این
آوارگان ندیده اند در حریت روح و جنان شتافتن
مشهود و معروف آفی نیکند دگر با فق اعلی و ملکوت ابهی
بکمال خضوع و ابتهال عزم بنیان نمیشود کرای پرندگان
آشیان گاه این مرغان بآشیان راه ندهید شاخ شاخ و شاخ
در شاخسار سدره منتهی پناه عنایت فرمایند اینها
تجلّه توحید اند و مراعات علم عنایت فرموده و این بیچارگان
مطرح محبتند و در کعبه صنع و مولد نیکوئی و راحت
منزل و ماوی احسان کن تا بجوار رحمت و غفران فائز شوند در
سماء وجود چون نجوم هدایت بدرخشند و در بحر جود
چون لئالی معرفت الله روشن و منور گردند امطار
غمام رحمت باشند و اشعه آفتاب افق قدس گردند
نفحات ساذجه گردند و فضل ابر شوند چشمها بیابانها
گلشن شوند و دشتها پر از گل و ریاحین گلزار
نوح در بیابان آلام گردند و سلام بر من اسلم علیه
[illegible] و منزل الملائکه ربّ [illegible]

در ملأ مقربین عشق کردند و در زمرهٔ خاصین مسجود
و معروف از حرارت محبت الهی چون شمله سوزان بآسمان
و در رفعت جمال متان ابری گریان برفعای الهی و دیجان روشن
کرده بعنایت حضرت یزدان و خلشان لا اله الا الله گویان
هر لب در امر الله علم مبین کردند و در استقامت مشهود
و بیان حصن متین ای دلبران جمال یزدان و آشفتگان
محبوب حقیقی در چنین روزی که ارواح اشتیاق
عالم را احاطه نموده است و زلازل اضطراب جهان را
گرفته است باید انشاء الله آنان از فرق بشوشت و رسوخ بستی
بادی تابان و جبینی رخشان ظاهر گردید که از اشتیاق
و اضطراب بکلی محو گردد و انوار یقین از افق زمین طالع
لائح شود ع در نهایت اشتیاق سر از خار من شب با
غم سر شکسته مرقدم شد مسدودم مهر لا یاس
ای احبای الهی و دوستان جمال رحمانی از شئونات جدیدهٔ

جمال

جمال قدم و اسم اعظم روحی لکنز فدائه و حقیقتی
لاحبائه الفداء انکه در این کور عظیم و فلک دوار رتب قدیم
چنان از تبار اعتقادی در بین نفوس منبر بر افراشته
مشتعل نبود و در عنایت مفروده مکنون یاران محکم
دیگر احدیاقته و حنانش منقطعان سبب صمدیه احد
جنبش چون سوج لامعه و نجوم ساطعه نبود و احدی از شئون
و از تجلیات اعلی بشعاع واحد مستنیر نشد در این صورت
چگونه جدا و متفرق گردند و از یکدیگر غفلت و فراموشی
و از ذکر شان سکوت و خاموشی حاصل کرده پس تا این
بدانید که در کل حین صدر و شئون این اجتماع و سراجای
در شئونه در این بزم قدم الهی آن ابداً فتور و فراموشی نشاید
میسر و در تمام امور و نهی اصیل بوده و در این مقام حزن نبود
مکان عالم امکان سکنی ندارد چگونه حنانش اقتضا احیان
لامکان اماده ننماید از شئون جمال و حزن و بای

بیگانه موهبت حضرت یزدان اسیدواریم کنان قابل بان
بادهٔ عشق در این بزم هیکل الله چنان شور و طرب و
انجذاب و ولهٔ آنند که ولوله در ارکان عالم اندازند و جذبات
قدس و جذبات انس هیکل آدم را دانه و معدن فیاض بس
ذلک علی الله بعزیز جمیع دوستان را فرداً فرداً تکبیر اشتیاق
بادیع اذکار مذکر کریم عبدالبهاء ع ع

یاران ثبت و نبت فی میثاق الله، بانک یا بانک عبودیت
و عهد و عهد حضرت یزدان طیور قدس را این زمان در وجد
و طرب آرد و جنان جنا را این نوا در کرب و حزن بابلیان
کاخ توحید را هدیر و فغاء و صوت صریر اقلام اعلی عرش
آید و زاغان گلخن تقلید را نعیب و نعیق و بانگ نهیق شیق
پس چون جام صهبای بادهٔ تبریز پاش کرده و این صبح افروز چون
مرغ سحر بلحان ابی آهنگ میثاق بسرودی و بلبل
برودی و جنان دقبالا یهی ابراز بلند فرمودی و بلبل بانگ

ع ع

هوالله ای شیخ عبدالله جمع است شهر تو
میثاق از انقلاب عهد بر شرق و غرب زده جهان را روشن
فرموده و نسیم جانبخش از ملکوت ابهی بر شام و اصطرود بانا
معنبر نماید. سحاب جود در هیجان است و فیض روح در تبا
در جهان چنان الف بر موج است و موج احسان در بیان آ
ترتیل ایات توحید است که اسکنش ملکوت تقدیس را صل
و صوت هیاکل جبروت تجرید متواصل بر بلبلان آ
چون بابل معنوی بر شاطی انهار روحانی فریاد کن ستوح قدرت
رب الملکوت و الروح ربت ملکوت الغیب سلطان سریر
الکبریاء الجمال الابهی ع ع هوالله

ای خیاط جامه کبر اندام هیکل عالم را موافق و موزون و مرتب
است خلعت میثاق و تشریف عهد و پیمان چه
خیاط الهی این جامه را بریده و ساخته و حقه قرن بخشیده و تا
کسی در زمان جز کسی که هست بر بسته اند کرانه شاهد عهد

مندرس گذارد و پرده‌ش او هام صرف است سایر آلوده ارباب
هیکل عالم و زند و از این ظلمت تقلید رهان نادر و برع
نمایند فبئس ما هم یفعلون این قفیص از حریم ملکوت است
دستگاهش در جهان لاهوت و سایه‌ش بسالطان جبروت

والبهاء علیک ع ع

هو الابهی

ای مشتعل بنار موقده در سدره و آنیز از عنایت خاصه
جمالقدم اینکه در این قرن عظیم هیکل انسانی را بطراز استقا
و فایات مجهز مزین فرموده است بشنوی کاملان کمالی
یافته و جوانان عقل و هوش و دانائی پیران کهنسال شخص
اخلاقی ادیب دلبستان عرفان گردد و هر عاصی از خطائی آزاد
خرگردد بنیوایان از موهبت عظمی نصیب برند و بیچارگان
از نعمت کبری بهره گیرند فقرا را گنج روان پیدا شود و ضعفا
شدید القوی مرتزق شوند پس ای بندهٔ الهی بفضل الهی مؤید
باش بنزهه و استعداد در حق ما بلیت شرط نیست

تمم

تهم عاصی ما نستاصله و اید فی بفضائک وجودک و کرمک
العظیم ع ع اینجناب در آن صفحات باید جامع شمول و مشا
باشید و اساس اتحاد اشتعال نار محبت و تزکیه نفوس و تقدیس
صفات فانی انسانیه را بشوئانید ناقصه کوشید تا اجتماع الرحمن

در انجمن عالم چون صبح ممدی و انوار تقی برافروزند
فضل این قرن و دار این عصر عظیم است و موهبت عجیب
صد هزاران سنین ابواب چنین بخشت برین خلق نگشود
و هزاران قرون چنین قرن حضرت بیچون میسر نگردد
آثار اعراض و ظلم ظالم حق و نور ظلم را تراب مشاهده
نمایند نهایت فتبارک الله احسن الخالقین و الملاء فزاید
جهد و فتور نیارید و سستی و غیرتی نشاید و در این میدان بزرگ
لازم دوید و شکاری واجب و البهاء علیک ع ع

هو الابهی

ای بندهٔ الهی غرض شما آنکه

گردی و در ظل آسوده صدرانی درآمدی از کاس محبت
سرمست گشتی و از بام موهبت ناظر و پرنشاط گشتی
شکر کن جمال قدم و اسم اعظم را که باین فوز عظیم موفق گردیدی
و از خوان نعمت جلیل غیب برده نظر عنایت ربانی
با تو است دیگر چه خواهی و چه آرزو نمائی ع ع
او بالله کفی بالله ولیا و کفی بالله نصیرا ملکوت بیان را
و جنان را شاد خندان نماید ابواب فتوح مفتوح
گردد و صدور منشرح شود و آوازه ها مختلف گردد
و آمال مستبشر امیدوار شود بسیار خوش زدی و عمل
مقصود پیش بردی و بکعبه وجود رسیدی و بمعبد
افق وارد گشتی و طواف حول محرم کبریا نمودی و
مشام را از نفحات طاهره معطر کردی حال بکمال بشوق
باحالت شوق و وجد بیاران الهی بگو و بشارت بفضل و موهبت
نامتناهی ده و بگو ای یاران حقیقی بیان بین خاورین و باختر
بین

ساق و رخ تابان بین سرمستان بین ان باده طهور را
بین ان مرغ خوش الحان بین ان نوگل خندان بین
ان گلشن نوران بین ان سرو خرامان بین ان روان آبشان
بین ان آیت رحمان بین ان جنت جاودان بین تا چه بوده
بادی یاران حقیقی و امروز نایید حال دائم و مجید کرسی
جدید ملکوت ابهی برپا نماید و دور جدید صلای اعلی در دهد
و اقتدار الهی جلوه کند و انوار عطا بدرخشد و ایادی
و عنایش کرده و کتابه العلیا را بدیع بنماید تا بیشتر
پرتو صبح برافروزد نور احدیت بدرخشد و کوکب
صمدیت بدرخشد کاندیر نفوس صبوح کرد و عقدهٔ نقض
منسوخ و امت نکث ممسوخ عنوی ترین الشرائع لدی
ذخیران مبین ع ع و کتاب اقدس

ای یاران وطن حال قدم اعلی شهر از طلوع شمس حقیقت
نورانی تر و از ربیع حقیقت از گلستان آن خلیل الهی بدیع

دار بوستان ان سرو خرامان یزدانی ان کلاجر اد در کلشن
شما شکفت کو نالله و فغان مرغان و کلبانگ بلبلان
ان دلبر الهی دران بوم و بر پرده براندا خت کو آه و اینز
عاشقان آن بحر سلسبیل دران اقلیم موج خیز کشت
کو حرارت عطش تشنگان ان نغمهٔ الهی دران سرزمین
بلند شد کو رقص و طرب آشفتگان آن جام
سرشار در آن انجمن بدور آمد کو نعره و فریاد باده
پرستان ان نفحهٔ قدس ازان دیار منتشر شد کو
انشراح صدور یاران آن آهوی دشت الهی دران
صحرا جولان نمود کو بیهوشی از اثر مشک جان
بارهای یاران روحانی روحی لکم الفداء شما از موطن
حضرت یزدانید و از شهر جانان و وفایع عظیمه در
بدو امر در انجا ظاهر و عیان شد پس شما که از اصل
منبت سدرهٔ منتهی هستید و از منبت شجرهٔ طوبی

باید

باید از کل بیشتر بلکه فی الحقیقة باید نفحات حق
از ان صفحات بسایر جهات منتشر گردد و انوار
هدایت و شوق و وله از ان خاور بسایر اقالیم
بتابد رب هؤلاء من منبت سدرة رحمانیتك
و مغرس شجرة فردانیتك ایدهم بفضلك و جودك
علی اعلاء ذکرك و اشهار امرك و هدایة خلقك و
الاحراز بنادیتك و خدمة کلمتك و کشف اسرار
حکمتك و عرفان حقائق الاسرار فی آیاة توحیدك و
الاستقامة علی عهدك و بیعتك و میثاق الوهیتك
انك انت العزیز المقتدر المهیمن القیوم ع ع

هوالابهی ای یزدان من این حقائق
نورانیه نجوم باز غهٔ افق هدایتند وجوهشان را
در ملکوت احدیت روشن فرما و اشجار بوستان
انجناب را مستقیم بفیض و دیزش باران عنایت

دردمی تازه وزنده وپرطراوت ولطافتها سرج
عرفانند درانجمن عالم ادوشن کن وفارسان میدان
ثبوت ورسوخند بجنود ملکوت الهی تأییدکن
تشنگان بادیه اشتیاقند برساحل بحر الطاف وارکن
دردهر دمی ضرتی فرما ودردهر نفسی ردحی بدم از
نسیم حدیقهٔ عنایت تلوینان راروح ودیحان بخش
وازشمیم ریاض موهبت مشامشان رامعطر فرما
توئی مقتدر وتوانا توئی کریم ورحیم ومهربان

ع ع مولای بهی یا علی این نام بمعنی
بلند ومشتق ازسمو وعلو است لهذا بهترین نام خطاب
نمودم الیوم علو وسمو ثبوت ورسوخ برعهد
میثاق است وعاویت حقیقیه تمسک بذیل حضرت
کبریا قد تمسک الله ستر العلی فی التمسک بالعروة الوثقی
چونکه حبل متین دُر عهد قدیم دُر
نور

نور مبین دُر صراط مستقیم دُر کاشف اسرار است
کلبن ازهار است انجم انوار است مظهر آثار است
چشمهٔ صافی در چهرهٔ ساقی در آیت باقی در
نداشندرت نشئة الروحانیون من هذا الصهباء و
رقص حوریات الجنان من نغمة الورقاء واطرب المخلصون
من هذا النغم والایقاع والمنزلزلون لفی شرصقع
الجفا والثابتون متلذذون من مائدة الوفا، کی
ثابت دُر جاوهٔ نور ایله دمساز دُر کی ناقض دُر
حفرهٔ اغماده غم والم ایله هم راز دُر کی عذب فرات دُر
کی ملح اجاج دُر برینه شهد وشکر دُر برینه زهر
پر تزدُر والابرار لفی نعیم والاشرار لفی سعیر عظیم و
البهآء علیک ع ع مولای بهی
ای دوستان داستان شمس حقیقت چون از افق امکان

برجهان امکان باشعشعهٔ ساطعهٔ اشراق فرمود و
فیض قدیم جهان حادث را احاطه نمود اول تجلی
واشراق پرتو نور میشافی بود که در ظل شجرهٔ انیسا
برافانی درخشید و آفتاب عهد چنان حرارتی
مبذول داشت که حقائق وکینونات مقدسه
وانیات مستکبره که چون بذور منثور در کمون
غیوب مطمور بود از خیز پنهانی بعرصهٔ شهود
منهود گردید و قبضهای مستور انبات شد و از پرتو
حرارت آن آفتاب و فیض باران رحمت بیپایان
وهبوب ارياح لواقح رحمن نشو ونما نموده وحقیقت
ان کینونات ظاهر وعیان گردید یکی ابنته زنابانا
شد دیگری فجماله غثاء احوی گشت یکی شجرهٔ
طیبهٔ اصلها ثابت وفرعها فی السماء گردید ودیگری
اجتثت من فوق الأرض مالها من قرار پدید ار شد

یکی

یکی چون گل شکفت ورواح طیبه منتشر نمود
ودیگری چون گیاه بدبو اهل کوه وصحرا را از رائحهٔ
دفراء زجر نمود یکی در کمال خویش از حرارت خورشید
تربیت شاه لعل بدخشان گردید ودیگری در معدن
خود پرورده شده خزف وصدف ارزان گشت
پس ای احبای الهی بجان بکوشید که در این گلشن گل
وریحان وضیمران ونرگس گلستان گردید نابوی
خوشتان ورائحهٔ دلکشتان مشام باران را معطر
نماید واین رائحهٔ معطره بوی گل شبو وسوسن
برمیشافی است ع ع هوالأبهی
ای بندهٔ الهی اگرچه صد هزار نغمه وآهنگ در زوایای
خجل این دلتنگ مضمر ولی یک ترانه مجال نه و
یک ناله فرصت نیست چه که زاغان جبابل را فرا
احاطه نموده اند وباچنگ شنود وتیز ومنقار چون

تیر آبدار در کین این مرغ زارند و صد هزار کرد خرخوار
مها جز این آهوی دشت پرور دکار و این طیر ذلیل را
جز می جز هدیر و حنین نه و این غزال صحرای عشق را
ذبحی جز نافه مشکبار نه و این باز سعد شهریار را کاهی
جز پرواز در اوج محبت کردکار نه فاعتبروا یا اولی الابصار

ع ع هوالابهی

ای یاران حقیقی و مشتاقان جمال الهی چون حمد و ثنا مر جمیع
اسما و صفات و کمالات و شئون بر ما کان و ما یکون
تجلی فرمود و مطلع امکان را با نوار تیر لامکان منجلی
نمود و جوش و خروش در ذرات کائنات افتاد
نیسان رحمت فیضان نمود و پرتو آفتاب رخشید
و نسیم صبا بوزید و ندای الهی بگوش ها برسید
غلغله بطیید و جاها برمید و خمها برافروخت و
پرده ها بسوخت و روی یار مهربان جلوه نمود تا نوبت
مسا

عاشقان شعله سوزان برزد و چشم مشتاقان از رخ
گریان شد کاشن توحید ترین یافت و گلزار
تجرید آراسته گشت جشن فیوضات ترتیب یافت
و بزم الست آماده شد سریر سلطنت الهیه استقرار

جست الرحمن علی العرش استوی متحقق گشت پس
اعظم تجلی جمال قدم در این بزم اتم در هیکل میثاق جلوه
فرمود و بر آفاق نمود مطرب الهی او نار مثالث و مثانی
بدست گرفت و با هنگ پارسی نغمه و ساز نمود و

بشنو از این ترانه آغاز کرد این عهد الست است این
پیمانه بدست است این بازار شکست است این
از یوسف رحمانی میثاق وفائی است این
پیمان طلائی است این آفاق نمائی است این
از رحمن یزدانی این عهد قدیمی است این
این ساز و نوا میمنت این این رمز عظیم است این

ازطلعت لهجائی روحی لأجتباه الفداء ع ع

هوالابهی ای احبای الهی این جهان ترابی

وخاکدان فانی آشیان مرغ خاکی است ولانه خفاش

ظلمانی ملاحظه فرمائید که طیور حدائق قدس ونسور

حظائر انس در هیچ عصری در این کهن خاکی آرمیده اند

وبا ازشاخسار آمال کلی چیدند وبادمی راحت و

آسایش وبا انکه مسرت جان یافتند ونسخت وحرمان

جستند هرصبح را ازشدت بلایا شام تاریک دیدند

وهرشامی را وقت سرکردانی وبی سروسامانی یافتند

کاه غل وزنجیر یوسفی اختیار نمودند وکاه زلف شمشیر

چون سید حصور بکمال سرور چشیدند دمی آرامش

نمودند در اکلستان یافتند وکمی صایب داریهود را اوج

آرزوی دل وجان نمودند وقوتی بنیش ستمکاران نوش

یافتند وزمانی تیر وتیغ یزید یا نزار مریم زخم دل ناتوان

باری اگر جهان بی بقا را وباجهانیان بی وفا راندند وبجائی

بود اول این نفوس مقدسه تمنای آسایش وزندگانی

مینمودند وارزوی خوشی وکامرانی پس یقین بدانید

وچون نور مبین مشاهده کنید واکاه وبرانتباه

کردید که اهل هوش ودانش بلایای سبیل الهی را راحت

جان ومسرت وجدان شمرند ومشقات را صرف

عنایات دانند زحمت را رحمت بینند ونقمت را

نعمت نامند ملح اجاج صدمات را عذب فرات خوانند

وتنکی زندان را فسحت ایوان یابند حرارت محبت الله

باخمودت وجمودت جمع نشود وانجذابات جمال الله

بامتانت وسکونت مجتمع نکردد آتش وثلج دست

دراغوش نشوند وکرهٔ نار در قعر برف ونار خلیل وبنا

پنهان نکردد ای احبای خدا صدائی وندائی وای بندکان

درکاه فغان وآهی وای عاشقان سوز وکدازی و

ای عارفان نیاز و رازی در الواح الهی ذکر حکمت کشته
مراد سکون روحی و شئون عنصری نبوده بلکه مراد
الهی این بوده که شمع در جمع برافروزد نزد صحرای
بی نفع نافیض الهی بر ارض طیبه نازل کرد د نه ارض خربه
والا خاموشی شمع را حکمت نتوان گفت و پریشانی
جمع را علامت و حدث نتوان شمرد افریک و فرد را
حیات و زندگانی تعبیر نشود و ناتوانی و درماندگی
هوشمندی و زیرکی محسوب نگردد ایدکم الله یا احبّاء
علی الاشتعال ع ع هوالابهی

ای دوستان رحمانی هیچ میدانید که در چه کوری
مبعوث شده اید و در چه دوری موجود
این کور جهال قدیم است و این دور اسم اعظم قرن
اشراق است و عصر نیر آفاق ربیع بدیع است
و بهار حضرت حی قدیر ارض در حرکت و انبات است
و جبال

و جبال و تلال و دشت و صحرا در اهتزاز فیض محیط است
و انعام عام و بسیط ابر رحمت در فیضان است
و آفتاب انور مقبل و عیان بدر منیر زینت افلاک ایقران است
و بحر کبیر فائض بر هر نهر صغیر مواهب متتابع است
و رغائب مترادف نسیم جان پرور در مرور است
و شمیم معطر در بسطوع در چنین موسمی اگر تو تازه
نباشیم انتظار چه فصلی کشیم و منتظر چه وقتی گردیم
گنج روان در استین سر و رخ روان است دامن گیرید
وقت نشو و نما است و هنگام بزم صفا جام میتابد دست
گیرید و سرمست در میدان عهد رقص نمائید دل
بفیض قدیم بندید و تو خضر ربّ جلیل استمداد از ملکوت
ابهی جوئید و استفاضه از جبروت اعلا کنید نظر بافق
عزت نمائید و طلب تأیید از مرکز رحمت غفور بب
ملاحظه کنید که یاران بتاختند و در سر منزل مقصود

خیمه برافراشتند وما در سر منزل اول مانده ایم الحمد لله
در اقصقات از عدالت حکومت عادله ابواب امن وامان
مفتوح است وصدور بمشاهدهٔ نور انصاف مشروح
والبهاء علیك ع ع هوالأبهی

ای مشتعل بنار محبت الله اگر بدانی بچه حالتی در چه انجمنی
وبچه لسان وقلم بیاد روی وخوی تو مشغولم البته از شدت
شعف گریبان بدری وپرده براندازی واز آشکار ساز
وباعلی النداء فریاد برآری ای قوم بچه رفته کجائید کجائید
آن قبلهٔ آفاق بمکاست شتابید شتابید والبهاء علیك
ع ع ط هوالأبهی

یا حضرت علی قبل اکبر یوم شهادت حضرت اعلی روحی
لدمته الأطهر فدا است الیوم روحی لاسکدانه تراب حقیقت
در پس سحاب غیاب رفت امروز روز دیست کران مژگان
افول نمود امروز روز دیست کران تن نازنین پاك در خاك د

خون

خون غلطید امروز روز دیست کران سینه بی کینه چون
آیینه از هزار رصاص مشبك شد امروز روز دیست که
ان سراج الهی از زجاج جسمانی انفکاك نمود امروز روز دیست
کرنا الملأ اعلی بانداست امروز روز دیست کراهل ملکوت
باچشمی گریان وقلبی سوزان در فریاد وفغانند باری از
صبح تا بحال باوجود این حسرت وحرقت وکدورت از
طرفی مشغول تحریر واز طرفی مشغول باجوبهٔ احبا چنانکه
الآن جناب حاجی محمد باقر من اهل ما حاضر علیه بهاء الله
الأبهی وطلب مناجاتی مینماید همان میفرماید ودر بین
این کارها قرار شد که حضرت سید صدر باید همت فرمایند
واگر همان است همدان تشریف ببرند واگر همان نیست در اطراف
بتبلیغ مشغول شوند تا نفحات قدس از فشان منتشر گردد
باری مکتوب عمومی در جواب است در جوامع احبا نازل شود
شود بکل روح وریحان ع ع هوالأبهی

ای منادی میثاق زینت عالم غیب وشهود وعلوتیت
حقائق وجود عبودیت حضرت مقصود است وبندگی
آستان مقدس رب ودود این خلعت وتشریف زیبا وبی
همتا آفرینش است واین رداء موزون ترین رداء برقامت
اهل هوش وبینش پس باید کل متفق ومتحد شویم وبا
منهای آرزو از درگاه احدیت بطلبیم کراین گنج بی پایان را
طلسم اعظم گردیم واین درتا صدف جهان اعلی را درج
مفتم شویم اگر جولان خواهیم این میدان بسی وسیع است
اگر همانند سمائیت جویم این نعمت بسی لذیذ است اگر کلمه منیع
خواهیم این ملاذ بسی رفیع اگر فصاحت وبلاغت جوئیم
این مضمون بسی بدیع است واگر بر بیابان طبیعیم این
ملزم بسی عمیق است اگر گلزار وگلستان خواهیم این
گلشن بسی فسیح است ع ع هوالابهی
ای یاران روحانی عبدالبهاء الحمدلله صبح هدی ساطع
واشراق

واشراق ملکوت ابهی لامع نفحات قدس منتشر واعلام امر
مرتفع صیت رب جلیل جهان گیر گشته ونعره یا بهاء الابهی
بملاء اثیر رسیده کلهای ریاض احدیت شکفته گشته
ورودها ی اصداف رحمانیت سفته شده حیاض مواهب
طافح است وانوار غائب لائح شمس حقیقت از افق
غیب درشدت اشراق وفیض موهبت از سحاب ریب
در نهایت فیضان انوار ملکوت خط امریت را در روشنی نور
وجهان تاریک را رشک انوار سبحات گردانیده پس شارت
دهید که الحمدلله انوار نیر اعظم از جهان پنهان گیهان را
مه تابان نموده والبهاء علیکم یا احبای الله ع ع هوالابهی
الهی الهی هولاء آشتعلوا بنار المیثاق واقتبسوا من انوار
العهد المشرق علی الآفاق اشد اشراق ایرب طهرهم تماما یتم البهاء
المنهمر من سحاب المواهب ونور وجوههم بالأنوار المشرقة من
مطالع الرغائب وایدهم علی خدمة المیثاق فی کل الأمکان ووفقهم

علی خدمتک امرک یا ربّ الرحمن واحفظهم فی کهف الطافک
عن کلّ ما لا یرضی انّک انت الکریم الرحیم الوهّاب ع ع

هوالأبهی ای امآء الرحمن

در اینیدم که قلم از ذکرت جولان خسته و ناطق ناتوان گشته
جناب ابن ابهر این ورق را پیشکش این عبد نمود اینعبد
نیز این تعارف را بکمال ممنونی و خوشنودی قبول نمود
ولی کلک سریع حکم اسب تازی دارد و ناطق کاتب
حکم سوار چون فرس بماند سوار چکند ولی این سوار
بعون وعنایت جمال قدم بی اسب و تازیانه جولان
کند و میدان گیرد و بصفوف عالم زند و سپاه
اولو بشکند بتأیید ملکوت ابهی صف دراست
و بقوت ملأ اعلی حمله جان برود در جمیع نقاط عالم
صف جنگ بیاراید و کشور بگشاید و ملل و امم را خاضع
باب احدیّه نماید پس ای امآء رحمن ای کنیزان یزدان

چون بحر بجوشید و چون مرغان جنّت ابهی بخروشید
هر باک از شدّت وحدت بر اندر این گلشن بمحامد حضرت
مقصود پردازید پرشعله باشید نه مخمود پرشور
باشید نه محزون آیات توحید باشید و بیّنات
خداوند مجید اشجار حدیقه مواهب باشید و
اثمار شجره الطاف ربّ کامل مظاهر عنایت جمال مبارک
باشید چه که قوّت روح القدس در وجود شما است و

البهآء علیک ع ع هوالأبهی

ای یاران روحانی من شب و روز در یاد روی شما
هستیم و در روز و شب بذکر ثنای دلجوی شما دمی
نیاسائیم و نفسی برنیادیم مگر آنکه عزیز و نیاز کنیم
و بمناجات دمساز گردیم که ای یار پنهان ای مقصود
دوجهان ای محبوب مهربان این بیچارگان اسیر عشق
تو شدند و این بینوایان مستجیر آستان هر شامی و بقرآن

ناله کنند وهر صبحی از هجوم اهل نفاق فریاد وفغان
برآرند در هر حینی بنحوی هر مند ودر هر نفسی بظلم
بدنفسی مبتلا با وجود این حمد تُرا کرچون آتشکدهٔ
پرشعله اند وچون ماه ومهر پرنور ویرتو افشان
چون علم دارا مرفرد برافراخته اند وچون مرجان در میدان
ناخته اند چون شکوفه شکفته اند وچون کل خندان
وشادمان پس ای مهربان این نفوس ذلیله را
بتأییدات ملکوتیه موفق فرما واین جاهای بالا را
مظاهر آیات لولاک کن انک انت الکریم الرؤف الرحیم

ع ع

موهبی

علیک الثناء وعلیک البهاء وعلیک التحیة من الجمال
الأبهی اشهد بانک صدقت بایات الله وتوجهت الی
جمال الله وتذکرت بذکر الله وتشبثت بحبل الله وتمسکت
وتجلت وصبرت علی کل بلاء فی سبیل الله وما اخذتک لومة

لائم

لائم فی محبة الله ونادیت باسم الله وآویتا الی کهف
مغفرة الله وسعیت وفدیت بروحک وفدائک ونفسک
وجسدک وظاهرک وباطنک فی خدمة امر الله واستغربت
عن الأوطان مظلوما مقهورا معذورا وحسبت هذا
من اعظم مواهب الله نالک الحنان الفاروب قلبک و
الصدور منشرح بذکرک والنفوس مفتخرة بالثناء علیک
رحم الله امرءا زار رمسک وابر الله رجلا نزل فی جوار
مرقدک وتذلل وخضع وخشع عند جدثک لله ربک و
رب اباءک الأولین ع ع

موهبی

ای مرغ آیات در هوای نجات جناب آقا میرزا علی اکبر تحیات
الآن در نهایت قوت واستقامت ووقار نشسته اند
ودر کمال فصاحت وبلاغت میفرمایند که حضرت ابن
امر باخوی وعدهٔ مکتوب نموده اند من نیز فی الحقیقة
خجالت کشیدم وچاره ندیدم وکلک را بدست کرفته

وبنکارش پرداختم زیرا محصل اذربایجانی است ومن
مازندرانی یا نوری وطهرانی دیگر چگونه از دست او
گریزم واکر ازچنک او فرار کنم جناب ابن اهر اچکار
کنم زیرا ایشان نیز ترکند وباترکان نتوان ستیزش
نمود باید آمیزش کرد ما آمیکوید جز کتسلیم ورضا
کو چارهٔ این ذکرها مزاح است ومجاز واما حقیقت
اینست که در این انجمن بسیار عزیزی ودر این بساط بسی
محترم زیرا ترتیل آیات مینمائی وتلاوت مناجات و
فی الحقیقة تأثیرش ساری بکل جهات والبهآء علیک
وعلی کل ثابت علی المیثاق ع ع
مولای بهی

ای سمی اسم اعظم روحی لهذا الاسم الکریم والنبأ
العظیم والذکر الیتیم جناب اخوی الحمد لله مدتیست
که در آستان حق ندیم بذکران یاد ودمساز مشغول ومألوف
ومأنوس ومیفرمائید آنی فراموش نمینمود ام ومن
شهادت

شهادت میدهم که صادق است ای رب ایده هؤلاء
الأخوة علی خدمة المیثاق والاستشراق من انوار
فیض ملکوتک فی الآفاق والسقی من کأس الطافک
الطافحة بین اهل الوفاق وانصرهم بملئک
وارزقهم نعمتک وانزل علیهم رحمتک واعنهم فی جمیع
الشئون انک انت المقتدر القیوم ع ع
مولای بهی

ای خداوند بزرکوار ما کنه کاریم وتو غفور آمرزکار
نظر عنایت بکشا وبر تو موهبت ببخش این بندهٔ
سیلانی را سرمست بادهٔ رحمانی فرما واین سرکشتهٔ
سودائی را در پناه ربانی پناه بخش ودر جمیع احوال
باعظم آمال موفق کن ودر کل اوقات بجنود نجات
نصرت فرما انک انت المقتدر الکریم المتعال ع ع
مولای بهی ای سمی حضرت مقصود
صد هزار شکر وثنا ودود را که در یوم موعود فائز کشتی

وبا نهر منهی آمال نفوس جلیله وارواح طیبه بود
نائل شدی ودر سبیل رب جلیل تحمل مشقات
نمودی وحال متمسک بمیثاق ملیک اشراق
هستی مطمئن بعون وصون جمال قدم باش و
مباشرت در امور کن امید از فضل ها، دارم که بوفا
رویت روشن گردد وبصفا قلبت رشک گلزار
وچمن ع ع هوالابهی
ای مبتلای صدمات وبلاء در سبیل خدا از ظلم و
طغیان فرعونیان در صدمات ومشقات بیپایان
افتادی واز وطن مألوف هجران اختیار نمودی
ودر غربت عزلت گزیدی ولی باکی نه زیرا اسم
اعظم کل آیام را در غربت بگریست گذاشت ودر زندان
در زنجیر گران بسر برد وبا در بحر اعظم با صد هزار غم
همدم بود تو گریسته ومحرم او هستی باید نحیب مشفق

وسهم مکمل از این بلایا ومحن بری نماوکل نصیب
فی الکتاب محقق گردد وبالأرض من کأس الکرام مبرهن
شود ع ع جناب کربلائی حسین علیه بهاء الله
تکبیر بر سان وبگو کریتر بلا اید اینک هدف شر دها
وهمچنین سائرین از مهاجرین کرام اظم خاشعین
متدرین هجرت نموده اند جمیع را تکبیر ابلاغ ابهی ابراز
نمایند وتسلی دهید قسم بجمال قدم که این بلادرا در
سبیل جمال ابهی بجان خریدارم وآرزوی آن سینم
که جمیع بلایا، اجبار در ره الهی بجان ودل حمل نمایم
وفدای کل کردم ع ع هوالابهی
ای مجذوب نفحات الله از روزی که عزم بیت آنحضرت
کردی دائما بیاد تو بودیم ودر عتبه مبارکه بالسنه به
زیارت کردیم وطلب تأیید وتوفیق نمودیم امید
شدید دارم که در جمیع خصوص وامور موفق ومؤید

کردی لهذا امر مهم که در عشق آباد است بشما محول
میفرمایم که متوکلا علی الله مباشرت نمائی و قاوبط
و کلای دوستان را خوشوقت کنی و ان اختلاف حسابی
بود که درمیان حضرات سدره مبارکه الهیه و جناب
استاد علی اکبر است و چند سال است که باقی مانده
اجناب باید باکمال همت در این قضیه بکوشند تا
انشاء الله این حساب دیده شود و بنتیجه برسد ع ع

هوالابهی ای بندهٔ رب ملکوت

دراندیشم که قلب این مشتاق مشتعل بنار محبت الله است
بخیال افتادم که بندگرتو پردازم قلم گرفتم و مینگارم
تا بداند که آن از یاد یاران فراغت ندارم و اگر چنانچه
فتوری در تحریر سطور واقع گردد از کثرت امور است
و من لیلا نهارا شب و روز بیاد و ذکر احبای الهی میگذرانم
گرد و ندکر فرستادید بسیار مقبول و بجا واقع احبای الهی

وارین عبد نامی در ایام زیارت سوار شده بکمال راحت
بروضهٔ مبارکه میرسیم و چند مرتبه بالتیابن زیارت
نمودیم و این خبر بهجت بشارت است طوبی لک ثم طوبی لک هذا
الجناب جناب اخوی آقا محمد حسین تکبیر ابدع ابهی
ابلاغ نمائید و بگوئید که من در هردم که یاد تو افتم و
در روضهٔ مبارکه باشم حین زیارت ترا بخاطر آرم و
طلب مدد کنم و جناب محمد تقی را نیز تکبیر ابدع ابهی
ابلاغ نمائید و بگوئید منظور نظر عنایتی و ملحوظ
عین الطاف مطمئن باش جمال ابهی پشت و پناه تو
والبهاء علیک امة الله ورقهٔ موقنه و والدهٔ شهیدهٔ
علیها تکبیر برسانید از لطف الهی طالبیم که در هردم
قوت اطمینان جدیدی بایشان عطا فرماید ع ع

هوالابهی ای احبای روحانی

و یاران حقیقی جمال قدم انوار عزت قدیمه بر یاران ایران

نموده و شمس حقیقت بر شرق و غرب از افق غیب
جلوه کرده بیکانگان بیگانه پی برند و خویش و
اشنا کشتند ندای جمال قدم در جمیع افطار ارض شنیده
و صیت اسم اعظم در کل اطراف محیط بر افاق فریاد یا علی
الأعلی بلند است و نعرهٔ یا بهی الأبهی مناصاعدا مرتفع
نفحات قدس جنت احدیت معطر و مشام است و شمیم
نسیم ریاض هویت محیی ارواح و منعش اجسام جسم
منابعت روح نموده در حرکت و اهتزاز است
و تن موافقت دل کرده در عجز و نیاز است پس ای
جانهای پاک کجسم امکان را روحید و طالبان راه
خدا را باب فتوح هستی بنمائید و سمندی برانید
و جولانی بدهید زیرا عنقریب میدان از دست برود
و کوی موهبت ربوده شود ع ع مرو بهی
ای سرکشتهٔ سودائی مدتی است که از تو خبری نیست

واترى

واترى نه جناب اقا مهدی پسر مهر پرور است و
همیشه در فکر پیدا است کی در عشق شما بلسان فصیح
کاشان غزلخوانی مینماید و کی در فراق شما بزبان
جوشقان کریه و فغان و زاری میکند کی میکوید
کی بدر چون مستقر الستفراست و در جانی قرار ندارد
لهذا ورق محزون نفرسند و کاهی کوید تنبل شده
و در نزد مهربان مادر مقرر کرده باری شما هر قسم
میزانم حساب کن زود بزود مکتوب مرقوم فرما اکر
بقلم و قرطاس مستغنی و محال شده بنسیم و اتفاقش صدای
رسانه کن و اکر جسمانی ممکن نه روحانی بفرست
و میکویند از خدا نترس و از عزرائیل بهراس که عنقریب
انفاس منقطع کردد و بیان عالم ببشتابیم و یکدیکر را
کیر آریم اذوقت دست در کریبان شویم و کار بمشت
و سیلی و کریه و بچاپ کشد خود میدانی ع ع

هوالأبهی ای موقن بیوم قیام در
یوم ظهور نفخ صور شد ونفر نافور کشت
موقن ومرتاب هرد ومحشور شدند ولی موقن
بیدار شد وهشیار کشت وازموت وحیات خبردار
کشت وازصراط مرور نمود ودرجنت تقدیس
داخل شد ولی غافل ازموت وحیات هردو بی
خبر ومایشعرون ایان یبعثون ع ع هوالأبهی
ای منجذب نور حقیقت مراسلات رسید ومعانی
بدیعه حاوی احساسات روحانیه بود روح وریحان
بخشید وفرح وسرور مبذول نمود چه که کاس مالا
بصهباء محبت الله مترشح ومشاك ینبغی هذا المقام
البدیع وهذا الشأن الجلیل توجه الی ربك الکریم
فی ملکوته الخفی وقل ربّ اشرح صدری بنور معرفتك
ویسّر لی امری بموهبتك واشدد ازری بجنود ملکوتك
وانطقنی

وانطقنی بثنائك واطلق لسانی فی تبلیغ امرك و
اجعلنی من عبادك الخاصین بهجت ترویج امرالله
ونشر نفحات میثاق مکث در هرجا وحرکت هرجا
بفرماید محبوب ع ع هوالأبهی
ای اردشیر در بیشهٔ میثاق چون شیر ژیان باش
ودر صفای اهل اشراق شیر وشکر روح پرور آفاق در
سپهر پیمان اختر تابان شو واز پرتو مهر عرفان ماه درخشان
شمع دوشنی برافروز وپردهٔ جان دیدهٔ مردمان بسوز
درآستان بندگی بکمال آزادگی باین عبد خواجه ناشکرده و
در دگه پروردگار آمرزگار باین بنده زار هرطرار شو
در نشر روح حیات همتی ودر آزادگی از آزادگی قوتی
وندرتی نا بیده ملکوت میرسد وصبح عنایت رب
ودود میدمد ونسیم موهبت میوزد وشرذهٔ تأیید
رب عزت میرسد ع ع هوالأبهی

ای ثابت عهد ای راسخ میثاق ای روی تو نورانی
ای خوی تو رحمانی ای کوی تو روحانی از یمن ذکر بهاء
مضامین ثبوت و رسوخ واضح و مشهود و واسته عالم
تأیید در خدمت و تبلیغ امر شده بود تضرع و ابتهال
بساحت حضرت ذوالجلال شد که موفق بکل آمال از قلم
نادره حیفه عهد اسرائیل چون جبرئیل مؤید بخدمت رب
جلیل گردی و حضرت خلیل را سلیل مجید شوی
و سبب فرح و سرور کلیم کریم گردی روی اسرائیلیان
سفید نمائی و خوی انبیاء پیشینیان بنمائی بوی
خوش گلستان ابراهیمی منتشر سازی و کوی بانیون
قدیم را معمور کنی و البهاء علیک ع ع

ای شمع ثبوت در جمع یاران ودیعه و مرور و مرد و مستان
چنان آهنگی بنواز که مرغان خاموش را بطرب و آواز آری
و طیور بیهوش را هوشیار کنی مردهٔ صد ساله را بنفثهٔ

حیات بخشی و بیمار بی درمان را بفیض روح القدس
شفا بخشی کور بصیرت را بینا کنی و کر حقیقت را شنوا
نمائی طالبان را در هر سبیل گردی و مشتاقان را دلیل
جلیل سراج هدی بر افروزی و چشم از جهان و
جهانیان بدوزی آیت قدیم گردی و داعیهٔ عظیم
شوی کل ذلک بفضل مولیک الکریم والحمد لله رب
العالمین و البهاء علیک ع ع هوالابهی

ای عاشق جمال ذوالجلال در مراسله این بنده مسطور
غیر تسلیم و رضا کو چاره درکف شیر ژیان خونخواره ولی
من میگویم خوش بود تسلیم و خوشتر زان رضا
پیش یار مهربان باوفا زیرا پاک کند جوهر صفا است
و روح وفا باری چون اثر عشق در هویت غلبه
از فند و قصور و فتور و ذنوب و کروب را بکلی
بسوزد دران مقام حکومت سلطان محبت نماید

وسلطنت شهریار عشق راند از فضل حق امید کفایت
وحصول آسایش ان ربی کریم ع ع هوالابهی
ای شمع مشتعل انوار تقدیس از مرجیت در اشراق
واسرار توحید مشرق بر افاق حدائق حقائق در نزیهت
وشقایق دقایق زینت این بهشت برین نفحات قدس
در مرور است وقلوب روحانیان معدن نور
الطاف یزدان در تزاید است ومواهب الهیه در
جاوه شدید کاس عنایت در دور است ومزاج
جام میثاق بر روح وریحان نظر الطاف شامل است
ولحاظ اعطاف کامل بفیض جلیل وفوز عظیم مطمئن
باش وبر فضل وعنایت متوکل والبهاء علیک و
علی کل ثابت علی المیثاق ع ع هوالابهی
ای بنده حق چه نگارم اگر تقریر وتحریر شود اسرار
قلوب تغییر نگردد وایات صدور تقییر نشود از بحر
قطره

قطره بیان کرد واز خرمنی دانه آشکار شود بنات
قلوب بنفحات عنایت چون بحر مواج در وجدان
وجوه چون سراج وهاج عفو وگناه خواستید که
شفاعت در درگاه کبریا کرد بحر میثاق قائم العظیم
ثابتان وراسخان چون در این یم رحمت غوطه خورند
از لوث ذنوب پاک ومقدس گردند والله یغفر
لمن یشاء وچون ثابت وراسخ شوند صالح ونالح
از رخ کاکون ساطع گردد والبهاء علیک ع ع
هوالابهی ای سرمستان جام الطاف
یزدان دریای احسان حضرت یزدان پر موج است
وجنود ملکوت در ورود وورود فوج فوج
تایید شدید است وبنیان پیمان از زبر حدید
آسمانیان در طیرانند وروحانیان در اشتعال یکدیگر
پس ای یاران باد بنیان هدم گردید وبا آسمانیان همقدم

در تروج امرالله کوشید و در تفریح قلوب مشتاقان
ازجام الهی سرمست باشید وازبادهٔ الست می پرست
الحمدلله انوار توحید درسطوع است واسرار
تفرید مکشوف ومشهود طوبی لکم ایها الثابتون

بشری لکم یا ایها الراسخون ع ع هوالابهی

ای استادان دراینم کربلا حضرت دوست همدم و
درکمال خضوع وخشوع بملکوت ابهی متضرع دمبدم
عریضهٔ تو بدست مداعمان درمضمون شد بعزت
انکسار مشحون بود واستدعای حضور درآستان حضرت
پروردگار نموده بودید بسیار سبب تأثر شد چرکه
نهایت احزان ازفراق بود لهذا اذن واجازه داری که
درد رگاه احدیت حاضر گردی دیگر روز دور روز سرور
درین گاه دراین درگاه ملجا وپناه جوی ودرجوار رحمت
پروردگار استراحت نما والبهاء علیک ع ع

هو

هوالابهی ای بندگان الهی دراین
ساحت مذکورید ودراین انجمن معروف ومشهود
درمیثاق موصوف توجه بملکوت جود نمائید و
تبتل بمقیوم غیب وشهود ومناجات کنید کرای پروردگار
مهربان ای یزدان بزرگوار صد هزار شکر ترا که بینوایان را
نوا بخشیدی ودرد مندان را دوا عنایت فرمودی
مستمندان را دولتمند کردی وبیچارگان را چاره بخشیدی وآوارگان را سروسامان
عنایت نمودی توئی مهربان توئی یزدان توئی رحمن
والبهاء علیک ع هوالابهی ای امة الله
نامه‌ات دراینمقام وارد وملاحظه گردید تبتل و
تضرع بود وتوجه بذکر الیوم عظمای رجال غافل
وتوآگاه وعلمای احترام وصلالکود وتوبینا وبااینباه
اقویا اضعف ضعفا گشتند وتوانایان ناتوان شدند

واما آه رحمن مردمیدان این چه فضل است واین چه
احسان منّ حق قیوم راسزاست کدنداء یاباسط
فخر جمال فرمود واما آه را بقوت نادیان غالب برابطال
میدان نطقی فصیح بخشید وبیانی بلیغ قلوب دوشن
عطا فرمود وصدری مملو جانی پربشارت داد و
وجدانی دروضایت لطائف ونورانیت له الفضل و
له الجود له الاحسان علی کلّ موجود امة الله زهرا وامة الله
فاطمة وامة الله راضیه دانکه بیرایه ابهای الرحمن دادید و
همچنین جناب سلیل علی اکبر وجناب آقا محمد را ازقبل
این عبد فرستاده شتیافی ابلاغ دادید بکوشید غم محزون و محزن
مباش جمال قدم روحی لاحبائه الفداء از وطن و
شهرها اخراج نمودند اگر من وشما رانیز اخراج نمایند
ضرری ندارد تا حق بصرت مقصود نمودیم واز کاس
بلای او چشیدیم والبهاء علیک ع ع هوالابهی

ای امة الله ای ورقهٔ موقنه جناب معلوم مرقوم
مدتی غائب وغادب بودند انشاء الله عنقریب طالع
وحاضر گردند اطفی بیت روشن ومخانه وکاشانه کاشانه
وکاشن گردد فالحقیقه ستم نمودند وتعدی کرده اند
وشما اصبر بکوشید وشکایت ننمائید وفریاد وفغان برآرید
عقیده من اخرایشان راز جزایم اجرایم وایشان انچه
توبه کنند وانابه نمایند معذور ومعفو خواهند شد
شما حقید وبر حقوق بلکه مستحق قصاص نامحدود ولی
درقاعده شرع انور اینست که مدعی ومدعی علیه هردو
چون حاضر گردند حکم صادر گردد وقصاص جاری شود
جناب حاجی ها حجب مینمایند که باید من ومدعی هردو درشرع
باهم حاضر شویم انوقت حکم وقصاص هردو واجاری کنید
باین بهانه شارا هم میخواهند بیابا بکشند عجب نقشی است
جناب حاجی این را نمیدانند چون کار بقصاص انجامد

چوب و نازیانه بمیان آید آن وقت شما فوراً حق خود را
حلال مینمایید و از قصاص رها باید ولی زیارت دوم
مقدس حاصل کردد در اینصورت تو کرو برد عاکر
جفت و اکر طاق آید جناب حاجی غالب و غنائم راسالب
کردند پس چه باید کرد چاره جز عفو و سکوت نیست
والا من در این میان باخذرام زیرا جناب حاجی دوباره
حاضر شوند و بضرب ایض همراه دارند جواب خواهند
و من نیز باید شب و روز بتحریر مشغول کردم پس شما بهتر
اینست که جناب حاجی را معذور و از قصور ما عفو
دارید انشاء الله آینده تلافی مافات مینمایند علی الخصوص
در زیارت روضهٔ مبارکه بیاد شما بوده ند ع ع

هوالابهی ای یاران حقیقی

کویند که انسان آیت رحمن و اعظم بخشایش حضرت
یزدان است این آواره کوید اکر چنین است چرا میزان است
چرا

چرا حقیر است چرا ذلیل است فرد کاملش میخواهد
سرور مظلوم است مهان است بی سروسامان است
سرکردان است بیکس و بیزبان است کویند این حقیقت
برهان است و دلیل واضح و بیان است زیرا در عین
اسارت ناجی از موهبت عالم انسانی برخوردار بود و
اکلیل سلطنت آسمانی بر مفرق چون پرتو الاهی تمکنات
صور ملأ اعلی بر زمین و جهان ادنی افکنده شود سلطنتش
در جهان خلاء نیز چون عالم پاک تحقق یابد چنانکه مشاهده
میشود که حضرت مسیح چون بجهان ضیح رفت عرشش
بلند شد و آیینش ارجمند و همچنین سلطان ابدی جمال
احمدی چون جهان باقی شتافت قوت و قدرتش و
سلطنتش در عالم فانی نیز تحقق یافت و این عرش امکانیه
پرتوی از سلطنت لامکانیست و این درخشندگی در
افق ملک نمایشی از تجلی دیر توانشانی در جهان ملکوت

باری من سکوت نمودم تا احباب چه گویند والثناء
علیک ع ع هوالابهی
ای بندگان حضرت دوست صبح است و انوار فیض
عنایت از ملکوت غیب چون ابر و تشعشع مشارق
و ثوب صافیه بتجلیات غیر متناهیه و فیوضات
غیبیه فائز بشارات الطیر از جهان پنهان متتابع و
نفحات تقدیس از ریاض توحید منتشر سبحان الله
این فیوضات کلیه کل از جمیع جهات محیطی و محیط و
شرق و غرب را روشن کرده پرتوش بر چشم کوران تأثیر
ننموده و بوی خوشش مشامهای معطر نکرده فیض بیدریغ
نفس خود را مضرّ نبخشد عطاء نفیسش شخص خسیس را
فائده ندهد ای ثابتان راسخان از سرور وجود پرواز
نمائید کدام ثابت یافتید و شجری نابت جستید که
باصرار دید قلوب چون آفتاب روشن ساطع و روح مهتزه

ونفوحی

ونفوحی بعد وحی منتشر بمیثاقید و متمسّک
بذیل عهد و پیمان والبهاء علیکم ع ع هوالابهی
یا من اناجیه فی جنح اللّیالی و هو المناجی للمتناجی و ابتهل
الیه فی خلوات الغواری و هو الانیس فی وحشة الراجی
و اعتزّ و جه بتراب الذّل و الانکسار و اتضرّع الیک فی
عتبتک السامیة و حضرة بابک رحمانک الذی وسع
الابرار و الاحرار ان نصر عبادک مولای بسرایا مستومة
من السّماء و جنود مجنّدة فی الملأ الأعلی و هو نزهة
من جزیرتک الابهی ای ربّ مولای عبادک المخلصین
بین اظهر الاعداء و اوفیائک المظلومون بین یدی المشرکین
الرؤساء الذین تزدری عندهم بقیّة فرعون الضالة
الأجناب العالیة البهاء ابرب احفظهم فی صون حمایتک
و ایدهم بعونک و عنایتک و احرسهم فی مصائن حفظک
و کلائتک انّک انت الحافظ القدیر مولای مولای

الطف

هؤلاء فقراء في فنآء باب رحمانيتك واضعآء في رحبة
ساحة فردانيتك فابسط اليك اكف الفقر والانكسار
متضرعا ان تفتح عليهم ابواب العزة الابدية الساطعة على
الأنظار المشرفة على الأرجآء الباهرة الآثار وان تجللهم
على سرر مرفوعة وارائك موضوعة خافقة الرايات
ساطعة الآيات وان تحلهم حيالنا في خدور الاناق
وغربا في جنين هيكل العظمة شديدة الاشراق وتزوما
بازغة في مطالع الانوار واخفق الميثاق واسكرهم من الكاس
الدهاق انك انت المعطي الكريم الرحيم ع ع هؤلاء عبيدك
مولاي ومولاي هؤلاء عبيدك الحاضرون حوالي عرش رحمانيتك
الناظرون الى افق فردانيتك المبتهلون الى ملكوت تبتلك
المتذللون على التراب خضعا وركعا امام العزة الوضيئة
المقربون دحض عنايتك وحريم بوتقة المتوقدون بنار
محبتك المعروفون بنسبتهم اليك بين بريتك ربي ربي

انهم

انهم النشأة الأخرى واشرق عليهم بانوار الوجه الاكبر
وابهتهم من مرائي وجهك القدس من افقك الاعلى و
احيهم بنفحات معطرة منبعثة من رياض الكون الابهى و
نشطهم بسم بنسمات الاحدية الصآية من رياض جبروتك
الاسمى واحيهم معالم التوحيد وشعائر التفريد بالنبي
قلوب الاصفياء ومغيث المستجيرين في الكهف الاوفى المحمي
الحامي اشغلهم بنفحات قدسك عن كل الاشياء وهيمهم في
جمالك المتجلي في غيب السمآء وتيههم في طلعتك النورآء المشرقة
على عوالم الاسماء بها الا الذين كشفت عن ابصارهم غلوبهم
الغطاء ملاذي ملاذي قوي كل ضعيف منهم واشف كل
عليل منهم واغن كل فقير منهم واروي الظماء والطم الجياع
من المائدة التي نزلت من السمآء والبسهم خلع التقوى و
نزههم عن كل كاس لا الكاس الطاهرة بيمينك الموهبة
يا رب الارباب وقدسهم عن كل لذة الا لذة ذكرك والهمهم

یارب المشتاق انک انت الوهاب ع ع هوالباقی

ای روشنائی مرآت منجذبان در این قیامت کبری میدانی ترتیب شد که از یک جهت حق پایان ندارد و از جهتی کارش نهایان نه فضایش و بسط ملکوت و بدایت و نهایتش چیزی شاسع عالم لاهوت حیران و دلیران در این میدان سپر انداختند و شیران ژیان عاجز و ناتوان گشتند شما که در وقت شجره بودید و لولو رقیق بنوان بودید در این میدان بفضل یزدان بتاختید و علم افراختید و نشو و نمو یافتید و گوی سبقت ربودید و همت بنمودید این نیست مگر از فضل و عنایت جمال قدم روحی لاحبائه الفداء پس شکر از این بخشایش یزدان نمائید باتحاد و یگانگی معامله نمائید در بحر توحید مستغرق گردید و از جام تفرید سرمست شوید باز اراده حق برافروزید و باسرار موهبت آشکار شوید تا آخر

بصفت

بصفت تقدیر حقیقی ظاهر و باهر شوید ع ع

هوالباقی ای خدای رازدان نمایش

تو میدانی تو آگاهی و گواهی که در هر شامی و هر صبحگاهی

با کمال نیاز بدرگهت نماز آرم و راز آغاز کنم که ای یزدان

مهربان من ای جان جان من تو آگهی بر آشکار

و پنهان من این یاران سرمست بادهٔ پیمانند و پیمانه

بدست بزم کیهان اخترانِ آسمان مهر تو شند و چراغان

نورانشان پرتو و مرغان چمستان بهشت توانند

اخترانِ دلبرخشان کن و این چراغان را درخشنده بفروز

بیابان این مرغان را کلبهٔ نیک پیدا و بیاموز و این

پرندگان را پرندگی در آسمان آزادگی شب و روز

بیاد روی تو شند و آشفتهٔ موی تو و شیفتهٔ خوی

تو زمد هوش بوی تو و سرگشتهٔ کوی تو سپاس ترا

که آرزوئی را پرتو بخشش ایاستی و جایگاه راستان دادی

جهان بالا خواستم ع هوالابهی

ای یزدان ای موفقان ای صادقان ای عاشقان
معشوق حقیقت کرد هر یاد در پس پردهٔ غیبت پنهان
عرض دیدار نمود و چون یوسف مصر ملاحت در کمال
صباحت شهرهٔ کوی و بازار گشت عاشقان مشتاق
و خریداران بیدار در وجد و سرور آمدند و در طرب
و جذب و جبور پای کوبان کف زنان بقربان گاه عشق
شتافتند و جان و دل بباختند و جان بجانان فدا نمودند
و بوصلت حقیقیه رسیدند و در جلوه گاه جمال مفتخر
گردیدند و بفوز عظیم و نعیم مقیم بهره مند شدند
و از جمیع کشتند اما کاذبان و مدعیان محروم گشتند
و مغبون زیستند و بر حال خود گریستند لهذا بشقاوت
شدند کر هشور گشتند نابینا گشتند از انکار شمس حقیقت در
پس حجاب جلال مختفی شد و در ملکوت غیب متواری

گشت

گشت حال شما ای عاشقان صادق و جبیان
موافق جشن و طرب کنید و ذوق و شعف نمائید
هر چند در ظاهر فائز نگشتید ولی بلحظ
لحاظ عنایتید و مخصوص بهمین موهبت مستند
نشین بزم انسید و صدر نشین محفل قدس در
ملکوت تقدیس انیس دلبر دلنشین گردید و در جزیرهٔ
خضرا جالس یاران این شوید از ما نه در جهانی فرشته
شوید و از عنایات سبحانی محظوظ اهل سرادق کبریا
گردید و سکان عالم بالا مظاهر فی فندق و
کان قاب قوسین او ادنی شوید و مطالع لحظات آه
بالنظر الاعلی گردید قدر این فضل عظیم را بدانید
و بر شکران این موهبت بیفزائید آگاه شوید والبهاء علیک ع

هوالابهی ای عبدالفادر

حضرت فادر توانا چون نظری بر عبد ناتوان اندازد

معدن قدرت گردد و منبع قوت جنگش رویین گردد
و چنگش آهن شیر غرین و ضعف اگر پیشه بود در
قوت باز اشهب گردد و ناتوانی اگر مورخیف بود
در توانائی پیل عظیم شود قوای ملک هستی را مشاهده
نماید و انقلابات امکانی را مصادف نشاید پس تو
چون در ظل آنها در حقیقتی وارد ی توانا باش و مطمئن و
دانا که روز بروز بر قوت ایمانت افزاید والبهآء علیک

ع ع

هوالابهی ای امة الله سرّ قدرت مشاهده کن که
بفضل و موهبت جمال قدم زنان تاج مروارید بر سر نهاده
و مردان محتجبان مقنعه زنان بر رخ انداخته آن نساء
چون شیر ژیان و پیل دمان در میدان عرفان بتاخته
و این رجال چون امت دجال در حضرت جمال گریزند
پس تو خرسند شو و خورسند گرد از وجود ضعف توانا

شدی

شدی و با وجود ناتوانی توانا گشتی و بر مسند عزت
قدیمه قرار یافتی والبهآء علیک ع ع هوالله تعالی
ای حکیم حکمت اصل اساس نبوت و رسالت و ظهور
مظاهر احدیتند چرا که هیکل امکان چون شخص
انسان معرض امراض بیپایان چون این هیکل مبارک
باستقام مزمنه گردد حکیم الهی ظهور کند و طبیب ملکوتی
مبعوث شود تا جسم امکان را از این امراض شدیده
شفا بخشد و صحت حقیقی الهی بموهبت نفوس عنایت
میسر گردد تا مریض بادخ چون ماه تابان و قوت جبریل
ملأ اعلی و موهبت جمال اعلی در ملکوت سما مبعوث
گردند والبهآء علیک و علی کل ثابت علی العهد ع ع
هوالابهی ای طبیب حبیب چرا جان
خویشی و بدل و تن نکوشی و قدمی از این بهتر خواهی و فرصتی
از این خوشتر جوئی ابواب ملکوت ابهی در ریزش و

بهر بیابان پروردگار در بخشش نسیم
جان بخش عنایت در مرورداست وحرارت پرتو شمس
حقیقت در نهایت نابش دیگر وقتی بتراز این بهجت
تخم انشائی یابی که بمحض انکه بذر دیباشی نابت کردد و
سبز وخرم بشود وخوشه کند وحصاد شود ومزرعی
کردد تجربه کن وامتحان نما وملاحظه فرما که چگونه
انبات میشود ع هوالابهی
ای خدمت تو مقبول وای زحمت تو مشکور نثار
صندوق مقدسی نزدی که مشکوة سراج هیکل
مقدس کردد ومحل ستر جسم مطهر شود این خدمتی
بود که خاصان حق آرزو دتمنا مینمودند تو موفق شدی
ومؤید کشتی دست بشکر انبردار وبکبرای بخشنده این
چه عنایتی بود که دارزان فرمودی واین چه موهبتی بود
که شایان نمودی سر فکنده بودم سر فراز کردی افسرده
بودم

بودم جان تازه بخشیدی کنام بوده را مأمن فرمودی
در عالم ادنی بی اسم بودم در جهان بالا مشهور ومعنون
بی قدر بودم تا ابدالاباد در ملاء ملاء وملکوت سرمد
صاحب قدر فرمودی شکر ترا احمد ترا فضل ترا
جود ترا حمد ترا فی کل الاحوال ع منذکی
هوالابهی ای بندهٔ پروردگار
ملاحظه نما حکمت بالغهٔ الهی را که تو از مصر هندی
وما از سکان ایران وغربیان کشور سوریستان
چرا ساس الفتی نهاده که دراین بوم وبرد در بیابان
مشتاقان منجذب مشغول ومشعوفم وتو دراقلیم
بعید در شوق شدید هرچند بحسب عالم خاک بینیم
ولی بحکم جهان پاک قریب دریک محفلیم اگر بمسافت
هزار فرسخ بعد است مگر از حکمهای بالغهٔ الهیه
ع ع هوالابهی ای یعقوب جضرت

یوسف کنعان الهی هرچند بظاهر اسیر چاه شد ولی
بملکوت جاودانی صعود و عروج نمود و باوج ماه قرار یافت
و دوستان خویش را چون خورشید آسمانی و ستاره
صبحگاهی در افق رحمانی روشن و منیر فرمود و دشمنان نیز
چون حشرات خاک در طبقات ظلمانی مقرر داد تو کدورت
او هستی نظر بالا کن و توجه بالا اعلی و تبتل بملکوت ابهی
والبهاء علیک ع ع هوالله یا
ای خاک درگه کبریا وجودیت و انوثیت بجان است نه
بجسم بدل است نه بکل زیرا این دو صفت جسمانیش
مجاز است و روحانیش حقیقت چه که بالاخره میشود
شخص ذکوری با صفاتی چون میل مثابه مورد ذلیل حقیر و
ضعیف و در پس پرده عفت و عصمت امانی در رقابت
قوت و قدرت ان ذلیل نفس و هوی و این عزیز بفضل و
فی آن کند کاد و این بزرگوار پر واضح و آشکار گشت که
مردی

مردی و فرزانگی بدیدست نه بآب و گل چون چنین است
بکوش تا مرد میدان عرفان گردی و کوکب نورانی آسمان ع ع
هوالله یا
ملکوت الابهی از مواهب الهیه و فیوضات رحمانیه
لقیا اسباب حصول تأیید و توفیق است و میسر
وسائل ترویج حال بفضل حضرت احدیت در انضمام
بجهت اجتماع اسباب تأیید غیبی فراهم آمده که کنز
لایفنی و عزت ملأ اعلی و موهبت ملکوت ابهی است
صفحات زنگون و محلات قریه ایران ارض و یوم اسفندا
جدید پیدا کرده و ترویج شدید ممکن چنان که باید و شاید
اگر تیام نماید چون ستاره صبحگاهی از مطلع رحمانی بدرخشد
پس کوش تا این کوی سعادت را از میدان عنایت بربائی
و شب و روز بحضرت احدیت راز و نیاز و همت و تضرع
ملکوت بنمائی و روح عظیم بیابی و فیض جلیل بجوئی

ومتاع کرانبهای خدمات امرالله در معرض عالم بالا بازار
ملأ اعلی بر سکان ملکوت ابهی عرضه کنی والبهاء علیک

ع ع هوالله

ای بندگان حضرت دوست در ظل شجرهٔ انیسا در فردوس
اعلی در بساط وحدت جمال ابهی حاضر شدید و خطاب
عهد و میثاق را بجان و دل استماع کردید و جام الست
سرمست نوشیدید و بوفای عهد قیام نمودید و در
سبیل پیمان جان و روان ایثار نمودید جاستان از صهبای
خلوص سرشار است و کاسهٔ ان از خلوت محبت الله
شیرین و مشکین و متلذذ از بادهٔ عشق خوشگوار
مظاهر الطاف و مطالع عنایت رب کثیر الأعطاف
در بحر فضائل جمال مبارک مستغرق شوید و در ظل رحمت
اسم اعظم مستریح و مستشرق پس بشکرانه این فضل عظیم
و لطف عمیم باید یکدیگر را نهایت الفت و محبت را نثار کنید

و از مخالفت و اختلاف در کنار کل آیات بحر باشید و یاک
ظهور یاک شخص ع ع هوالأبهی
ای سلاله و وکیل حمد کنید که در عهد و عصر مقتدر جلال
قدم در بساط وجود نهادید و از ریزش سحاب رحمت
و شبنم یم عنایت حیات ابدیه یافتید و در حدیقهٔ محبت
ابهی ناظر شدید و در سایهٔ شجرهٔ طوبی منزل و مأوی
جستید و در ریاض حضرت کبریا وارد شدید و بمیثاق عهد دیرین
تشبث نمودید و در سفینهٔ نجات داخل گشتید و در کهف
امن و امان محفوظ و مصون مانید این از اعظم مواهب
حضرت احدیت است و این از اتم الطاف سلطان کشور
ربوبیت پس جان جولان نمائید و بدل از جذب و کار بید
و در ظل کلمهٔ توحید بخاوص و سکون و وقار و استقرار
و ثبوت در رسوخ و استمرار بخدمت پرورد کار بپردازید
یعنی بگفتار و کردار و گفتار و اخلاق و اطوار آیات باهره

جمال قدم واسم اعظم روحی لاحبائه الفداء گردید تا این
عنایت روز بروز مزداد گردد واین موهبت آنا فانا بیفزاید
والبهاء علیکم یا سلالة الوکلاء ع ع هوالله یا
ای توجه بملکوت ابهی ندای جمال ابهی از ملکوت غیب بجهان
پنهان بیاپ بگوش اهل هوش میرسد که میفرماید میثاق
میثاق مهدی عهدی پیمان من پیمان من یاران من یاران
من در دور کوری ودر قرن دوری چنین عهد وپیمانی واقع
نشده وچنین نور میثاق ساطع نگشته وچنین صبح
لامع نشده وچنین برهان واضح نگردیده وهمچنین چنین
نفحه وحی نگشته وچنین رحمتی دیده نشده که با وجود
تأیید وتأکید عهد وپیمان سی سال در جمیع احوال الواح
وزبر وصحف وسنن قاطع وبرهان لامع واثر قلم اعلی
بخطابی مدت عیان ایمان بکلی ممنوع انکار ندوچون آن
ممنوع باز چه نمایند ان را ممنوع العمل شمرند وخود را
مقطوع الامل نمایند وکل را دانظار اصل عالم در جمیع
ملل واهم حقیر وذلیل شمایند بشر مشوهم بما نقضوا
المیثاق وانک انت دع هؤلاء الصبیان من ورائک
وافرغ اللسان بثنآء مولاک وذکر الناطقین ونور الثابتین
القائلین وادعوهم الی الصراط المستقیم وارشدهم الی المنهج
القویم وقل یا قوم هذا میثاق الله طهرا یا قوم هذا
کتاب الله لا تختزوه مهجورا یا قوم هذا بیّنة الله لا تخفوه
سترا ان الکل ناقض وناکث الکل رافض وضالا الکل
ناکث وخسرانا الکل جاسد وواله الکل منزل ونکالا الکل
منزوع وحسرة علی کل معذبا نیم والبهاء علی اهل البهاء ع ع
هوالله ابهی ای طائف حول مطاف ملا
ابهی الحمد لله بفضل وجوده مؤید بمشهود در عشق مقدسه گشتی
وبجهد بغبار استان مقدس معنبر نمودی ودر خرابه نور عبودیت
وسقایت در روضه مطهره منور گردی مقدر دارم ضباکه

مقطوع

زیست نمودی و در صبح عکا مادبتراب حاضر شدی حال
باجمانی مبارک و مسرت بمدینة الله مراجعت نمود دوستان
الهی را یک یک ببشارت بفضل بی نهایت حضرت احدیت ده
تا کل در کمال الفت و یگانگی و محبت و مرزانگی بجنود ملأ الله
قیام نمایند و روز بروز بر اتحاد و اتفاق بیفزایند ع ع

محمد آباد هو الله

ای یاران حال ابهی روحی لکم الفداء چون باین نام شیرین
آغاز نمایم کام شکرین گردد و مذاق پر انگبین شود بنفثات
الهیه چنان احاطه نماید که قلب و جان آرزوی قربانگاه مدا
کند ای دوستان از آصف ملأ اعلی در وجد و طرب آیید
و بانگ سبحان ربی الابهی بفلک اعلی رسانید انوار توحید
از ملکوت غیب ساطع است و اسرار تفرید در مغارب
ظاهر و لامع منادی عزت از شاطی حقیقت فریاد
مینماید ای مظاهر هدایت و مطالع عنایت شمس حقیقت

هرچند

هرچند در مقام غیب پنهان گشت ولی فیض الاریب مستدام
و مستمر است و فیوضات چون نسائم صبحگاهی لطافت
جمال مبارک سرمدی است و عنایت اسم اعظم
دائمی لایحتاج الی الفناء ابدی فیض قدیم است
و رحمت واسعه ابدیه تو جه بجهان پنهان نمائید
و استفاضه و استمداد از حضرت یزدان بجمائل ملأ
اعلا مبذول شوید و بفضائل ساکنان ملکوت
ابهی طوبی لکم ثم هنیئا لکم الفضل العظیم ع ع

هو الله ای وفاداران درگاه معبود
نزد اهل سجود وفانوری ساطع و شهابی لامع عالم
انسانی است و اعظم فیوضات حضرت یزدانی
انسان
باید در جمیع مراتب باخبر باید و بشاید قیام نماید
تا مظهر اعطاء کل ذی حق حقه گردد در مقام عبودیت
چنان عجز صرف و فقر محض باشد هستی نیستی صرف

کرد تذلل تذلل تمام شود پای تدبر فرق ملک
انکدر داد ظل آفتر تابیر بینی ملک بانی را کنون از سر گذار
وچون در این مقام استقرار یابد از شر استکبار
وغرور نجات جوید خاضع متهد شود وخاشع
میثاق کرد ودر مقام اطاعت وامتثال جمیع
اوامر الهی اطاعت کند وبجان ودل انقیاد نماید
بشرایط روحانی وجسمانی هر دو قیام نماید ودر
جمیع شئون ثابت ومستقر گردد نظم الطاف
حضرت بیچون شود ومطلع انوار رب حنون
ای دوستان الهی از وجوب وفا لازم صفا الطاعة
وانقیاد اوامر اعلی حضرت شهریار است زیرا الحمد لله
عدالت پرور است وداد رس سرور مهر ضمیر اوج
انصاف است ومذل ونامراعل اعتساف شب
ودوز بدرگاه احدیت تضرع وزاری کنید وطلب

تائید

تائید نماید که سریر تاجداری پایدار گردد وسدهٔ
ملوکی مستقر واستوار انشاء الله ایران گلشن آسمانی
گردد وعرصهٔ نادرس مرغزار انوار بهره رب بمثال
والبهاء علی اهل البهاء ع ع

ای نظم افاق ایران نظم بر دو قسم است افاق در
انفسی سیاسی والهی وهر دو لازم وملزوم
نظم سیاسی افاق را روشن نماید ونظم الهی دلها را
گلشن کند ان ضابط ورادع اجسام است واین
حافظ وحارس وحی ارواح از ضرر اول نترسید
که چون کوکب ناهید بر شرق وغرب ان کشور بتابد
بنابی ونظمی جدید بدهی ای رب هذا عبدک
المنیب وما ملوکنا الخاضع الخاشع ببابک الرحیب
متمسک بالوصیة بناجیک فی خفیات سره
متذلل الیک وطالب لمرضاتک فی هذا العصر الجدید

ای رب ایده بتوفیقاتك الربانیه وانصره فی جمیع الشؤن
واحفظه عن کل مفسد مفتون وحاسد مغبون انك
انت الکریم الرحیم تفعل ما تشاء وکان شاء بامرك کن فیکون

ع ع هوالأبهی ای یار مهربان چرشاه
آسمانی وطبیب روحانی درهای شفا نازل یزدانی بازمود
وبربیماران روحانی صلای حضور زد وفرمود حی علی
الذبیاق حی علی البرء من کل داء الایطان حی علی الورود
علی طبیب الآفاق حی علی الوفود علی حکیم الاشراق حی
علی مسیح الملکوت حی علی الاسم الاعظم الذی یحیی من
یرون حی علی الحیوة السرمدیة حی علی النجاة الابدیة
حی علی البرء من العمی حی علی الشفاء من سمم الهوی
حی علی النطق الفصیح من بعد البکم حی علی الشفاء العظیم
من بعد السقم حی علی البرء السریع من السقم الشنیع
حی علی البقاء الابدی حی علی العیش السرمدی طوبی

لمن

لمن فاز بشربه لمن لاذ هذا هو الطب الالهی هذا هو
العلاج الرحمانی والدواء الروحانی ع ع جماد کا ولی ۱۳

هوالأبهی ای ناطق بثنای

وعظ وپند چون از دهان یاران الهی صدور یابد حیات
قلوب شود وشفاء صدور گردد قلوب تیقظ یابد جان
بخشد وجانها را حیوة جاودان مبذول نماید توجه
بملکوت تقدیس کن ودر ذروه خطاب بلا وزبان بگشا
در وکر ثنا کن بمشك ومنبر بیشارنا وناذ اسرار مفتوح
کن وصدور اهل عرفان مشروح نما آفاق معطر کن
اطراف منور نما ناح عزت سرمدیه بر سر نه واکلیل
سلطنت حقیقیه بر فرق کذار والبهاء علیك ع ع هوالأبهی
ای بندهٔ صادق حق گشتی از وقایع وحوادث کونی ندرهی
ملول ومحزون مشو وبکم ومغموم مباش وحال انکه عاشقان
جمال دلبر آفاقی وسرمستان پیمانه پیمان از صهبای آنچنان افسرده

نکردند وارمشتقی پژمرده نشوند آتش باکار دریابند وقدر دریا
بفن دشت هموار بادی تو کدر پناه حقی ودر ظل سدرهٔ
عهد دیگر چیزغمی نخوری مطمئن باش ومونس تن در کمال راحت
دربیان وهمت وصداقت بپایان بخدمات مشروع مستقیم
بپرداز وخیر خواه دولت وملت باش تأیید در جمیع
اوقات از کارجهات میرسد وتوفیق حاصل میگردد و
دلبر آمال چهره میگشاید فتم بحال قدم روح لاحبائه الفداء
اگر یاران مطالع کردند که در خیر ملکوت چه خیری در نهفتن
مقدد البته برقص وطرب آیند واکلیل عزت ندیمبر
سر بینند واز کثرت سرور پرواز کنند عنقریب ظاهر
گردد که انوار الطاف چگونه بر سر دوستان تابیده وخیر
محیطی در نفوسشان بموج آمده انوقت فریاد یا طوبی یا
بشری برارند ع هوالله
ای بندهٔ حق صبح است وآفاق امکان بپرتو مهر تابان روشن
ومطالع

ومطالع قلب وجان بشعاع شمس حقیقت ساطع ولامع
چون فجر نهم نور مبین از ذروهٔ علیین چنان ساطع ونور
کظلمات لیل ظنون بکلی محو ونابود گردد ولی غفلتشان
در نهایت سعی ومشتاب وجهد واضطراب ناحضرهٔ
تاریک بدست آرند ودر آن منزل ومأوی نمایند بلکه چشم
کورشان قدری راحت نماید والبهاء علیک وعلی کل ثابت
مستقیم ع ع هوالله
یا من آمن بالله وصدق بکلماته اینجا در عرصهٔ وجود است
عاقبت فانی ومفقود مگر مقام تمرد ان مقام در
قطب فلک بقا مستقر وفیض مستمر چه که آیت نامه
وحجت بالغه ربّ ودود وظل ممدود است پس تا توانی
دست بذیل آن مقام زن تا فوز عظیم یابی وفیض مبین
بینی وضرف قریب مشاهده کنی شمع بقا برافروزی
نور هدی در وشن کنی شبستان قلب بیارائی گلشن

دل تزیین دهی علم مبین برافرازی کتاب کریم بخوانی ان
ذلك من مواهب ربك ع هوالابهی
ای بندهٔ الهی همت را شب و روز بر نصرت امر حضرت احدیت
بگمار تا ندرت رتب عزت مشاهده نمائی و موهبت
ملکوت وحدانیت ملاحظه کنی انوار تأیید ساطع
بینی و اسرار توفیق لامع یابی انوقت فریاد برآری
طوبی لی و حسن مآب قدرت قدیم چنان قوت بنماید
که حیران کردی و چون جان خفیف شوی و بنجات
ربانی ملأ اعلی الیف کردی و البهآء علیك ع ع
هوالابهی ای ناطق بذکر حق چشمی
بکشا که حجبات نور را کشف نماید و سترعالم وجود را
هتك کند چنان پرده دری نماید که انوار جمال آفاق
جلال را روشن فرماید از فضل جمال ابهی چنین امیدی است
باش لیس علی فضله شیئ بعزیز ع هوالابهی

ای عبد آستان حق معبود تا جمال ابهی سلطنت
جهان بالاست و عزت ملأ اعلی کمان مکن
مقامی در عالم امکان ارفع از این موهبت کبری
پس تا توانی در این مقام اعظم بکوش تا این قطره
روز بروز توسع یابد و عاقبت بحری بیپایان گردد
و موجش باوج ملأ اعلی رسد و البهآء علیك ع ع
هوالابهی ای شیدای جمال الهی بتو چیزی ننگاشتیم ولی در عالم قلب هر دمی باید
تو همدم بودیم شبنمی از یم ملکوت چون بمزرع
ناسوت رسد حیوة تازه بخشد و طراوت و لطافت
بی اندازه ببندوباد سبحان الله سحاب رحمت
چون ابر نیسان ببارند ولی از شوره زار قلوب
مشرکین ابدًا گیاهی نروید تو سبزه خرمی و با
عهد و پیمان همدم و البهآء علیك ع هوالابهی

ای جواد در عالم وجود صفت جود سلطنتی در کمال
عظمت میراند و در حقیقت مکنون را از حجب غیب
بعرصهٔ شهود رساند تو چون مظهر وستی باین نامی
باید جودت جهان گیر گردد و بخشش صیت بفلک
اثیر رساند پس بها و ذبان بثنای آن یار مهربان گشا
و منادی عهد و پیمانش بشو تا جودت تمام وجود را
احاطه کند و بخشش آفرینش را مستغرق نماید و
البهآء علیک و علی کل ثابت علی میثاق الله العظیم ع
ع ع

هو الأبهی یا من استبشر بظهور المیثاق
فدا نشیب جاء المجد علی اعلی تلال الآفاق و استقر
سلطان المیثاق علی سریر قلوب اهل الأشراق
و ارتفعت اصوات التهلیل من ملکوت الرب الجلیل
و نادی ملئکة البشری یا اهل التنزیل و البرآء من
التأویل طوبی لکم بما ثبتم بشری لکم بما استقمتم تالله

میثاق

میثاق رب الأشراق سلطان الآفاق یحکم باذن ربه
المهیمن علی الشرق و الغرب یخضع له الأعناق و تخشع
له الأصوات و تشخص فیه الأبصار طوبی لأصل الفرع
و الویل لمن استکبر و تولی الفرار ع ع هو الأبهی

ای امآء رحمن بادهای مخالف شمع پیمان را اطفا
کرده و طیور غرور در شاخسار کلشن میثاق را
احاطه نموده ستمکاران دست تطاول گشوده
و جفاکاران چون غراب کین در کمین نشسته کشتی
پیمان را امواج طغیان هجوم نموده و هیکل عهد را
صبیان مهد از هر جهت لسان طعن گشوده تیرها
انفذ است کمان شور و شر آن و لشکر اعتساف است که
از هر جهت در نظم و عدوان کار بجائی رسیده که
کفار لسان بانفراگشوده و اوراق شبهات نشر نموده
و نسبت باین عبد قولی افترا زده که اگر بفنس ذرهٔ

شعور داشته باشد فریاد برآرد سبحانک هذا بهتان
عظیم از نفس کفتار معلوم است که این عبد بیزار
ازاین اقوال است بیان عبدالبهآء واضح است و
نطق طیر ملأ اعلی شاهد هرگز هدهد و زغن با بلبل
غراب بغضا مشتبه نکردد والحان طیور قدس با بوم
زاغ وزغن متماثل نکردد وصفیر باز اوج عزت با شپرک
وزغیر جغدان جفا شاه نشود تهلیل وتکبیر ملأ
اعلا بهذیان عربده جویان خیزاد فی مطابق نیاید
باری از نظم عبدالبهآء جاری شده مراجعت نمایید و
بدقت ملاحظه کنید ببینید هیچ جا این اقوال ادنی
مشابهتی با الحان این طیر فنا داشته دارد لا والله این
مفرود را کمان چنان است که از ظلمت را نور کوید یزدان
اذعان نمایند واکر صرف نور را لیل دیجور نامد بیهوشان
باور کنند شخص واحد را اکر دمی با لو هیت ستاید کل
قبول

قبول کنند ودر نفس دیکر نسبت زندقه دهد جمیع اعتراف
کنند نفس را اکر دوزی بشیطانی دعوی از نیش آسمانی
منقطع کند عموم هذا من الحق الی الحق کویند واکر دوز
دیکر همان شخص را بجور هر حمانی زبان ستایش کشاید کل
پذیرفتند ای صدا هو القول الصحیح بر ازند چنانچه برکن
نفس بظاهر خویش نشتافته والآن موجود کدیکه جد کن و
خود را و عالی را داخسته و همچنین در حق هر کز نقض در
مکتوب دیکر نوشته والآن موجود که ده سال قبل از صعود
من بجناب حاجی محمد حسین کاشی کفتم این شخص سراسبست
نزاب ابدا چیزی نیست واین قبل از نقض عهدش بود دیکر
حال معلوم شد که چه سراسبست این کفتار ان پیر کفتار است
از پیش حال لسان ستایش کشوده و بپرستش بر خواسته
واکر اکوکب لامع دانسته و سراپش را هذا بارد و شراب را نشئه
و شعله میشان را لیله ظلماء کفته و همزبان بیان را نادیکه

دو جهان ندانسته و حال انکه بخشش وجود کرا زیبا رسیده
کرده و بصفت ربوبیت ستایش نموده زهی روا است
بر تو کم تری بزنکبا بی کفند ولکن هیکل پیمان این خطاب
و کفتار را دراقبول ننموده و امر نموده کربعنوان عبودیت
مخاطب کردد سبحان الله این چرا تاوانست و این چه تردد
این چه ضعفست و این چه وهن این چه حرکت سرطانیست
و این چرا تون حربائی این شخص هر چند نا مجال ردّا علی رکن
المیثاق رسا لکی چند فشرده ولی این عبد نا مجال کاهد
در حق او نکاشت اما چون این ایام اوراق افئده ازاد
مطبوع باین ارض رسیده ملاحظه شد اکر سکوت شود
شاید بعضی نادانان کمان صدق کنند و در افشان شدید
افشند شما لان بیچیارا که در فوغ غرامست بدقت الاحظه
کنید که در این چشم دریده ابدا اثر حیا هست لا والله نا واضح
شود تعرف الجحود بسیماهم و ترهق وجوههم القترة علیها فتره

الحمد لله تراني اسير ابن يدي هؤلاء الظالمين وذليلا تحت
سياط المعاندين ومطاوعا تشابت علي السهام وتراني
عليه وقع السنان من اولي الغدر والطغيان الذين نقضوا
ميثاقك وانكروا عهدك واستهزئوا بوصيتك وسخروا من حجتك
وجاحدوا بايائك وحاجوا برهانك والحدوا كلمتك وانكروا
رحمتك وبدلوا نعمتك اي ربّ تكسر بقدرتك الكاملة اعلام
واشف اسقامهم واجمع ارغامهم وسكّن افئدتهم واكشف غشا
ابصارهم وانفخ خياشيم قلوبهم واسماعهم واهدهم الى صراط ميثاقك
واجعل لهم نصيبا من اشراقك انك انت المقتدر المتعزز العزيز

ع ع ه حادي الاذان هؤلاء بهي

اي مجذبان جمال ابهي در هويت غلب جوي محبت يار ان پرخوي
ديجان واز صهباي مودت دوستان پرنشئه وسكران
آني نميكذرد مكر انكه خاطر آئيد و دمي نميرود مكر انكه ياد شويد
در آستان مقدس بيمثال تضرع و ابتهال نيازميشود كه اي ربّ

فدیر کار در قضهٔ قدرت اسیریم تو هیر تو دستگیر عنایتی
کن موهبتی فرما ابواب فضل کبنا و نظر الطاف کن
نسیم جان بخش بفرست دلهای مشتاق زنده کن و دیعه ها را
دوش کن و ساحت دلها را رشک گلزار و چمن نما
نثارت ما و واح ده و مسرت جاودانی بخش قوت قدیمه
ظاهر فرما و قدرت عظیمه را بر طیور نفوس را در هوای محبت
پرواز ده و حیوان ناسوت را با اسرار ملکوت ده ساز کن
قدم ثابت بخش قلب راسخ عطا فرما ما کند کاریم تو آمرزگار
ما بندگانیم تو پروردگار بیچارگانیم تو ملجا و پناه بر
ضعفهٔ ما بیخشای و بر تقصیرات ما بپوش تو توفیق بخش بیچارگان
سرگردان کن بینوایان را گنج دوران بخش ناتوانان را توانائی
بخش ضعیفان را قوت آسمانی تو فی پروردگار تو آمرزگار
تو فی دادگر کردگار ای یاران این مناجات را بکمال تضرع و ابتهال
بدرگاه ملیک ملکوت جلال بخوانید و طلب تأیید کنید امید

فضل

فضل نیم و روح جدید در مجید دانست کدام این مسئول
مستجاب کردد ع ع هو الأبهی
هذا منسل بارد و شراب الصفیّ الأحلی و الخمر الرحمانی و الرّحیق
الربّانی فی العالم الوجدانی عبارة عن غیث الماطر و الصیّب
النازل و الصوب المنهمر و السیل المنهمر من سحاب الجود
و غمائم الفضل المهمور المنبعثة من البحور المرتفعة فی سماء الوجد
المرفوعة فاذا نزلت الأمطار و فاضت الغمائم بالفیض المدرار
علی المعاهد و الربی و الدیار فتنفجر ینابیع الأنهار و تنبع
الأعین الصافیة العذبة السائغة من تسنیم و تفور من الضیاعین
من المسک الأجاج و من ماء حمیم و تختلف هذه المیاه
النابعة و الینابیع الدافقة من حیث الطعم و اللون و
الذوق فبهذا الاختلاف اتمّا تشعب من المنابع و الأعین
و الینابیع و الموارد و الماء الفائض عذب طهور و الکأس
مزاجها کافور و الأعین الرحمانیة تسنیم و سلسبیل و

الينابيع الأجاجة ماء حميم اذا المنهل البارد والشراب
هو تجليات رحمانيّة وفيوضات ربانيّة وانبعاثات
وجدانيّة من الحقائق الانسانيّة التي من استفاض منها
برء من كلّ مرض شديد واستراح من كلّ عرض عظيم

الحمد لله ربّ العالمين ع ع

نعم شرر بيار نار موقدهٔ ربانيّه مفرّح قلوب بود ومنعش
روح چه كه انجذابات نفحات حكايت مينمود وانجذاب
موقدهٔ دراحشا خبر ميداد وذلك تأييد من الله وتوفيق
من عنده حمد خدا را كه انجناب در جميع اوقات بنشر نفحات
الله مشغول بوده وهستيد ودر خدمت امر الله بجان ودل
ساعى وجاهد واين عبد شب ودوز در آستان مبارك
بكمال تضرع وابتهال مسئلت مينمايد كه انجناب را يوماً فيوماً
جديدى موئيد فرمايد كه نار محبت الله در اقطار آفاق
شعلهٔ جديدى زند على الخصوص در قبائل واليليات حوالى

ونواحى

ونواحى اين قضيّه بسيار مهم است بايد بهمّت انجناب تيسير
كردد بلكه نفوسى از سادكان بشر بعيره بناد داخل شود وبنجات
فارس وبغداد بين عبده دهر ساعتى آرزو دارد كه با احبّاى
الهى نامه نكارد ولى شاغل نبيد بحدّ كه بتوان وصف نمود
دستى از دور برآتش دارى اما بنا بيد ايران بجمال قدم از ملكوت
ابهى مطمئن وبستر بحم لهذا اشتهاى از احبّاى الهى عذوبت بخش اميد
كه در آستان مقدّسه بطلب تأييد بموهبت راستان تقصير
نميشود اميد وارم كه آثار باهراش ظاهر شود والبهاء عليك

وعلى كلّ ثابت على العهد والميثاق ع ع

يا من تمسّك بالسدرة المنتهى شكر كن حق را كه از كاس تسنيم
نوشيدى وبصراط مستقيم هدايت يافتى واز نفحات ملكوت
مشام معطّر نمودى واز لئالى بحر عرفان بكفاف دوى هيشر
در خاطر بوده وهستيد از حق تأييد انجناب را ميطلبم
متأسّفانه از شما خبرى نرسيده است البتّه خبر خوش ارقام

نماید اهل خانه وصیتید را تکبیر ابدع ابهی ابلاغ دارید ع ع

هوالبهی ای مستبشر ببشارات الله

نسیم لطیفی چون بر جسم ضعیفی مرور نماید نشاط و انبساط

باید و حیات و انتعاش جوید پس ما لحظ فرا کرنفحات

ملکوت ابهی چون بر ساحت قلوب احبّا مرور نماید چه تحوّل

شهد نیست که جان بخشد و حیات طیبه مبذول دارد

وجد و طرب آرد شوق و ولوله افزاید پس مرنفسی را الیوم

مستبشر بینی بدان نفحه الهی چون گل شکفته است و هر

نفسی را افسرده و محزون یابی بدان از سموم غفلت پژمرده است

والبهاء علیک ع ع هوالبهی

ای جان پاک پاکی و آزادگی در انقطاع از ماسوی الله است

و تشبّث بعهد و میثاق الله چه که عهد الطاف جمیل بشارات

صافی هذا لابرد و شراب مختوم ابرق است که چون

در جان نفسی خوشه خورد از جمیع امراض و اعراض پاک و

مطهّر گردد و بصحّت کامله بهره ور شود و خ چون گل بشکفد

و دل کوه و کان بدخشان کرده و جان صدهم جبریل شود و

سینه سینا کردد و ساحت وجدان گلشن باغ جنان شود

طوبی للفائزین بشری للخالصین من هذا العهد المحکم العظیم

ع ع هوالبهی

ای متمسّک بعروة وثقی جمیع ما ذکر اعلا از ملکوت ابهی نگراند

و از جبروت اسمی ناظر بما شاء نماید چون نفسی را ثابت بر

میثاق بیند هلهله برآرند و طوبی گویان بشارت دهند

و تمجید فرمایند کرای دوست تو روشن و جان تو گلشن

و شمع تو پرنور و صدر تو مشروح چه گردد چون چنین جنود

این ملکوت تقدیس و موقن بسنا بین حضرت تنزیه

و توحید ی عنقریب چون باین رفرف اعلی پرواز نمائی

و در ساحت کبریا حاضر گردی عنایات جمال کبریا مشاهده

نمائی هنالک ینطق لسانک ان هذا هو الفوز العظیم ع

هوالابقی ای مشترع الملة

نفوسی که در تحت میثاق تیرا عظم آفاق داخل و بعروة
الوثقای عهد متمسک و برامر الهی ثابت و راسخ حکم نیر
هدی دارند و سطوت رجوم ازملأ اعلا اعلام شدید
و انوار عنایت امواج بحر عنا یند و اخراج مهاجم بر
نفس و هوی اعین جاویداند و اهل سار بر سبب
راحت و اسایش و سای در خیر و صلاح جهان آفرینش
مظاهر رحمتند و مطالع انوار موهبت سحاب فضل و
جودند و نسیم ریاض عنایت ربت و ودود انجمن عالم را
شمع روشنند و گلشن وجود را گل معطر چمنستان شهود
باجمیع ملل عالم بکمال روح و ریحان روش و سلوک نمایند و
بموجب نصوص قاطعهٔ الهیه صاد تند و مطیع و منقاد
حکومت هر مملکت و وطن خویش خیرخواه پادشاهند
و نیک خواه سریر اصداری شهریار رعیت پناه و در کل
احوال

احوال توکل بحق نمایند و تشبث بعروهٔ صبر نظر بانکوت
دارند و توجه بسلطان جبروت از هر قیدی آزادند و
از هر نکری در کنار الطاف حکومت پادشاه الهی کنند و انقیاد
بسریر سلطنت ربانی بحسب نصوص کتاب آسمانی لهذا بنوایای
خیریه ثابتند و بر خدمات لائقه راسخ نظر بمقتضیات
مینمایند و بمنظر اوامر الهی نظر مینمایند ای هوشیار حضرت
پروردگار عالمیان نظم ممالک و امنیت مسالک راحت
حکومت و سطوت سلطنت کاشت و راحت رعایا
و نعمت برایا را منوط بنمود و اقتدار ملوک عالم و صولت و
اکرد این قوهٔ عظمی که حافظ حیات و سعادت و راحت
و آسایش جهان آفرینش است فتوری حاصل کرد و سعادت
حیوة عالم انسانی مختل کرد و هزار و زلزله و منازله و
اغتشاش مستولی کردند و بیکدیگر باعث عالم ارکان مبدل
بنعمت و مشقت و خوف و هراس کرد و پریشانی هر فند

اطاعت حکومت بیشتر نماید و مقام سریر سلطنت را
محترم تر دارد فی الحقیقه حافظ خویش بوده و احترام دولت
خود نگه داشته و عزت عموم ملت منظور داشته باشد و چون
وضوح این مطلب مثل آفتاب جهی کوران و کران نادانان
در ایران پیدا شده اند و بمزخرفات چند از اقوال سخیفه و
اراجیف کذبه بنیاد آسایش و راحت را اراده نموده اند
که برانداز ند و عروم را بر ضد حکومت و بدخواهی دولت
دلالت و اغوا نمایند محاوری جویند تا مشار الیه را
فهمند اسارت خواهند عنوانش را ازادی کنند ظلم و
ستم روا دارند و نام عدالت بر زبان رانند نکبت اصل
ایران جویند و اسمش را سعادت گذارند باری حسارت
اینقوم بحدی رسیده که جسارت تعرض بنفس نفیس
حضرت شهریاری نمودند و ظلم عظیم را بر پیکر کریم پادشاه
وارد آوردند الا لعنة الله علی کل ظالم جائف فنال الانام

علی

علی کل تبا سر خداع مالا نظر کنید این نفوس بد خواه چون
بمرکز سلطنت که در دنیا اعظم مقام محترم عالم بشریت است
چنین ظالمی و بی احترامی روا دارند آیا بسایرین چون دست
یابند چها کنند باری وقت آنستکه بر حال ایران و ایرانیان
گریست چه کرتخم فسادی کشته شد که بیتصراش صد هزار
خرمن مضرت است و چه آتش فتنه افشانده گشت که
شعله اش هزارها تودهٔ خرمن تکبت است مگر لطف حضرت
پروردگار معین و یاور گردد و توفیقات غیبیه برسد
و این ریشهٔ فساد منقطع شود پس باید [illegible] الی
بکمال تضرع و زاری بملکوت الهی عجز و نیاز نمایند طلب
تأیید و توفیق اعاضت شهریار جدید نمایند که عدالت
اساسش مشهود و آثار قساوت و عدالت و مرحمتش معروف
نزد جمیع ناس رحم مجسم است و فضل مشخص آیت
موهبت است و رایت مکرمت تا جمال از این شهریار برباد

نسبت بایں طائفہ کمال مرحمت ظاہر و فور مروت باہر دنیا
خیر فرض عین است وصداقت واطاعت وعبودیت زیب
ولازم من دون شک وریب وہمچنین دعاوخیر دولتخواہ
جلالتمآب صدارت پناہ چگونہ فی الحقیقت دراین فاجعہ
عظیمہ ومصیبت شدیدہ اعلیحضرت پادشاہ مغفرت پناہ
خدمت عظیمی نمودند وصیانت شدیدی فرمودند سریر
سلطنت محفوظ ماند وعموم رعیت محفوظ ومصون ماندند
این چنین کفایت ودرایت وعدالت فی الحقیقہ سزاوار نعت
وستایش است اللہم ایدالملک المظفر المعظم بتأییداتک السنیہ
ووفقہ لتوفیقاتک السنیہ واحفظہ من شر الاعداء وصونہ
حمایتک واشملہ بلحظات اعین رعایتک انک انت الحافظ المعظم

ع ع ہو الأبہی ای دوستان الہی و

ایضاً جلیل مذکور کہ روزی ہجوی از یہودیان بساحت اقدس حضرت
روح اللہ آمدند ودیناری در دست داشتند عرض نمودند

کہ این

کہ این دینار را تسلیم کہ نمائیم یعنی باج وخراج بکدام قوم فرمایند
کہ بر این دینار چہ منقوش کہ اند نام قیصر فرمودند انچہ
مال خدا است بخدا دہید وانچہ مال قیصر است بقیصر دہید
یعنی در شئون جہان بند کی قیصر کنید ودر شئون روحانی
عبودیت جلیل اکبر پس ہمچنانکہ سعادت اخروی وعزت
وفوز وفلاح ملکوتی وصعود بمقعد صدق منوط باعبودیت
درگاہ احدیت است ہمچنین راحت وآسایش جہانی و
سعادت وعزت دنیوی وخوشی ومسرت تابع وشروط
باطاعت وانقیاد حکومت مشروعہ ہو الأبہی
ای سرمست بادۂ روحان ساقی کارخ میثاق بزم نوینی
آراستہ وبادۂ ثبوت واستقامت بر عبودیت ساختہ
اندر مینو شاند درکار است ودر عبودیت این جام سرشار را
بکیر وبنوش وبنوشان زیرا جوش وخروش این بادہ مشک بیز
ونشئہ اش روحانی ودوقش ربانی است والبہاء علیک

وعلی کل عبد ثبت علی المیثاق ع ع هوالأبهی

ای عاشق روی بها گویند چون ابراهیم خلیل را در آتش سعیر
انداختند جبرئیل ناگه ندا کرد هل لک حاجة خلیل جلیل جواب
فرمود اما الیک فلا کفی عن سؤالی علمه بحالی تو نیز توجه
بحضرت غیب ابهی کن و بگو ای واقف اسرار ای هادی
ابرار ای مونس احرار جانم بفدایت ای دلبر دلجو ای
گلرخ مه رو ای سرو خوشخو جانم بفدایت حاجت
تو دانی هرچند نمانی در هر دلی آنی جانم بفدایت
ای ورقه زکیه جد بزرگوارت از صف نعال بفضل و موهبت
ذوالجلال بمسند جلال شتافت و از حضیض جهل فانی
باوج عزت دائمی صعود نمود کاسی عرفان را از بدایت
دهن نوشید و آیات کبری را بصر و بصیرت مشاهده
نمود بمقامی نائل شد که درویش در مطلع آمال چون نکوکب
لامع درخشان و ساطع است و ذکرش در السن و افواه اهل

سرادق

سرادق کبریا موجود و دائر و البهآء علیک عبدالبهاء ع ع

هوالأبهی ای متوجه الی الله خوشا بحالت
تو کبد بحبل عنایت تشبث نمودی و بعروة وثقی تمسک جستی
و در ظل سدرهٔ منتهی داخل گشتی و از کأس عنایت
نوشیدی و از شهد هدایت چشیدی سرمست بادهٔ
توحید شدی و محو پرستش خداوند تفرید گشتی تو
بملکوت غیب ابهی کن و طلب تأیید بنمود ملأ اعلا نما
و البهآء علیک ع ع ایران هوالأبهی

ای مقبلان ای مشرکان درگاه الهی در ظل کلمهٔ توحید
درآئید و از بادهٔ تجرید بنوشید انوار تقدیس از افق
تفرید بر مطالع دلهای ان یاران پرتو اندازد ظلمات ظلم و
کثافت کاشانهٔ دل روشن شود کوشها باز گشت
و چشمها بینا شود دلها بر افروزد و پردهٔ پندار بسوزد
آیت توحید ساطع گردد و اسرار تفرید مشهود شود

پس شکر کنید حضرت حق قیوم را که رحیق مختوم مبذول
نمود و چشمهای ظاهر و باطن ابابت کبری منکشف فرمود
والبهاء علیکم یا احبّاء الله ع ع اسکو هوالابهی
ای بصیر و سامان عبدالبهاء کمکشته راه عشق است
و تو سرگردان در عالم امکان هر دو بی سر و ساامانیم و بی
لانه و آشیانه در این دو دران محزون و مباش مغموم شباب
هر بلائی را در سبیل ها قبول کردیم و هر مصیبتی را بجان
و دل خریدیم پر باید صبر و تحمل نمود انشاء الله از فضل
جمال ابهی امور نیز مسرور میشود ع ع هو الابهی
ای ثابت نابت از تأییدات خاصهٔ جمال قدم و اسم اعظم
روحی لاحبّاءه الفداء مستدعی و ملتمسیم که در جمیع شئون
موفق گردی الیوم مغناطیس اعظم تأییدات الکبری است
و اتفاق دوستان الهی است قسم بان سرّ مرموز و رمز مکنون
محمود که اتحاد و یگانگی احبّای الهی چنان تأثیر و نفوذی در عالم

وجود دارد

وجود دارد که بتقریر و تحریر برنیاید و همچنین اختلاف و
بیگانگی در میان دوستان رحمانی چنان مضرّتی در جهان
شهود دارد که تصور نتوان نمود پس ای یاران دیرین جان
و دل بکوشید تا بیگانگی از میان بندگان الهی زائل گردد و یگانگی و
وحدانی رحمانی بمیان آید و چون این شاهد اتحاد و اتفاق در
انجمن یاران جلوه نماید عیش روحانی و جشن رحمانی تأسیس
گردد و دلبر آسمانی و شهریار حقیقی در کوه و دشت و صحرا
خیمه برافرازد و روح و ریحان بمیان آید و جهان جنّت ابهی گردد
و اگر اختلاف و بیگانگی بین دوستان باقی بماند و رو بفزود
شعلهٔ نار حقیقی محمود گردد و خرمن وجود را جمله احراق کند
ع ع پس ناتوانی در آیات الاف بکوش تا عبدالبهاء را خرسند کنید
و روح و ریحان روی نماید فوالله الذی لا الٰه الا هو جنود تشدید
الشد یاران نگذارم جان نفحات قدس استشمام نماید و چون
ملاحظه اختلاف یاران کنم نهایت غموم و هموم مستولی گردد

باری دیگر انجناب ملاحظه نمایند که چه باید کنید و چگونه
باید حرکت نمایید والبهآء علیک وعلی کل ثابت راسخ علی
المیثاق ع ع نراق هوالأبهی
ای بندهٔ الهی هرضریر که دارای بصیر است چشمش روشن
ودیدهٔ او بینا حضرت احدیت هرچند بظاهر ضریر بود ولی
بحقیقت بصیر زیرا چشم چشم دل است نه دیدهٔ آب وگل
این چشم ظاهر خاک کرد اما دیدهٔ باطن در جهان پاک باقی
وبرقرار پس شکر کن که موهبت اصلیه موفق و بعنایت
سرمدیه مؤید باب فرح بردل بکشا و بدیدهٔ بصیرت تماشا
[illegible] والبهآء علیک وعلی کل ثابت علی المیثاق
ع ع نراق هوالأبهی
ای احبای عبدالبهاء شمع روشن است و نور میثاق شعاع
انجمن نفحات ریاض احدیت است در مرور است و نسائم رحمت
عنایت در هبوب سحاب موهبت کبری رشحات فیض

مبذول میفرماید و آفتاب ملکوت غیب از افق فضل و
قلمیان لاریب مینماید صیت امرالله است که آفاق را
احاطه کرده است و آوازهٔ میثاقش که ولوله در بحار و
براعظم انداخته با وجود این اصل فتور چون ذباب زبون
مشغول طنینند و چون کرمی کرد و نه در آه و حنین
که بلکه بخردی را بیابند و القاء شبهه بنمایند میپندارند
همان کاهی که از نهد میثاق شیرین کشند نفاق
نبوید و سمی که استماع نفحهٔ مهد نیر آفاق نموده فتوحه
نصیب نفاق نشود باری ثبوت و رسوخ بنمایید
که اهل فتور چون خفاشان قبور خفی گردند والبهآء
علیکم ع ع هوالأبهی
ای رفیق حقیقی شاد باش شاد باش که در نفحات ایام عزت
قدیم فرد بی همتا خواهی و بکهف هدی ملاذ ملأ اعلی پناه
جستی در جنت ابهی داخل شدی و از کأس عطاء مالک

اسماء وصفات نویسی و باستان عبودیت عتبهٔ
مقدسه پردی لهذا سرور آزادگان و شهریار ملک
جاودان والبهآء علی اهل البهآء ع ع موآبی

ای حبیب قدیم و مونس دیرین از هر قوم مژده بودید
بکمال انبساط و نشاط قرائت کردید عهد قدیم خاطر آمد
و یاد ندیم بیاد آمد بهجت و مسرت آورد در هر دمی همدم
دلی و در هر ساعتی حاضر خاطر چه که یاد دیرین و مونس
قدیم از فضل حق امید است که در کل عوالم هم باشیم
و در ساحت ملکوت دمساز و همدم بفضل و وفور
سلطان ظهور و مطلان و مسرور باش والبهاء علیک
ع ع موآبی ای بندهٔ بهاء ای محمد باقر
اطفال را در دبستان الهی داخل کن و چون ادیب عشق
تعلیم حقائق معانی ده تا بقدرت ملکوت بباروری رسند
و از ثمر حقیقت فروغ گیرند و همراه معلم آنان گردند
و از اهل اشراق شوند الهی الهی ادرک عبدک مهدی بفضلک
و غفرانک و ادخله فی جنة احدیتک و اسقه کأس اللقاء
من ید رحمتک و ارزقه مائدة العطاء بجودک و احسانک
انک انت الکریم و انک انت الغفور الرحیم ع موآبی

ای عبد الباقی خوشا حال تو که در محضر بدر شدی
و سبب آسایش ارواح مقرب جلیل اکبر هستی فدر این پدر
و سرور بدان و شکر کن که چنین مهربرودی جمال مبارک
روحی لاحبائه الفداء عنایت فرمود حق او داشتند
والبهآء علیک ع ع موآبی

ای بندهٔ حضرت دوست دست بدامن هیثاق زن و
بحبل الله شجرهٔ آفاق شو در سایهٔ شجرهٔ انیسا بیاسا و
کاشانهٔ دل را بشمیم معرفت الله بیارا هیکل وجود را
بخصلت عبودیت جمال ابهی چون عبد البهاء بیارائی
تا خاک آستان کردی و اخیل باستان شمرده شوی و

البهآء علیک ع ع ساوجلاغ هوالله

ای بندهٔ بهاء شکایت از انقطاع مائدهٔ روحانی نموده بودی که یک سال است جیرهٔ عنایت و مواجب حقیقت نرسیده جناب شما در ساوجلاغ تشنگان اکرام تشریف دارید ملاحظه نمیفرمائید که حضرات بجیره و مواجب خدمت مینمایند و بنان کل کل قناعت مینمایند آنهم از کیسهٔ مبارکشان جیره و مواجب اغنیا نان و جادات گذشت و محرا ممتلی است اما جیره و مواجب شما لآلی مکنونه و جواهر مصونه است که غنی بحر حقیقت در آغوش صدف عنایت پرورده شده اگر تأخیر افتد غریب نیست و از این گذشته اگر بدانی که چقدر منی بر پاست در عرصهٔ کاینات قناعت میفرمائی با وجود این مواجب و جیرهٔ مثمر مستدیم تماماً وکالا داده شد هیچ مکو بر و نرسیده زیرا جیره و مواجب سایرین خیلی تأخیر افتاده و این قلم چون خزینهٔ غیبیان و ایرانیان کشته از کثرت جیره و مواجب طویل از ناله کریده جاده ندارم جز آنکه جمیع جیره و مواجب را احاله بملکوت ابهی نمایم چونان خزینه کنز لایفنی است والبهآء علیک

ع ع هوالله

ای عباس ای همنام بابا وی رفاقت کردیم ما را جرمیه مواجب و جیره میفرماید تو با رفیق من شونا هرد و حلقهٔ عبودیت جمال ابهی را در گوش نائیم نا مواجب مواهب گردد و جیره لطائف سر وصفا، سرمدیه شود والبهآء علیک ع ع هوالله

ای عبدالحسین جانم فدای نام تو اگرچه عبدی ولی شهریار کشور وجدانی و تاجدار سریر آسمان عبدحسینی اما سرور جهانیان بندهٔ بهائی اما جهانیان اقلیم روحانیان این چنان پاک است که تو دانی که جمیع نامها خاضع او و خاشع او والبهآء علیک ع ع نراق هوالله

ای امة الله شکر کن جمال مبارک را که چنین عنایتی در حق تو فرموده که متعلقان هر یک چون شمع در محفل میثاق الهی و چون پروانه جان نثار حضرت ع ع موهبی جناب عندلیب گلستان الهی علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی ای عندلیب گلشن ابهی چون دوستان محفل طرب آرایند و یاران در سایه طوبی آسایند بزم میثاق بزینت ذکر شجره انیسا مزین گردد چنگ الهی بدست گیر و اهتزاز ملکوت ابهی ساز کن کرای یاران وجد و طرب نمایند ای الهیان جذب و ولهی خواهید که نغمه ناقوس حق شرق و غرب را بحرکت آورده و صوت صور و سافور حق جنوب و شمال را زنده نموده ایات تهلیل و تکبیر و تسبیح و تقدیس از جمیع ارجاء و اطراف ملکوت ابهی صعود واصل و صیت جمال الهی بهفت اقلیم منتابع و البهاء علی کل من دیستبشر بهذا الحدیث ع ع

هو الابهی ای پرنده گان این دستان در بوستان عنایت و گلستان موهبت در گلزار جویبار احدیت سروهای پر نضارت و طراوت فرما و این اختران نورانی را در خاور و در خشان و روشن و در خشان نما و این تشنگان بادیه هجران را بر بحر بیپایان وارد کن و این گمگشتگان صحرای اشتیاق را بروشناق نوران دار تا در ظل کلمة توحید بتجرید و تفرید غول کردند و در انجمن سرمست جام تو شوند و در بزم الست هر یک قدح بدست گیرند و رقص کنان و پاکوبان در وجد و سرور آیند و در شوق و شور نغمه آغاز کنند که محیر عقول و شعور گردد ای یار مهربان ای پاک یزدان عنایتی نما و موهبتی عطا فرما احسانی کن تائیدی ده توفیقی بخش تا باغ رضای مبارک از تو ثمر کریم و مؤید شویم توئی مقتدر و توانا و مؤید و ناصر ع ع موهبی

ای مقتبث بذیل عنایت شکر کن حضرت قیوم را که در
فجر هدی بنور موهبت کبری نائر گشتی و استفاضه
از کوکب دری نقطه اولی نمودی و استضائه از انوار
مقدسه شمس حقیقت اسم اعظم کردی حال از الطاف
و عنایت حضرت احدیت میطلبیم که بقوتی و قوتی کردی
که هزار مرتبه از اعماق را بنفحات ثبوت راسخ کرده
چنان در بزم عهد جلوه کنی که چون شمع پرتو افشانی
جمیع دوستان را فرد فرد انکبیر ابدع ابهی ابلاغ نمائید شب
و روز بیاد شان مشغولیم و البهاء علیک ع ع
ای متمسک بعروه وثقی اگر بانی که بصر لحاظ عنایتی و لحوظ
بحر الطافی مخصوص البته بر بیانی و بپردازی و باسرار
عنایت همرازی کردی ساعت پنج از شب است و این عبد
در مقام خضر که دامنه جبل کرمل در حیفا واقع ساکن
و بیاد و ذکر تو مشغول و مسرور دم و بنگارش این مسطور

عالروف

عالروف بقوت وقدرت عهد و میثاق کرمت برید
تا مشرق مبین منزل این را ثابت و راسخ نمائی و اهل عشق
و اشارات را داده کردی چه که ارباح افتتان و امتحان
در اشتداد هیجان است و عقل حیران که چگونه باد جود این
بیان و ایمان الی که در کل الواح و زبر مذکور و باز تمام الی
منصور مرا بواب نا دیار مفتوح و بیگانگان چند در صدد
توهین و تضعیف مشغول یکی گوید بالواح باید مراجعه
نمود و حال انکه نص صریح ناقض و مفصدش از این قول
تو بیزار کتاب الله نه بلکه مراد بالمش اینکه [illegible]
نه دیگری گوید که حال مبارک کل را خبر فرمودند دیگر
احتیاج بمقرر از نه و دیگری گوید که عصمت مخصوص حال
مبارک است یعنی مقرر از جانب او و الحال است و دیگری
گوید غلو نموده اند مراد ش اینکه تمسک شدید لازم نیست
باری از این قبیل شبهات و اشارات بسیار عنقریب باز دیا

نیز خواهد رسید لوح سنز شاد کفایت است و امل
بصیرت و وسیلهٔ هدایت تا بیچ امری در عهد و میثاق
فتور نیاورند و چون بنیان وطید از زبر حدید ثابت و
راسخ مانند عنقریب بید قدرت نفوسی خارق مراید
کرآیت هدی گردند و رایت ثبوت و رسوخ در عهد
و میثاق الله حامی پیمان شوند و رادع مفتریان و خائنان
از فضل و عنایت جمال مبارک روحی لأحبآئه الفدا،
امید وارم که تو یکی از آن نفوس باشی و البهآء علیک و
علی کل ثابت علی میثاق الله ع ع هوالابهی
ای مجذب بنفحات الله مدتی گذشت که با تو گفت و شنیدی
نکرده ام این را نیز حکمتی بود امید است که چشم و گوش
و دلت باهره و نصیب کرد چه بره اعظم از این که از
نفحات ملکوت الحمد لله جانی زنده داری و از زیر مزار داد
روانی فرهنده از جود سلطان محبت الله کریبان مبارک
چاک

و جاک داری و از فیضان آه طهور دل طیب و طاهر
پاک متمسک بحبل میثاقی و منور جبین بنور آنات روح
لاحبآئه الفدا اینست نصیب موفور و بهرهٔ مقبول
در یوم ظهور پس بشکر این فضل عظیم و فوز مبین
کمر بندی بستار بر بندی و تحمل هر مشقتی بنما چه که نهایت
مصائب بلایا را تحمل نمودی و اشد صدمات را دیدی
ولی عنقریب بخور و مکدر و مباش عنقریب نفوسی که
ملامت و سرزنش مینمایند خود و خاندان و سلاله
و دودمان بوجود تو افتخار و مباهات نمایند و سرافراز
گردند ملاحظه در دورهای سابقه و قرون اولی نمائید
که با انبیا و رسل و اولیا چه میکردند و چه میگفتند و چه
سرزنشها و ملامتها مینمودند و خداوند قرآن حکایت
میفرماید قالوا انا تطیرنا بکم لئن لم تنتهوا لنرجمنکم و لیمسنکم
منا عذاب الیم یعنی قوم برسل میگفتند که شما چه فرد نال

شوی برای ما نوید یعنی سبب بد بختی و نکبت و سوء
طالع کشتید ما در نهایت سرور و حبور و عزت و راحت
و نعمت و مسرت بودیم شما اسباب حزن و اندوه و
کدورت و ذلت و اذیت ما کشتید لن ایتهوا
لذ جنتکم و یسئلکم متا عذاب الیم یعنی اگر چنانچه دست
از این دوش و حرکت و سلوک و رفتار و گفتار بر نداشتید
البته شما را استکسار میتمایم باانکه بعذاب الیم مواخذ نمایم
این چنین میگفتند و این چنین میکردند حال شما ما را
نمائید که قدر و منزلت ان مظاهر الهیه بلکه خادمان
درگاهشان چه در جراست العزة و العلو و السمو و
المکنة و الشوکة لأحبآء الله فی القرون الأولین و الآخرین
سوف یظهر الله قدر احبآئه و شأن اصفیآئه و عزة
اودآئه و عظمة مقام الموحدین لعرفان الله السن الکل تنطق
بثنآئهم و وجوه الکل تستبشر بانوارهم و ضمائر التقدس
تجذب
باسرارهم و انک انت فاطمئن بفضل مولیک
و لاتبتئس بما کانوا یعملون ع ع طوبی جناب آقا سید یحیی
علیه بهآء الله الأبهی هو الأبهی
ای مشتبث بذیل عنایت در این محضر مذکوری و در
این انجمن مشهور و بعین عنایت ناظر بتواست و فضل
و موهبت شامل تو دیگر چرا محزونی از زیادهٔ فیض الهی
مست و مخمور باش توکل بحق نما جمیع امور موکول بنا
ملکوت ابهی است انشآء الله این سایه بر سر است و
این حامی در پناه الله همیشه علیها بهآء الله حاضر و
از شما در نهایت رضایت و ستایش و طفل صغیر را
که از پستان محبت الله شیر مینوشد دوطرف
دیده را از فضل این عبد تقبیل نما و الهما علیک ع ع
رب ارحم والدة هذا العبد الذی آمن بک و بآیاتک و
اجعلها مشمولة لعین عنایتک و فائزة بما تقر و ارض

عنها وندرها کل خیر فی الاخرة انک انت الکریم
الوهاب ع ق موالابهی

ای ورقهٔ موقنهٔ منجذبه حمد کن حی قیوم را که در یوم
اشراق نیر آفاق بشرف حضور و اصغا فائز شدی
وجمیع شئون را مشاهده نمودی نور ساطع دیدی
وشمع لامع ملاحظه کردی ذیل اطهر گرفتی واستغاثه
نمائی از جبابات وشبهات نمودی پس بشکرانه این موهبت
چنان ندم شبوت و در سوخ بزن که جمیع اماء رحمن را
ثابت وراسخ نماید وذلک لم یتیسر الا بنفخ روح شفیت
فی روح من احب الله عن قریب رایات هدی میشان را
ببینی که بر صروح آفاق بلند است ع ع جناب جلیل خانم
کلمه علیها بهاء الله الابهی موالابهی

ای بندهٔ الهی ندایت باستان مقدس حضرت احدیت
واصل وآه وفغان از هجران وحرمانت بمسامع انجمن رحمانی
واصل گردید

واصل گردید بسیار تأثیر نمود و سبب رقت گشت
وفرو نشاندم که شما را احضار نمایم ولی چه توان نمود
گرنا قضین چون اعلاء کلمة الله و نشر نفحات الله را
مشاهده نمودند و ملاحظه کردند که از افریک و امریک
در کمال انجذاب نفوس مقدسی متتابع باستان مقدس
وارد نار بغضاء در سینه شان چنان شعله زد که
چنین امر عظیم را در نظر حکومت مایه فساد شدید
قرار دادند وحکومت فعلیه در صدد تفتیش است
وهمچنین با بعضی مأمورین ولایت بواسطه غیرت و عناد
مداخله نموده تبلیغات افزایش پذیرفته گردید ولکن
منتظر حصول ضرر عظیم در حق عبد البهاء هستند
لهذا از طرف مقدس مآل در خطر است واین عبد البهاء
در بین طوفان عواطف از این جهت جمیع نفوس را
گرامیدان حضور نمودند امر بتوقف نمودم مگر

جناب سمندر نار موقدة الهیه را و این نظر حکمت
کلیه و اسباب عظیمه است که اذن داده شده است
باری انشاء الله وقت سکون ادخار اندیشه این موهبت
بجهت شما میسر میگردد حال باید در کمال اشتغال
و انجذاب بخدمت امر مشغول گردید ع ع ق جناب
آقا عبد العلی ابن من صعد الی الله آقا عبد الباقی علیه بهاء الله
الأبهی ملاحظه نماید هو الأبهی
ای ثابت راسخ نفحه خوشی که از ریاض دلدار منتشر
جمال ابهی منتشر شده بود مشام مشتاقان را معطر
کرد زیرا محبت جمال قدم عطر مکرر است و این معشر
و مجمع همیشه مذکور بوده و هستی مطمئن باش انشاء الله
روی آن پیر بزرگوار را در ملکوت ابهی روشن نمودی
و هذا عزاء لك فی الآخرة و الأولی شکر این نعمت عظمی
کن و البهاء علیك ع ع و قد وفقنا الله و ایاکم علی ما یحب و یرضی
تکبیر

تکبیر ابدع ابهی ابلاغ نمائید و همچنین سایل مخزون را
ای رب ایدنا الکل علی کل الملی و افتح علیهم باب الرفاه
و الرضا انك انت الکریم الرحیم ذو العطاء ع ع
ق هو الأبهی ای دوستان ثابتان
بر عهد و پیمان صد بشارت که فوج جنود ملکوت
ابهی سپاه و جیوش ام تروها بشرق و غرب سوق
فرمود و صفوف آفاق را درهم شکسته و میشکند
عنقریب ملاحظه خواهید نمود که جهان بحرکت
جنبش آمده و کیهان در رقص و طرب و شادمانی
هاتف غیبی اندم فرا دراید و ولوله در عالم نیفتد
جز شکن زلف یار فتنه دوران نیست جز خم ابروی
دوست با وجود این آهنگ تقدیس جمال ابهی که
طنین در این فضای غیر متناهی از اعماق بیان اهل
فردوس و جنان مقربان و حیران مانده کر کوان آهنگ الهی

وکوآن نغرهٔ رحمانی وکوآن نغمهٔ ربانی ولهم آذان لا
یسمعون بها مربیحی این نغمه دانشود وهر
ناحرمی محرم این راز الهی نگردد صم بکم عمی فهم لایرجعون
ای بندگان جمال ابهی شب وروز تزاید جاد نوز
سازکنید وجهان را بنار محبت الله برافروزید عنقریب
ایام زندگی دراین خاکدان فانی بسرآید وباب جهان
الهی بگشاید ومالا رأت عین ولا سمعت اذن ولا
خطر علی قلب بشر تحقق یابد والبهآء علیکم ع ع
بنت حاجی محمد باقر علیها بهآء الله الابهی هوالابهی
ای دیابه صد هزار شکر نما که دراین عهد مبارک قرن
جمال قدم عصر اسم اعظم قدم درعهد وجود نهاد
ودرظل امر مبرم داخل گشتی وگأس رحیق از دست
ساقی الست نوشیدی ودراین عصر رحمن رجعت راه یافتی
وچنین پدر مهربان ثابت راسخ برپیمان داری ای
دیابه

دیابه وقت آنستکه رباب محبت الله بدست گیری
ونغمهٔ اماء الله راسرمست کنی والبهآء علیک ع
ضلع جناب ملا یوسف علیها بهآء الله الابهی
هوالابهی ای امة الله توجه بملکوت
صدق نابهنما وگوای مقصود من فی الوجود ای
معبود من فی الغیب والشهود کنیز ناچیزی راعزیز
نما وهرچیز تمیز بخش وشورانگیز فرما نادر سبیل
عزیز مصر بقا یوسف ما گردی تجمل الهیت جان بایران
فدا نماید ودراشتیاق رویت بدلالت نفحهٔ قدس بشوق
بکوی شتابد ودرخ از بیگانه بتابد وبیگانگیت
بپرستد قوی مقتدر وتوانا ع هوالابهی
ای مجذوب نفحات حق صبح است وهر نفسی درهوای
این عهد بباد دهی وخاک وخوری تو مشغول ودر
کمال وجد واشتیاق بتحریر مألوف چند لیست کجا هیچ

وجز خود را از اجناب نه دانی از خامه عنبر بار حاضر شد
اگرچه میدانم که در هر جائی هستی و بهر جائی که هستی
دریای خم معانی آمیده و از صهبای محبت الهی مخمور
و افتاده ولی اشتیاق از جهتی و انتظار و ورود اخبا
از جهتی مشکل است البتّه اخبار شما دائماً باید برسد
خواه جواب ارسال شود و خواه نه بهر نهج شود نویسنده باشد
چه که فرصت تحریر و تقریر بجهت این عبد اکسیر اعظم
شده است با وجود این ملاحظه کن که چه قدر تاریر
و مکاتیب از این قلم نگاشته میگردد از جمله با وجود
عدم آن فرصت مکتوبی مفصّل از شدّت محبّت
باجناب مرقوم کردید که فی الحقیقه حکم چند مکتوب دارد
باری انجز وعده فرموده باید وفا نمائید و دران
خطّه و دیار و در اطراف و اکناف از قبائل و ایلیات
انوار الهی ساطع و روشن کردد و نفوس تربیت شوند
و لیظهرنّ
و لیظهرنّ علی الدّین کلّه محقق شود ای دوست شفیق
وقت وقت جوشش چون دریاست و کوشش در همه جا
الحمد لله عدالت حکومت و مروّت سلطنت واضح و
مبرهن است و کلّ رعیّت در حمایت اعلیحضرت ع ع
مرآة البهی را بواسطه جناب آقا میرزا فضل الله رزاق علیه بهاء الله
ساوجبلاغ فرستاد حضرت الشیخ الأجلّ جناب آقا سید الحسینی
مظهر علی شاه علیه بهاء الله الأعلی مرآة البهی
یا من اجتذب بنفحات ریاض المیثاق نافحة الحزن بشائر
الملأ الأعلی محیطة بک من جمیع الأرجاء و ان بشارة الکوکب
الأبهی یدرکک من کلّ الأنحاء و جنود لم تروها تنصرک
و جیوش تأییده الهیّة یمدّک بأشدّ القوی فسوف یتلألأ
و جهک فی افق العلی و یشرق بأنوار الموهبة الّتی سطعت
انوارها فی قلوب الأصفیاء و علیک بالقیام علی خدمة
العتبة السّامیة العلیا و الذّل و الانکسار و العجز و الابتهال

معی فی فناء باب الکبریاء تا الله الحق ان عبودیتی لذلک العتبة
المقدسة تفخر علی الأکالیل و ترتیتی ذلک الفناء تباهی
تیجان السلاطین علیک بنثر التحیات علیک بمشاهدة
الآیات البینات و علیک بالأقامة المخبتة الباخعة الخاشعة
والثناء الی حضرات الأخوان و الأخوات نسئل الله ان
یؤیدهم علی خدمة کلمة الله و نشر آثار الله و تقطیر الآفاق بطیب
و ما عدا هذا الشأن الجلیل لا یسمن و لا یغنی من الحق شیئاً
کما قال الله تبارک و تعالی کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء
حتی اذا جاءه لم یجده شیئاً و البهاء علیک ع ع هو الأبهی
الستة الکریمة و العقیلة الجلیلة الستهرست المحترمة
علیها بهاء الله ایتها الدرة الفریدة من بحر الملکوت زادک
الله لمعاناً و تلألؤاً ان سید الجلیل المسیح له الجد قال فی الانجیل
دخول الجمل فی ثقب الخیاط اسهل من دخول الغنی فی ملکوت الله
و لکن انک لله الحمد ما ملکت الثروة و الغناء عن الدخول فی

ملکوت

ملکوت الله و هذا هو الفخر العظیم و الجلال الجزیل و البرهان
المبین علی انک من بیتک وصفاء سریرتک و علو مقامک
و سموهمتک فسوف ترین انوار التأیید محیطة من کل
الجهات و عیناک بنفحات الله تنشرح فی ملکوت الله
و یترک الألسن بذکر الله فی محافل المناجات و ندعو لک
بالتأیید من جبروت القدرة و الاقتدار و هذا هو الساطنة
التی تابی علی مر الأعصار و العظمة التی تهاطرت الأنوار
فی الدهور و الأحقاب و البهاء علیک ع ع هو الأبهی
ای بندهٔ ملکوت ابهی اگر چه مدتی است که نرسیده نامه
نمودیم ولی آنی فراموش ننموده و نخواهیم شد از فضل
حق نفیر تأیید است که همواره منصور و رابش و مظفر
و مشهود کردی و مشکور و ایمان تمام بنفحات ملکوت ابهی بیشتر
کردد انشاء الله این نسیم جان بخش مستمر است و تلاوت منتشر
و البهاء علیک و علیکل ثابت راسخ علی میثاق الله و مجدد المنیع ع

ط احبای الهی علیهم بهآء الله الابهی هوالابهی

ای دوستان الهی و یاران حقیقی لله الحمد در استان مقدس جمال ابهی کل مقبول و مشمول لحاظ عنایت سلطان وجود هستید. ابواب عنایت جمال قدم بر وجوه مفتوح و صدور ثابتین بفیض قدیم و میثاق رب قیوم مشروح عواطف ملکوت ابهی محیط بر کبیر و صغیر و الطاف شمس حقیقت ملأ اعلی دایکان طریق و جوان بحر فضل پر موج است وجنود تأیید فوج فوج ولی باید حفظ مراتب نمود و نادرند وجودی و ما مشی الاول له مقام معلوم دارد مراعات کرد اشاب باید رعایت و احترام اکابر کنند و اکابر باید عنایت و مهربانی در حق اصاغر نمایند جوانان باید خدمت و حرمت پیران نمایند و پیران باید محافظت و رعایت جوانان نمایند این حقوق متبادله است چنان باشد که هر کس جزو رأی و مستقل الفکر باشد حضرات ایادی علیهم بهآء الله هرگاه در مجلسی قرار دهی بفرمایند کل باید اطاعت و انقیاد نمایند و در کمال سرور و رضا جری دارند زیرا این اطاعت فرض و واجب است هر نفسی وحده پی به عواقب امور نبرد و اخبر الیوم لازم است نداند و رأی مصیب ندارد اگر چنین باشد که مختار مطلق باشد و هر چه پسندیده بیند مجری دارد کل شیرازهٔ امور از هم در رود و امور مختل گردد و پریشانی صوری و معنوی دست دهد لهذا باید که هر باب از ابواب تصوری ننماید و امر مهمی خاطر آورد مراجعت بمجلس حضور حضرات ایادی علیهم بهآء الله و ثنائه و عزته و علائه نماید هرگاه حضرات ایادی تجویز نمودند معمول دارد والّا لا فقره از کتاب الله که مدلّ بر این است در لوح مرقوم و ارسال شد تا احبای الهی بدانند که هیچکس نباید تمکین از ایادی امر داشته باشند والبهآء علیکم اجمعین ع ع

هوالابهی

ای محب بها نور حقیقت چون در زجاجهٔ احدیت ابقا

نمود عاشق ومعشوق دست در اغوش کشند و
احدیت چنان حکم نماند و فاعل که کونی معشوق بوده
نه عاشق یا عاشق بوده نه معشوق واسما وصفات و
تشخصات وتعینات ونسب واضافات شئون ذات
بودند بنحو اشرف بکمال بساطت ووحدت وچون آن
نور هویت در زجاجهٔ احدیت جلوه فرمود اسماء و
صفات پدیدار گشت وصور علمیه از اعیان ممکنات
نمودار گردید پس بکوش وجانفشانی کن وجهد نما و
پریشانی ناحقیقت ناطقت ویمین ثابتت از مقام
واحدیت بصحرای دلکشای احدیت توجه نماید چه گر مسافت
در این مقام از کثرت محویت وقوت فنا از شئون خلق
بیرون کرد وکلنا لله وانا الیه راجعون گردید وجود
شهود اوست وعبودیت مقام محمود او وانعدام صفت
غایت مقصود او پس تا توانی پای در بند کسوار کن

تا آزادگی یکانگی پی بری واز یکانگی بیزار شوی وشب
ودوز کمر خدمت بر بندی وبتبیان ایات بینات پرداز
وکار جهانی بسازی وبا آصفات ملکوت نغمه برداری آنجا

انجمع ابصار برانانی ع ع هوالا بهی

ای بندهٔ الهی تا چند در بند این عالم باشیم بیا تا جامه چه دریم
وچون شیدائیان بجنت جمال ابهی رسوای جهان گردیم و
سرگشته وسودائی شویم وآزاده ورسوائی تا آنجا نیست
جمال ابهی در قلب تابناک روشن کنیم ع ع هوالا بهی
ای بندهٔ الهی علوم رسمی وجهانی امر تصوری واعتبار
بلکه نسبی واضافی علوم حقیقی وعلم جانی است وسعی
واقعی در جهان وجدان پس توجه ملکوتی کن تا بلذت
حقیقی مشاهده نمائی وارتقاء ذروهٔ اعلی مشاهد کنی

ان ربک لبالأفق الأعلی والبهاء علیک ع ع از فرزند
جناب آمیرزا افضل الله علیهما بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

Provided by the Afnan Library

ش هوالابهی ای مظهر فضل
عدل اعطاء کل ذی حق حقه است و فضل بخشش بدون
استحقاق و استعداد ایمان و ایقان و عرفان و اطمینان
از متعلقات فضل است و اسرار ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء و الله ذو فضل عظیم این عباد را چه استعداد و
استحقاق جمال قدم روحی لاحبائه الفداء محض فضل ما را
در درگاه احدیتش قبول فرمود و بعبودیت آستانش فائز
کرد و البهاء علیک ع ع هوالابهی
ای مهدی بنور هدی نار هدایت در دره طور برافروخت
و کلیم حق ندای جانفزای رب اعلی و جمال ابهی را استماع نمود
و بشرف اصطفا فائز گشت و بنار موقده مصطلی شد و
گویان ندیدند و کران نشنیدند فواحسرة علیهم من هذا
الحرمان العظیم ع ع هوالابهی
ای شاه ولی سلطنت کونین بندگ جمال قدم است و
شهریار

شهریار دو جهان عبودیت اسم اعظم اگر هر دمی خواهی
بندگ کن و اگر بزرگواری جوئی چاکری نما دوش و ساوند اهل
بها این و خاتی و خوی اهل ملکوت ابهی این و البهاء علیک
یا عبد البهاء من عبد البهاء فی حب البهاء ع ع هوالابهی
ای ناظر ملکوت ابهی چون در این عصر جدید و قرن خداوند
مجید ذوالجلال و احد هشور شدی و برکوه رحیوة ابدی وارد
شدی و در جنت منیف داخل شدی و از اثمار شجره رحمان
مرزوق گشتی و نسیم عنایت را از مهب موهبت استنشاق
نمودی بشکرانش لطف و بخشش و همتش و امرش با
وجد و سرور باش و با شوق و شور شر در این جنت ابهی
درخت بارور کرد و بشکوفه طراوت شکوه و زیبوری یاب
کرشک اشجار بشکست برین کردی و شاخها با ثمار الهیین
رسانی جناب میرزا ابوالقاسم را بگو و کان الله بکل شیء قدیرا
و محیطا و تکبیر برسان جناب آقا سید حسین را بخفان رحمان

Provided by the Afnan Library

مشام معطر نماید جناب محمد حسین را بخلعت تکبیر ابهی
ابهی مخلع نماید و بگویید هنیئاً مریئاً لمن عرف بکلمة الطائفة
بفیض موهبة الله وتأیید علی اعلاء کلمة الله بقوة الایمان والایقان

هوالابهی ای یار حقیقی جناب
آقا سید محمد علیه بهاء الله حاضر و خواهش نگارش این ورقه
مینمایند و من خجلت میکشم که بگویم چند روز پیش یادداشتی
نامه نگاشتم و نیز ادعای محبت بشما و جای این نامه نبود
فی الحقیقه در عالم وجود شهدی شیرین تر از محبت یاران الهی
نیست خصوص در ایام ظهور و میثاق عبد البهاء قسم بجمال بهاء
و روح حضرتش علی چون استماع کرد که دو نفر از دوستان
چنانکه سزاوار است یک روح و یک کتاب و یک فکر و یک مقصد
و یک هدف کنند و در نهایت الفت تلبث صحبت کنند و یک اکلیل
چنین کردند ع هوالابهی
ای کنیزان یزدان ملاحظه کنید که فضل و عنایت جمال قدم چگونه

مواهب اسم اعظم چه نموده بانوهای اعظم عالم آدرزی
کنیزی بنده از بندگانش میبودند و محروم شدند و بآبروی
گشتند و شما را کنیز خود شمرد بخشید و در ظل
عنایتش جاوی داد و بآستانش نسبت بخشید پس شب
و روز را چون یوم نوروز بشادی و طرب و جذب و وله
بگذرانید که چنین تاجی بسر نهادید و چنین طوقی در
گردن کردید و چنین قبائی در بر نمودید و چنین خاتمی در
خنصر کردید بشری لکن من هذا الفضل العظیم یا اماء الرحمن
ع هوالابهی ای اماء رحمن سلطان
حقیقی امآء خویش را چنان بخشش فرموده که ملکهای آباء
غبطه خواهند خورد و کنیزهایشان افتخار خواهند کرد
ندری صبر نمایید هنوز معلوم نیست عنقریب این شرف و فخر
در صحیح عوالم حق در نقطه تراب نیز ظاهر شد اوقات قدرش
شناخته خواهد گشت والبهآء علیکن ع هوالابهی

ای آنکه رحمن شکر کایه چنا تم الکه دراین قرن نامدا نه پیر
منور محشور شد شکر الله الله یکه دوم دیگر
قوت واستقامت بنماید وبموجب بنا الیم الهی شریعت
مقدسه حرکت نموده اطفال را از سن طفولیت از شدی
تربیت کلیه شیر دهید وپرورش نمایند تا اداب و ارک
بموجب امالیم الهی از سن شیرخواری در طبیعت وطینت
اطفال رسوخ تام پیدا نماید زیرا اول مرتبه واول معلم انسان
که در حجر تربیت پرستار سعادت ومربی کبری وادب وعلم و
دانش وفضائل ودرایت ومایه ثبات الطاف الهیه والهام ملکوتی
یا امة الله ع ع همه الابهی
ای یاران دیرین ودوستان ثابت مستقیم حضرت اسفندیار
شهید شهادت را در راه پروردگار بکمال مسرت چشید ودلله
یارشد ویاوری کرد کار را از برای شما طلبید که در میدان بلا
اضطراب ننمائید ودر مخاطر ابتلا در کمال صبر وقرار باشید
زیرا
زیرا اینها در راه خدا وارد آید عین عطاست تلخ شیرین است
وزهر مار این موت حیات است ومالک نجات غم سرور است
واندوه مسرت روح مبین که آزاد کی است وافسردگی فرد خنگی
زندگی تباست ونقمت عین رحمت پس ای یاران انجمن
وای یاران این عبد متحن از ایز تربانی شاد مانی کنید ودراین
سوگواری کامرانی زیرا در نزد یزدان عید مردان است ودم
جانفشانی وقت طرب وشادمانی عند رب ملاحظه نمایید
که در قتا کاه اشرار خونریزان نزد کردگار لایل ودر میدان رویید وسنبل
ودیحان نابت کردید ع ع همه الابهی
ای شیدای جمال قدم اسمت قاسم ومسمت راسخ حقیقت
ثابت صفحت کامل باد کوئی کدامین مناقب تلیمیدا چکونه
جامع کردم واین مواهب جلیله را چکونه مالک کردم از
نسل جمال قدم هر مشکل آسان کردد وهر مشغل ممکن ودر ایجان
ملاحظه نمائی که نهیز ار بیاری چکونه خاک سیاه را زنده

ودرخت خشك را سبز و برازنده مينمايد بلكه خاك پاك را
غبطة افلاك ميكند ع ع هوالابهی
ای دو برادر چون دو كوكب دو پيكر در افق محبت الله
بفضل خدا چون فرزندان نامايند ودر بوستان معرفة الله
دو شجر رضوان حقانيه وهبيه رادو گل خندانيد و
شقائق عنايت را دو باغ رضوان موئمن بنفحات الله ايد
ومقتبس نور هدايت از نار موقده در شجرة ابهی از بندگی
ان عتبه نابيد واز مشرقان آستان يزدان پس چون
عبد البهاء بعبوديت درگاه احديه تش قيام نمايد تا جلوه
واشراقی نمايد كه آفاق را باهتزاز آرد وجهان وكيهان را
جنت ابهی نمايد والبهآء عليكم ع ع هوالابهی
ای مرزوء مصائب شديده اين مصيبت وارده هرچند
رزيه عظمی و بليه كبری بود ولی چون بتحمل اصحاب ثبات
از قضا ان ولد عزيز چون درد اواخر ايام از جام لبريز حق
سرمست

سرمست كشت ودر نهايت توجه بملكوت احديت
بود لهذا صعودش كم رجوع داشت وفاقد حيوة
ابدی بود حال چون مرغ جهانم در رياض ملكوت
در ترنم ونغم است وبر شاخسار جهان بقا در تغنی
دمبدم سرمست كاس عنايت است ومدهوش
مهبای مفوده نفحات تولد خوش دار وراضی بقضا
شو انما يوفی الصابرون اجرهم بغير حساب والبهآء
علی كل صابر علی البلآء ع ع هوالابهی
ای منشی باشی خرم دمی كه بر آرزو رسم شدی و
مبارك ساعتی كه تاج محبت اسم اعظم بتارك نهادی
از مصيبت واشتعال مشو حكمتی در اين است كه نفسی
در ميان آتش آسيب نيابد صدر دستی در شكست نخورد
خداوند در قرآن عظيم ميفرمايد [illegible]
[illegible]

ای ناشر نفحات الله در این اوان که صبح میثاق مشرق
بر آفاق است انوار آن از ملکوت ابهی شرق و غرب را
روشن نموده شعله بر ممالک ترک و ناجیک زد
سبحان ربی الاعلی این چه شعله بود که بر قوی بر خطه ارمینیه
نعره یا بهاء الابهی بر آسمان کیوان رسید سراج دین
در زجاج آسیا روشن گردید انوار حقیقت درخشید
شعله بر قلب عالم بر افروخت کل جهان منور گردید
پس قوت و قدرت او راست کلمه اش نافذ است و
میثاقش غالب یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم
و یابی الله الا ان یتم نوره ع ع هو الابهی
دوستانا یارانا نفوس واختاص بر سه قسم منقسم
گشته اند قسمی ظالم علی نفسه یعنی نفوسی که بکلی از
از حمت تیر آناق چون ناقضین میثاق محروم مانند
و قسمی متوسط الحال و متصف بالاحوال یعنی نفوسی
که معترف

که معترف بوحدانیت الهیه و فردانیت ربانیه و حمایت
جمال قدم جل اسمه و بعهد و پیمان ماخوذ ولی چنانکه
مقتضای این اخبار و اذعانست عامل و قائم نه قسم
ثالث سابق الی الخیرات است یعنی نفوسی که
منجذب نفحات ملکوت ابهی و مستمد و مشتعل بنار
محبت الله و ثابت و راسخ بر عهد و پیمان و قائم بر
خدمت امر جمال رحمن و ناطق بثنای یزدان و موفق بر
عبودیت جمال ابهی چون عبد البهاء اینست که بیکی
منهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق الی الخیرات
الحمد لله ان نفوس پاک نهاد از جمله اهل حسنات و سابقون
الی الخیرات هستند در خدمت امر مبارک بالتقرب شدید
و در امن محبت بکر زدید و در اشکول و بناء مکتب خانه
بنفس نفیس کار کردید متم مجال نداشتم که من از دور و این مدت
مینالیم و البته اگر حاضر بودم بالتقرب و دعوه شما خدمتی

وکار میکردم وخلاکه مینویسم واین راسبب نورانیت
وجه در ملکوت ابهی میشمردم باری خوشا بحال شما که
باین موهبت سرافراز گشتید خوشا بحال شما که فائز شدید
عموم احبّاء الله قیام نمودید خوشا بحال شما که چنین
کاری از میدان ربوبیت بدیع ع موکلا بهی
ای منجذب بانوار جمال در دستان الی وارد واین عبد
در شوال بحیره طبریا مقیم فلذا تفصیل نزاردن بالبحر
الاعظم والاین فی الوادی المقدس بنادی لبیک اللهم
لبیک باری مکتوب شما را تقدیم نمودند واین عبد
فوراً اکرفتر وبذکر شما مشغول شدم ای بندهٔ حق
این ایام ارياح افتتان در هبوب واست وعواصف امتحان
در شدت هبوب قدم راسخ نماید وقلب ثابت
وبشر نفحات الله قیام نماید تا تأییدات ملکوت ابهی
بینی واشراقات نیر حقیقت مشاهده کنی والبهاء
علیک

علیک وعلی کل ثابت مستقیم ع ع حال العظم اورنشر
نفحات الله است وثبوت برعهد ومیثاق الله اشرف
زیارت انشاء الله وفتوحات حاصل میکردد ع ع موکلا بهی
ای بندهٔ درکاه حضرت احدیت کلک آفرینش دستان دمساز و
یاران روحانی کدازان دیار عزم زیارت مطاف ملأ اعلا
نمودند مشرف شده حال نزد این عبد آمده وانچه مکتوب
شما را تقدیم نمودند ای یار بزدانی در سبیل جانفشانی
هر بلائی را بجان بخریم واز شدائد راحت وآسایش وهیم
ودر میدان فداء بشر ابکاه عشق دویم ودر سبیل الله قصد
رسیدیم اکر ارباب بأس مفتوح بینی دلیل برفوز وفلاح است
واکر تیر بمثابه مهدوف مشاهده کنی برهان وصول
نجاحست چه کردد در سبیل خداوند اکر بشهادت وشکرانه
دخم مرهم جان پرور باری مشتعل باش ونار موقده باش
وشمع روشن باش ومرغ چمن باش آیت ملکوت باش

رایت جروت باش اگرچه پیران ارض سخت است
بدیار دیگر دران اطراف حرکت فرما والبهآء علیک و
علی کل ثابت مستقیم ع ع هوالله ابهی
یا من اشتعل بالنار الموقدة رایت رحمن است که
بلند و راسخ است صیت یزدانست که منتشر و طراز
کیهانست آهنگ ملکوتست که مرتفع و دلربای
وصلای لاهوتست که مشوق نفوس و ارواح اهل
پرتو آفتاب حقیقتست که نور بخش آفاق جهانست
وفیض عظیم رب قدیم است که محیی عالمیانست
ابر نیسان عنایتست که درفشان است و شمع
شبستان موهبتست که پرتو افشان است پس
ای یار موافق وقت را غنیمت شمار و فرصت را
غنیمت شمار در این قرن اکبر فوز نصیب و نفرت
وعلی کل ثابت علی میثاق الله ع ع هوالله ابهی

ای یار

ای یار ندیم و مونس قدیم این حزین مدتی بود که خبر
تشریف فرمائی میرسید و منتظر بودیم حال چنین
واقع که شما دارید و این عبد در این ارض ساکن این
نیز از مشقات پرورد کار فادر باری مکتوب
جناب کرا خیفا مرقوم فرموده بودید الآن که شش
هفت روز یکشنبه است واصل و الان جواب
مرقوم میشود مقصود اینست که همیشه موفق و
مؤید بوده و امیدوار فضل و عنایت جمال مبارک
که در این ایام با عظم خدمات کرانه مدایت و دلالت
بر این الیوم لازم و واجبست موفق گردند
جناب الحمدلله بزیارت مطاف ملأ اعلی نائل و باین
موهبت کبری موفق انشاءالله سبب نشئه نوین
و بیداری نائمین و تذکر اهل قبور ان بوده و خواهد
بود و با بن الیوم سبب علو امرالله و ارتفاع کلمة الله

Provided by the Afnan Library

وعزت دین الله است قیام نزاهید فرمود حمد
خدارا که جمال قدم روحی لاحبائه الخاصین فدا نفوس
تربیت فرموده که الیوم چون جبل شامخ وطور
باذخ ثابت وراسخند وچنان راه از حصن
حصین امرالله هستند که جنود ملأ اعلی تسخیر میتوانند
باری بسیار غیور بودند این عبد حین ملاقات انجناب
سبب تأثر شد اگر تکن باشد که جناب کنز علیه
بهاء الله الأبهی راضی بفرمایند که حین رجوع بکاشان
بشارت وبشاشت مرا جبران نمایند فنعم المطلوب
واگر عدم ملاقات سبب حزن وافسردگیشان میشود
یک روز زاید وراپذیرستید تا ملاقات شود ع ع

مولا ابهی ای دو برادر آن دو مرغ سحر

ان جان پاک دو بال پاک کرد از جهان پاک رها یافت
وبمقعد صدق شتافت زجاج ناسوت را ترک نمود

وچون

وچون سراج در جهان لاهوت برافروخت شما که
یاد کار آن آیت رحمتید باید بر قدم او روش و مسلک
نمائید کشتزار را آب دهید ونهالان وارغوان
سحاب رسانید در نهج او سلوک کنید وظلمات
شکوک را بقوت مالک الملوک زائل نمائید بخدمت
امرالله مشغول گردید ونشر نفحات الله نمائید تا الوف شوید
آیت توحید شوید وراپت تجرید گردید تمسک بحبل
میثاق جوئید وتوسل بحضرت رب آفاق چون
روح لطیف شوید وچون نسیم عنبر شمیم قسم
بجمال قدم که نظر عنایت شامل دوستان ثابت و
راسخست که یکنفس مقتدر بر مقاومت مَن علی الأرض
نتواند الیوم وقت تبلیغ امرالله است ونشر نفحات
الله وقت زیارت نادان داده میشود ع ع

مولا ابهی ای متوجه جهان ملکوت

الآن در کنار دریا چون طیر با نشستر و دل از غیر دوست
کسستر و پیوسته مترصد فیوضات تأیید و عنایت
هستم و خامه برداشتم و این مختصر را مزکا شتم اگر
بدانی در چه حالتی مینویسم البته بجذب و وله آئی
واز فرط شعف و شغف رقصکنان این بیت را بخوانی
این مطرب از کجاست که برکند نام دوست تا
جان و جامه بذل کنم بر پیام دوست والبهآء
علیک ع ع ونسبحان موآبهی

ای مستغرق در بحر غفران جمال ذوالجلال در هیکل
مکرم کشف نقاب فرمود و رفع حجاب و بارقی
چون آفتاب در محفل آفاق تجلی شد و بانوار جمال
جمیع مطالع را روشن نمود حال چنان نیر اعظم
افق ملکوت را بپاداشت ناسوتیان نابود شدند
و مجحود گشتند محروم آمدند معدوم شدند ولی
ملکوتیان

ملکوتیان ان فیض را الیوم از جهان غیب گیرند
و آن عطا را از ملأ اعلا یابند بصر اگر حسیر و مرمد
الحمد لله بصیرت موجود است و رب ودود
عنایتش مشهود است ع ع ونسبحان وحمد آباد

هوالله بهی ای شعله افروخته محبت الله
نالهٔ تو جانسوز بود و آه و فغانت آتش افروز
حین تلاوت کلمات چنان تأثری حاصل گردد که اوراق
را ممتزق آمد و نفوس را انشعاش این تأثیر از
برکت ذکر جمال مبارک روحی لأحبائه الفداء است
پس باید بکل چیز خود را فراموش نمود تا آهنگ سروش
بگوش رسد و از بانگ و خروش طیور حدائق ملکوت
دل بجوش آید ای دست جام الهی وقت آنست که
بشنوی نوائی و ببینی ترانه‌ای و بسانی افسانه‌ای که
وقوف عمیق و جذب ملکوتی و وله جبروتی و حکمتی

لاهوتی مشغول نشر و تبلیغ امر الله گردی اینست
جوهر بقا و ساذج هدی و حقیقت تقی و وصول
بسدرهٔ منتهی و غایهٔ قصوی و السلام علی من
اتبع الهدی در این ایام در اضافات مکاتیب آثار
چه گردید سبب انتشار است و وقت ظهور آثار و کشف
سبحات و رفع شبهات اهل اشارات چه گردد خاتمهٔ
الهیه در این ایام شدید است تمم افشان گردد سنه
شداد افشانده شد حال انبات میکردد مالبهاء
علی کاتبا ثبت مستقیم جناب آخوند لغوی و جمیع یاران
و جناب آقا رضا قلی و جناب کربلائی ابوالقاسم زارع
و دوستان بشهله والله و اتکبیر ابدع ابهی ابلغ نمایید ع ع

دکاکون هوالابهی ای مستفیض از فیض ملکوت
ابهی فیض سحاب نیسان اگر چه دشت و چمن را باغ
گوه و دمن خرم نماید ولی فیض سمائی و دیمی را بارانی دیگر

صحرای

صحرای جانفزای دل و جان تازه و تر کند و جهان شاب
و جوان خرم نماید پرتو افشانی فیض آفتاب ابدی و دیمی
امطار سحاب ملأ اعلی چون ناخوانده مظهر الطاف نامتناهی
گردد و ثابت و راسخ بر عهد و پیمان الهی و السطوع
فیض سروی بلکه فیض دیگر فیض حقیقی گردد پس دل
آرزو کن و جان عزم و نادی نما و همیم زوبا زو بنما
و جمیع قوی بکوش تا این نجم بادغ فیض از افق دل و جان
طلوع نماید و این مرغ آمال در دام اقبال افتد این
گلهٔ در انجمن نشکفد و این ورقا در ان حدیقه نسراید
و البهاء علیک و علی کل من ثبت علی العهد و المیثاق ع ع

دستخط هوالابهی

ای دوستان راستان در عهد و عصر گلزار پر انوار یزدانی
افنان اگر ناز و نوش ننماید مرده باید بستانش و بنایش بر
خیزند و بشکرانه زبان گشایند حال با لشکر شکایت

قیام نمودند و بستیزه برخواستند و از قند و خرش
کاستند مگر مردمانی که چشم و گوش هوش گشودند
و محفل را بپرستش خداوند آفرینش آراستند شما
که منتظر نمایش این بخشش بودید و چون پرتو جمش
دمید و دوش رسید بیدار شدید و هوشیار
گردیدید شکر نمائید که از این جام لبریز نصیب بردید
و از فضل و جود سهم و قسمت گرفتید خوشا حال شما
جانان شاد باد ع ع ذی حجه ۱۳۱۲ رفسنجان

میرزا بهی ای در آیت هدایت شکایت
از هجران نباید کرد خائف از حرمان باید داشت
چه که هجران فراق ابدان است و حرمان محرومی دل و جان
و ممنوعی قلب و وجدان چون وجوه ناظره با ابصار
ناظره و عیون فانیه محشور شوند بیابان فراق صحرای
وصال گردد و فصل عمان فضل بحر مواهب وصل شود

واشتیاق

واشتیاق سبب اشتعال گردد پس باید تربیت حقیقی
جست و وصلت و عشرت روحی این صفحات
راستان است و بندگان استان باکوشید تا در مقام
جهود مذکور و مقبول و محبوب گردید و البهاء علیکم

ع ع رفسنجان هرمز بهی

ای یاران الهی جمال بدیع و اسم اعظم باید بیضای از صلح
و صفا در بین اهل عالم ظاهر گشت جمیع را اصلاح دعوت
نمود و از نزاع و جدال منع فرمود ارباب حب و الفت
گشود و اساس بغضا کی و محبت بنیاد ظلمت جنگ و جدال
مکروه داشت و نوید داد و ترویج در جهان را مدح فرمود
پنجاه سال در تربیت نفوس بصبر و بردباری و اصلاح و آزادی کوشید
تا آنکه این جهان تنگ و تاریک را نزلا فرمود و جهان روشن و وسیع
صعود نمود از خدا نجوا سید که بدمای کوتاه ابی مظهر محبت و
مودت بر جمیع نوع بشر گردید نادر درگاه احدیت مقبول

شوید ومحبوب آیید والبهآء علیکم یا احبآء الله ع انتهی

هوالابهی ای دوستان الهی هنگام تفرقه و

ابتهال است در وقت نزول انکسار دست عزیز میبارد بیهار شوید

کنید ونالهٔ آغاز نمایید که ای پروردگار بیاد کاریم بدرگاه

تو پناه آورده ایم پریشان روزگاریم در بارگاه تو سر بسامان

جریم افتاده کانیم الطاف تراینگرانیم ما را بر عهد ومیثاق

خویش ثابت ومستقیم فرما واز سهام شبهات محفوظ دار

ودر ظل صون وحمایت خویش جای ده واز امتحان وافتتان

ما را مصون دار توئی مقتدر توانا ع ع سبحان ربی الاعلی

جناب آقا سید کاظم وعلی علیهما بهآء الله الابهی هوالابهی

ای بندهٔ درگاه الهی هرچند بجسم در سفر وحنانیان

حاضر نیستید ودر محفل بآنیان جالس نه ولی تمام

اعظم که کرهٔ دوستان در شبستان دل وجان بارخ چون

بدر تابان در جلوه چه که حقیقت شاخصه بصور تصلیه

وسیرت

وسیرت روحیه وحالات نیکو وصفات عرفانیه

در خلوتخانهٔ قلوب در جلوه وظاهر وراست پس

مستبشر باشید ومستبشر که در این کور رفیع چنین

فیض بدیعه موفق گشتید وبشکرانهٔ این نعمت عظمی

ثابت بر عهد ومیثاق بال ابهی کوشید وبقوهٔ الهیه

نفوس ضعیفه را داعی گردانید چه که ضعف سبب جزع و

تزلزل هجوم نماید وارداق شبهات منتشر گردد ونفثات

هر ناحق بلند شود یکی حجت ناکاب بتکوید دیگری

بتأویل حکمات وترویج متشابهات پردازد انتهی

چون شما نار موقدهٔ قلوب اولیا را خاموش کنید ومراتع

عظیمهٔ مرام است را فراموش کنید ع ع هوالابهی

ای طائف حول مطاف ملأ اعلی از اعظم مواهب الهیه

انبعاث انسانست در این عصر رحمانی وکور یزدانی و

اشتعال نار موقده در سدرهٔ انسانی وفروزش طور ان

بفضل نورانی الحمد لله باین مواهب کبری اعظم نعمائی است
فائز شدی و مشمول الطاف حضرت رحمن گشتی و مظاهر
نظر احسان شدی حال چون بان دیار رجوع نمائی
دوستان را از من نهایت روحان بر و یاران را صدر یزدان
موهبت یزدان ده بی نصیبان را نصیب بخش و بی بهره
بیچارگان را بابهره فرما ناسزا فاندند و اهل جاهلند و
غیر عاقل اگر داد دانا صرند و در عرفان کاهل مدار انما
و چشم از قصور و پوش بنظر اکبر نظر کن و بالطاف جلیل
اکبر معامله نما و البهاء علیک ع ع

ایها الفرع الکریم من السدرة المبارکه انچه حرقیم نموده
بودید ملحوظ نگردید حقیقت نهایت مشکلات حاصل
و اذیات شدیده وارد ولی اگر قلب را مستو جز بجود
و حقائق بالایای و رزایا فنائی حکم قطره در دریا دارد و کاه
و کوه بهتا چه کران بلایا در حق تسلی صبر متین دارد نترد

انچه وارد جسیم نیست سهل و آسان است و انچه
مشاکل و عذاب در دمانی صعب و بیپایان انچه
در بمبائی واقع جمیع سبب عالو امر الله و علت ترویج
دین الله از این محزون و مغموم نشوید ناطر و ان نشوید
و امواج بر نخیزد و شدت برف و بوران و یخ و
زمهریر زمستان نکرد موسم بهار نسیم مشکبار نوزد
دشت و کهسار رشک ارم نگردد و حزن چون
طرف دمن سبز و خرم نشود گل مشکو فه نکشاید و
دامن سبزه خونشکوار بنیارد این طراوت الافت و
حلاوت ربیع از شدت و حدت شتاء و عواصف خریف
است مقصود اینکه شما از این موارد دلتنگ و محزون نشوید
قدری تفکر در صدمات و بلیات جمال مبارک و روحی
لاحبائه الفداء و سجن و شهادت حضرت اعلی
روحی له الفداء نمائید جمیع این زهرها تریاق شود و

جمع این نامیها شیرین کرد بعد از صعود جمال مبارک
انصاف است کدام راحت و غافیت طلبیم و با انکه
امنیت و سلامت جوییم لا والله جام بلا را البته باید
در کام شیرین کرد و سهم جفا را البته باید سینه مدف
نمود اگر چنین نباشد چه ثمره از وجود و چه فرق میان
غافلین و اهل بهود مقصود این نیست که خلاف
حکمت حرکت کرد استغفر الله حکمت در جمیع الواح مذکور
و مقبول و مشروع مقصود اینست که محزون و مغموم
نباید شد چه که سبب محرومی میگردد ولی حکمت را باید دید
جمیع موارد را ملاحظه داشت تا سبب ضوضاء کل نشود
حال بایستی ها کانان این سده هستید در کمال احکام و
قیود تعامل بنمایید و با ناس بروسواس با لکنر بیندید
امکان بهجت و مسرتی حرکت و با تلبی و نورانی در دهر
و وجدی و جانی و نیتی بجهان سلوک کنید و ابدا از کسی
نشوید

نشوید و منالم آنکه دید در حق منتدین دعا کنید که خداوند
ایشان را منتبه نماید و از این خواب غفلت بیدار نماید
همیشه چنین بوده است احبا و اولیای الهی همیشه مورد
بوده اند چه بهتر از این که انسان مظلوم باشد خدا نکند که
ظالم گردد مظلومیت صفت بندگان آستان است و محبوبیت
سمت دلستان وان اذن بالقتال جای دیگر عالم از اوامر
و محدود و آبادی حکومت ما و است و خصومت ناس
مناف قدری باید تعامل نمود و حکمت مجری داشت و
در خصوص قطعه ارض کرمان موافق ولی باسم متوفی کن
باشد بهتر است و اگر نکنند باسم قبرستان بگیرید
و بهمت اهالی بصرحرقوم شد و صورت تا بصرحرقوم شد
ارسال میشود در خصوص دفن حضرت من صعد الی الله
ناممکن و مستحیل است در محل معهود لازم است چه که زمین وقف
است و شاید اعدا مخابره بگیرانمایند و دیگر اجازه نگذارند

وعلی الخصوص کران منصاعدا الی الله والوزراء مرقوم بامضا
میل دفن بین مقابر عموم نبود اگر ممکن است باسم امانت
در زمین جدید دفن نمایند وچون مدتی بگذرد و
فراموش نمایند کسی حرفی نخواهد زد ودراین خصوص
شور لازم است مشورت نمایند اینقدر سبب غرابت و
بزرگواری است مجری دارید درخصوص ظلمی که دراین ایام
بحق تبعه بزرگوار بلکه عموم اهل ایران واقع شد مرقوم
نموده بودید که بعضی از منصفان توقعاتی نموده بودند
یا سبحان الله جمال مبارک چهل سال در اطاعت وانقیاد
باین خسرو مظلوم اوامر مرقوم فرمودند وجمیع را دلالت
برعبودیت نمودند والبته فساد را قلع فرمودند جمیع
ملوک مظاهر قدرتند ومطالع عزت ورب عزت شدیدبیان
نمودند واطاعتشان فرض واجب است مگر انحرف
غیر ملموح امر کردند وحقوق پادشاهان را بر کرسن رعیت

ایضاح فرمودند ایضرب راد جمیع موارد بصبر و
سکون ونظارمیت واطاعت ترغیب کردند وان
پادشاه مظلوم چندین سال بود که رعایت حیاتش را
ازاین حزب میفرمودند باوجوداین تصورادنی دراو
ازاین حزب میتوان نمود الالعنة الله علی الخائنین
الانفرالله علی الظالمین الاغضب الله علی الظالمین
الراضین بهذا الظلم العظیم الحمدلله برزوری معلوم شد
وازاین معلوم میتوان بکه واضح وچون حقیقت حال لاحق گردد
باری این قضیه تاکجا میرسد سبب حزن واسف وکدورت
گردید وقت الحقیقه دراین تهم فسادی کشف شد که قرون
واعصار نظیرش دیده نخواهد شد الالعنة الله علی المفسدین
کانت الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها ازاین حرکت معلوم
میگردد که دراین خیر فسادی نهان هست ودعا کنید حق جل جلاله
حفظ فرماید باری حال شما توکل برحق نمایید وثابت وراسخ

شوید انشاء الله ان ارض ساکن میگردد و مفسدین تصور
افساد پیمان کردند و حقیقت این حزب و تقدیر دفترید
امر الله واضح و مبرهن شود عصر خود یا ع هو الابهی
ایها الفرع اللطیف من الشجرة المبارکة چندین کلمه که
وارد نگشت و نسیم جدید نوزید سبب جمود و تشتت پریشان
اگر آنش طبیعت خاموش است چرا خود بود و نبود با
حرارت محبت الله جمع نگردد و انسان نافسوزد شمع نگردد
خاک چون پرتو یاران خورشید افلاک گردد از مراتب ادراک
شود و انوار کل در او جلوه بروید و پیدا هر مبدء بپوشد
ما الحمد لله از پرتو آفتاب حقیقت کریم و از فیض ملکوت
احدیت اگر چه ظاهر ایم بیم پس خود نیز او بود نیز
علی الخصوص که موسم بلاست و موعد جفا در چنین روز
باید کریم بود بلکه رحیم اگر از نفثات صدر این عبد است جان
عزیزت قسم چنان عدم فرسنا طاقه نموده است که وقت

آه

آه ندارم چه جای مکاتیب پ در پ ولی شتاب مکن همیشه
بذکر تو مشغول و یاد شما اوقات شما ملاحظه من کن و جواب
متتابع منتظر مباش همیشه بنویس و بریز و باش تا ببینم
خدا چه میکند اخر کار نیز است ع هو الابهی
ایها الفرع الزکی من الشجرة المبارکة فی الحقیقة نامه رشیده
بر جناب وارد و صدمات عظیمه حاصل هجوم غموم شدید
و هیجان نفس شوم و لایب غریب و آراء رکیک و افکار ظلمانی
اخم شر و اسباب عیش الخصوص عام اوباش و هزار دنائت
خلق پر خباث معاوست چه خواهند کرد ولی جناب
باید تا حق بهم آید نماند و مقتدی بصیاد دانی شوند دد
چنین اوقات و احوال در کمال سرور و ابتهاج باشند دد
چنین موارد بلا در نهایت حبور و انشراح این عباد را بنشیند
و این طور فانها ارام گیرد و این ابر ها پراکنده گردد و اوج الی
صاف و چون آئینه شود و شمس حقیقت بمنتهای شعاع

وحرارت بدد خشد باد کرد و زکار چون شکر آید

در خصوص مسائل ناضره و نوع حرکت جناب اخوی نوشتم

دیگر بشما زحمت داده نمیشود مختصر اینست باید بایکونه

امور اهمیت نداد در کمال سرد سکون حرکت کرد کرکر

این شور بشما ساکن شود و زوال کرده چه کرکره نامرئی اکرث

الهی ناهراست والعاقبة للمتقین والبهاء علیك ع ع

انچه سبب غمزن کار شد و چشم کریان و قلب سوزان کردید

قضیه صعود فرع جلیل است که فی الحقیقه صوت ویرا

کار حقائق وجود باید است و حرقت و حرکت

که مستولی بر قلوب دوستان سلطان احدیت است

ملاحظه فرمایند که بعد از صعود جمال مبارك روحی

لاحبائه الفداء جمیع نفوس مقدسه صعود نمودند

و با فق اعلی شتافتند و این عبد را در دام جمیع بلیات

گذاشتند این نیست مگر انکه باید بلایا بر این عبد از جمیع

جهات

جهات متحمل باشد و قسم بجمال قدم که این کاس که

ایشان نوشیدند چنان در مذاق این عبد شیرین است

که چون تصور آن نمایم کام دل و راحت جان حاصل

آید رب قرب ایام لقائك وارزقنی ایاک انك انت

الکریم الرحیم ع ع هوالابهی

یا من تحمل کل مشقة فی سبیل الله حضرت اسم اعظم

در این نشئه آدم اختیار صد هزار بلای پر درد و غم

نمود تا جوامر وجود را سم انقطاع بیاموزد و

اعیان و حقائق موجود را آیین و روش یزدانیان تعلیم

فرماید کاهی اسیر شد و کهی در سلاسل و زنجیر دمی

در زیر تازیانه افتاد و دوزخی بلا بصبر و زمانه

بیرحم در دست عوانان و ستمکاران افتاد و وقتی در

پنجه ظالمان کند کاران کهی در قعر زندان جای کرفت

و کهی در سجن قتالان و سارقان دوزخ در دهلیز یتیم

وشمشیر بود ویومی هدف تیر زهر نا تیر کجی نف
بعراق شد وکاهی سر کشتر افاق دمی نیاسود و
نفسی سر بالین راحت وآسایش ننهاد عاقبت بلایا
ومحن در بحر اعظم ملکوت تقدیس شناخت ودر انجمن
ماء اعلی پرده بر انداخت واین عبد ضعیف را بحضرت
بلایا ومزایای خویش در نزدیکانه وخویش بادکاد
گذاشت حمد خدا را کان سر کشته سودائی نیاشفته
وشیدائی را نیز از این جام سرشار مخمور وسرمست
نمود ودر دست بدگویان وبدخویان وبدخواهان
اسیر دام وشصت کرد علی الحالة هر ازیم وباحزن
ولد مساز این رشحات از طغیان آن کاسر دمان
که محبوب آفاق نوشید واین قطرات جرعه جام لبریز است
کدآن معشوق عزیز آشامید باری عاشق واقعی الحقیقه
بالنتیجه دافع ضیر وشامع غیر اگر حال بظاهر توهین است

ولی

ولی بحقیقت توقیر در بدایت ناظر اعتساف است
ولی در نهایت خاتمة الطاف آن مظلوم را اگر مدفن
محزون ملعوم میتر نگشت ضرری ندارد چه که مقر
روح راجع مطهر در جوار بود وسی صد سال جهول
ومقر ظاهر بعد از سی صد سال والدهٔ قسطنطین لکه
هلانی باو رسیلیم آمد بعد از جستجوی زیاد در آن مزبله
تقریبا محلی معین نمودند حال با ما لحظه فرما که چه
خبر است جسد مطهر حضرت امام روح العالمین له
الفداء هنوز مقر نیافته حیرانی که باید سبد کافر
سزا سر شرم نمودند وفراغت کردند نافرو قتلگاه را
گرگستند مقصد اینست که اینگونه امور سبب غفلت
دوستان الهی است نه ذلت با وجود این محض آنکه
شما مناسب دانستید باین بصر بهجت معاونت نمودید
ارض بهجت قبرستان مرقوم شد وصورتش از دو جوار

ملاحظه نمایید درخصوص مطبعه مرقوم نموده بودید
والی الآن مشکلات آن حل نشده ومتصل اصحاب
اسهام سهم خویش را میطلبند علی الخصوص جناب
سمندر علیه بهاء الله الابهی را اصحاب اسهام تضییق
مینمایند وایشان نیز مراجعت میکنند ومدار او آلیتی
واصل جواب داده میشود حال این قضیه اشکالات
چندی دارد ولی قدری صبر فرمایید من درخصوص
مطبعه یک فکر مخصوصی دارم انشاء الله بهتر از انکه فکر
شده خواهد شد شما در فکر نشر نفحات قدس مباشید
حصن حصین همه وثیقات باشید چرکه عواصف و
قواصف تزلزل احاطه نموده است بقسمی که جواب
مسطورات شما تا بحال تأخیر افتاده یار جمال مبارک
روحی لأحبائه الفداء راهیشه ناظر آید ورضای قدس
ملاحظه دارید اگر نفوس ثبوت ورسوخ ننمایند اعلام

مرفوع

مرفوع مذکور گردد وامر الله بکلی محو ونابود شود
ای جان عزیز وقت استقامت است وهنگام ثبوت
بر عهد حال قدم متزلزل را کمان چنانست که این عهد
بکلی محو ونابود خواهد شد عالم را فراخته وداد فغان
مخالفت مینمایند جواد قزوینی همت گماشته که
بمفتریات برخیزد که نقض عهد الهی را مستور کند و
بیخردان را بنماید که او بکتاب الهی متمسک است وایعبد
تارک کتاب وهو هزار الله بظلم قیام نموده است که
از اول وجود تا بحال چنین ظلمی واقع نگشته الحمد لله
شما مطمئن گردید از بلایا در تحت ستر ستر دارد اینها چه غمزه ها
داشت حال عیناً باکمال حسارت وقحوه در صدد
تضییع امر الله واین عبد است ملاحظه فرمایید که در
این کور اعظم جمال مبارک حال تو قعی از یاران کسی نداشتند
وجای شبهه را باقی نماند در کتاب اندس که ناسخ جمیع کتب است

سی سال پیش بنحو صریح بیان فرموده و جمیع دوستان را
پرورش دادند و در جمیع الواح ذکر عهد و میثاق فرمودند
و متشبثین را دعا و ستایش نمودند و ناقضین و ناکثین را
نکوهش و بعد باثر قلم اعلی کتاب عهد مرقوم فرمودند
با وجود این صبانی مثل جواد امثاله بتر مانی قیام
نمودند کراین کوکب نورانی عهد و میثاق الهی را از افق
عالم افول دهند و این شمع نورانی را خاموش کنند
هیهات هیهات ما بری رواخ بشهات است کدر
انشا راست و جنود نفس میثاق است کدر صحرا
قدم را محکم کن و قلب را ثابت چون جبل مستحکم با
لسانی ناطق و قلبی راسخ و روحی روشن نفوس را بثبوت
و رسوخ بحزان کد مبادا باُجوج نزلزل و مأجوج نقض
رخنه در این سد محکم نمایند و البهآء علیک و علی کل ثابت
بعهد الله و میثاقه و الویل الکل ناقض شریر ع ع

صورت مکتوبی است که در خصوص اعانت ارض
مقبره بمصر قوم شد در هند و ستان جمعی
از دزدکان بجوش آمدند و واویلاه و خروش افکندند
فتنه برپا نمودند و اوراق افترائی انتشار دادند جسد
مطهر دوستان را از دفن در دفنا بر خویش منع کردند
و یکی از یاران غالب عنصری تهی نمود و بجهان الهی شتافت
جسد مطهرش در میدان ماند و محل تعییر عوانان کشت
عاقبتان مظلوم را در مقابر دزدان و قاتلان ظالمان
دفن نمودند اکر چرا این اعمال چون در راه حضرت احدیت
بود عین رعایت است و این ذلت حقیقت عزت
ولی تا امکان هست باید دوستان را حیاً و میتاً مکرم داشت
لهذا دوستان هند را مقصد چنانست که قلعه ارضی
بخرند و قبرستان نمایند ولی قدر مثالیشان کفایت نماید
لهذا دوستان اکر بتوانند و معاونتی نمایند بسیار بجا است ع

هو الباقی یا من استقام فی امرالله

خوشا بحال تو که در امرالله استقامت نمودی و در دین
الله ثبوت و رسوخ نمودی و تمسک بمطالع آیات الهیه
جمیع ذرات اشیاء بلسان ملکوت تحسین و تمجید تو نمایند
و از جنود ابهی تأیید طلب کنند عنقریب
ثمرات استقامت را اقتطاف نمائی و در بیت چون بدر
تابان درمیان یاران درخشان و درخشان گردد و در
ظل شجرهٔ عهد و پیمان بموهبت کبری واصل شوی والبهآء
علی کل من استقام ع ع

هو الباقی

یا من تمسک بالعروة الوثقی التی لا انفصام لها حمد کن خدا را
که از کأس ثبوت در رسوخ نوشیدی و بعروهٔ وثقای
استقامت تشبث نمودی از خمر عرفان مخمور شدی و
از بیت مطهور بهیت معمور پی بردی پس بیمانهٔ پیمان بدست
گیر و از میخانهٔ عهد الهی در دستان راسخ مست کن و بازار

منزل این

منزل این باشکسته دلان بدو جام طهور
بنوش و با یار حقیقی بست دراز عزیز شو از فضل و موهبت
الهیه نفوسی مبعوث گشتند که چون کوه آهنین بر عهد
مقیمند و چون بنیان رصین متین و رزین یأجوج ضلالت را
سدی از زبر حدید و مأجوج تبلیل را حائلی چون رکن
شدید گردیدند و قزان را حاجز شدند و شدید افشان را
حاجز امید از فضل و عنایت جمال قدم روحی لأحبائه
الثابتین فدا دارم که این طلعت زیبا بر نهاد و الا ی از بندهٔ
جمال ابهی سزاوار آید و چنان ثابت راسخ باشی که کل
احبای آن دیار ثابت و راسخ گردند والبهآء علیک وعلی
کل من تمسک بالمیثاق ع ع در خصوص قتل جناب

شهریار مغفور جناب صدارت عظمی بجمیع قوتها
اطراف خبر دادند که بعد از تحقیق دقیق و غور رسی معلوم گردید
که قتل مرحوم مجهودی و دهری نبوده تعلق بهیکلان نداشته

فی الحقیقة ظهور حقیقت حال از فرط کاردانی و درایت
وکفایت وانصاف وعدالت حضرت صدارت نظام یرد
الحمد لله که حقیقت این خیانت و شرارت بیان از مقیاس سر رود
واضح ومشهود شد این نیست مگر تأییدات حضرت اکوث
جمیع احبای الهی شب و روز باید بدعای دیموی شوکت شهریار
عادل تازه قیام نمایند و همچنین قدر عدالت و انصاف حضرت
صدارت عظمی را بدانند و بدعای خیر در حق ایشان مشغول
گردند والبهاء علیک ع ع مکاتیب جوف را برسانند
از جمله مکتوب جناب نبیل مسافر یعنی حاجی محمد باقر قهدارنی
که بپریشان حاجی محمد تقی کاشانی ارض مقصود رجوع نموده است
باید برسد البته برسانید ع ع جناب نبیل مسافر علیه
بهاء الله الأبهی ع ع هو الأبهی
یا من سافر من الله الی الله انی لأناجی ربی الأبهی فی کل صباح
ومساء بلسان الجهر والخفی ان یثبت قدمیک علی صراط المیثاق
والمیثاق

والمیثاق ویثبت بصرک بمشاهدة جنود تأییده من الملأ الأعلی
ویملأ قلبک فرحا واستبشارا بفضله وجوده الذی احاط
من فی السماوات ویتیالک من ادرک رشدک فلا تبتئس مما جری
وارض بالقضاء وتمسک بعروة الصبر الجمیل فی المصائب الکبری
نور آت الآماق تتاح الی الملکوت کالابهی قد نار بالمشاهدة
واللقاء وتفرح بالتمدد الکبری ویقول لیتنی فزت بهذا فیما
مضی وبا فرحی من همزة النبوة العظمی والعطیة المثلی اخلوها
بسلام آمین وان هذا الأذن مبین ع ع جناب مشهدی
یوسف مصدری ولدی حاجی مهدی شماع علیه بهاء الله
الأبهی هو الأبهی
ای مصطلی بنار موقدة ربانیه حمد خدا را که از وادی
ایمن بتقدیس صبا رکه نورهدی شاهده نمودی وآیات
کبری ملاحظه کردی از مشرق انوار اشعه ساطعه چنان
بروز و ظهور نمائی که ظلمات ضلالت منکسف شده. فوز

هدایت مشتهر این از فیض ربّت قدیم است و فضل
ربّ کریم پس بشکرانه این موهبت کبری بر عهد و پیمان
چنان ثابت و مستقیم شوید که اگر کوه باد نفخ و نزلزل در
میثاق بآن دیار رسد بقوت الطیف ان باد راجع و نابود

نمائی والبهآء علیک عبد البهاء عباس هوالابهی

ای دوستان الهی الحمد لله که نسیم مشکبار و شمیم عنبر
نثار از عدائق ناعوب دانشکار است و انوار تأیید از افق
ملکوت پرتو افشان بحر الطاف است که بر موج است
و موج احسان که در و باوج است تجلّیات رحمن آ
که پرتو بخشای آفاق جانست و فیض بخشایش ریزدانست
که از سحاب رحمت در جریان است نغمه ورقا و طیور آ
که حیرت بخش عقول و شعور است بوی خوش ریاحین
حدیقهٔ معانی است که مروّح از ناعوب رحمانی است و مفرّح
دلهای یمانی پس ای یاران یزدان شکر کنید که این ابواب مفتوح آ

و این متون مشروح ختم مجال نشد که الیوم ثبوت و
رسوخ بر عهد و پیمان الهی مضاعف کار چیز است و جاذب
جمیع کمالات روح تأییدات و ظهور توحید منتشر
گردد باد شهاب جمیع را احاطه نماید و زلزله تزلزل بر عهد
و میثاق نفوسی بر حضرت آید و افشان ستر شد آثار آ
ظاهر گردد اشجار عظیم منتشر شود و ریح سموم نفحات
میثاق مستمر ای یاران تمسک بعهد محکم مستحکم نماید

ای آمرزگار بندهٔ درگاهت حسن مستمند را در بحر
غفران مستغرق فرما عبد البهاء عباس هوالابهی

ای آمرزگار الطاف اگر چه از نفثات مفترین فتنه و صفوصنا
در جمیع جهات بلند شد ولی الحمد لله بفضل الهی حقیقت حال
واضح و مبرهن گردید و از عدالت پادشاه تازه و انصاف
حضرت صدر اعظم هویدا این فتنه و حرکت مردودین
پیدا و آشکار گردید و برائت ایشان بر جمیع مظلوم معلوم شد باید

جمیع دوستان بشکرانهٔ این نعمت جدید و موهبت بدیع خیر مقدمش
حضرت اعلیحضرت شهریاری شب و روز شغول کرده مذاکر
چیز بر این جناب و دوستان از کید مفسدین صدمه حاصل
کردید ولی این صدمات با النسبه بسائر صدمات بسیار
خفیف و آسان بود عنقریب بکلی زائل گردد مطمئن باش
و اگر چنانچه بقا و دوام زیاد صعب و سخت نباشد و چنانچه
مجبور و زندان باشید آن نیز جائز جناب آقا عبد الصمد و اتابکیر ابلاغ
ابهی ابلاغ نمایند و البهاء علیک ع ع جناب حاجی علی محمد
میرزا ابن ابن سعد الله حاجی احمد علیه بهاء الله الابهی
هوالله ای موقن بایات الله الیوم اعظم امور
و اهم مواد ثبوت بر عهد و پیمان الهی است و رسوخ بر میثاق
حضرت رحمانی اگر نفسی جمیع اولین و آخرین حاضر بیاورد
عالمین موصوف و منظاهر و طرز العین در میثاق نهاد
گردد بندم اول داعی شود و چون ثابت گردد ناز شود

حمد خدا را که ان خانواده از هدایت امر الله در ظل کلمة الهیه
وارد و از کاس توحید سرمست گشتند و مظاهر الطاف و
عنایت جمال مبارک بوده اند سال نیامده چنان است که آن
دودمان سبب ثبوت و رسوخ دوستان بر عهد و پیمان
گردند و علم میثاق را بلند نمایند چه که افنان و اغصان شدید
و البهاء علیک پس تو شکر کن حضرت یزدان را که مورد عنایت
جمال رحمن شدی و مبروء و نقاوهٔ ایمان و پیمان متشبث
و متمسک هستی حال مقصود کل الیوم ثابتین راسخون از حق
ابهی تأیید مینا یند و راسخین را الی الابد علی الاستقامة توفیق
طوبی از برای آن راسخ امین و نعمت از برای آن متزلزل غیر مستقیم جمع
دوستان الهی را تکبیر ابلغ ابهی ابلاغ دارید و مخصوص شکر کنید
که نامهٔ مرقومهٔ حضرت پادشاه مظفر را تلاوت و معنی بخش دارائی
گردانید چه خوب مطروحی است و برائت و بیزاری اجتنابی نمایند
۲۲ محرم ۱۳۱۱ ع ع مصراع بحضرت اسم الله الاقدم و بجناب آقا سید حسین

علیه بهاء الله الابهی هوالابهی

ای ودیعهٔ عنایت هرچند مسافرت نمودی و از دیدهٔ ظاهر
خاکی دور گشتی اما بچشم دل و جان و بصر روح در روان مشهودی
و نزد یک دقیقه از یاد تو غافل نیستم در جمیع احوال از الطاف قدیم
حق نیز امید است که لحاظ عنایت حضرت احدیت مشمول تو
ملحوظ باشید یومًا فیومًا در مراتب عرفان و ایقان و ترقیات
نامتناهی شهید سبیل جانان مبارک حضرت روح الله روحی له
الفداء کردی یا لیت کامی فوز فوزًا عظیمًا حضرت الدنا
تکبیر ابدع ابهی ابلاغ فرمائید و همچنین حضرت ابن الشهداء را علیهما
بهاء الله الابهی و همچنین سایر دوستان و امائی الهیه علیهن بهاء الله ع ع

جناب آقا سید فرج الله علیه بهاء الله الابهی هوالابهی

ای ثابت بر میثاق حمد کن خدا را که ثابت عهد محمد داخ بیان
منظور نظر عنایتی و مشمول لحظات عین رحمانیت مدتی است که
ساکنی و بذیل رأفت الطافه متشبث نظر بمنظر اکبر داری و قرین
آزاد باش

آزاد باش متوکل بر حق شو و در بستر راحت بیارام همیشه
در ناظر بوده و هستی جناب میرزا عنایت الله اکبر و سان
جمیع اهل خانه را بذکر بدیع مشکبار یاد نما ۱۳۱۶ ع ع

جناب حاجی میرزا حسن علیه بهاء الله الابهی از خطه ایلند

هوالابهی ای دیرینه مدتی است که فیض
خویش را فراموش نموده و از یاد نموده و خامش شده نه
سالی نه پیامی نه پیکی و نه نامی با وجود انکه میدانی که همیشه
در یاد منی و منادم محفل آزادمنی از فضل و جود سلطان
وجود امید چنانست که شب و روز بذکر و ثنای آن جان جهان
باشی تا بوی خوش ثنای شمام مشام را معطر نماید و البهاء علیک

ع ع مصر جناب حاجی عبد الکریم علیه بهاء الله الابهی از خطه

نایند هوالابهی یا من استنشق رائحة
ریاض موهبة الله چه مقام گرفتی و چه مرتبه حاصل نمودی و چه
فوز و شرف عظیم یافتی که در ظل عنایت جمال ابهی در آمدی و
Provided by the Afnan Library

اسرار کردد ونفوذ رقم را بیچ توانائی که ماوراء درون شمام شود
پس بهتر آنست که کشتنی این ستر سبز بیابی و جمال دلبر الهی
یعنی دل پاک حواله نمائیم مدتیست که از خواجه ابراهیم خبری
نیست شما دائماً خابره نمائید نشویق و تحریص فرمائید
پاک جوف را بین شما دار سال دارید سلیل جلیل از نیز ا
تکبیر ابدع ابهی ابلاغ دارید و همچنین اخبا عالی را ع ع

هوالابهی ای هوشمند دارجمند همتی

در میدان لاهوتیان بران و کوی در بزن و شش جهتیان
بزن طبل یکوب و علم بلند نما صوری بنام سامری
بزن شطنه براور نعره بلند کن ولوله در افکن نعره زنان
کن و آهنک ملکوت بنیاز بلند نما تا ملائکه حضرت احدیه
قوای خفیه المنیره و ارواح ملکوتیه در آیند چگونه اعمال نمایند
وجنود لم تروها چگونه هجوم مینماید تا الله الحق در چنین
وسطی و در چنان ضحی سلطنت شرق و غرب باز چه تراید

ورزون

وشروق و نصف این جهان چون شمال آن نیز بنظر آید فرح و مسرتی
دهد نماید که جانها مستبشر کردد و دلها چون کاشن ملکوت
مستنیر و البهاء علیک و علی کل عبد توجه الی الملکوت الحق و
ثبت علی العهد و نطق بالصدق و اقبل بکلیته الی الرب الکریم

هوالابهی یا من استنشق من هبوب الجنان
ان قارورة المکارث قد نطقت فی سیناء البیان بان فارسلنا
رائحتها بنبوة آدم فی مصب الآباد فادرکه الوجود وقال بالبشری
هذا غلام المیثاق قد اتی بالنبوة الاخری فی جنب البهاء وشروه
بثمن بخس دراهم معدودة فی ایام ما کسبون والبهاء
علیک و علی من اشتری هذا الغلام من هوذه الاخوان ع ع

جناب میرزا علی ان طیب علیه بهاء الله الابهی هوالابهی
ای ناظم الامانی نظمت چون عقد ثریا در این عنوان
درشتی فرد و قصیده غرا آمد چون فریدهٔ نورا جاوه بدیع کرد
چه کرستایش جمال قدم زبد و چه حد اسم اعظم دوحی لاحبائه الفدا

این مطلب از کجا است که بر کنت نام دوست ناجان و جانه
بذل کنم بر شاه دوست احسنت احسنت بران نام شیرین
سخن و شکرین سخن پیر دلستان تقدیر دا دیون
بلبل توحید زبان بکشا و پرده ملأ اعلی ساز کن و بآهنگ
ملکوت ابهی قصیده جدیده در ستایش شمس بیانشان و
در همان اثناء دناع ع هوالابهی
ای نهال بیهمال گلستان جانفشانی اگر ان گلزار ازدیده و
اصبار در پس پرده غیب پنهان شما الحمد که چون نونهال
دوجویبار شهود عزیز و چون ریاحین گلستان جوئیم
تر ابوئیم چه که ترنشان آن جان جوانان و نونهال
صدر خندان از گلستان پر ای نهال رونق ان گلستان
بنا و اطیار طیبان بوستان منشرکن بعنی ثمار مجزی
ان جوهر وجود و وجود مجرد در میان خلق بصوت شوق نا
شمع راد رجهان ناسوت روشن نادع ع

او د.

ای رضوان ثمرهٔ بهجت الله شما در شاخ دران گاخ از
از سر روان جویبار سهادت روئیده بدید و از فیض
سحاب رحمت پرورش یافته پر جمال سبز و خرم
گردید و پر گل و شکر نثر شوید و بار و رشوید و
میوهٔ تر و ثمر چون شهد و شکر بار آرید و کو هر کار
آرید نافع نابع اصلاح کرده و جزء طاق کل و خلف
حقیقت سلف قسم بمال قدم روحی لاحبائه الفداء
کمچون در کوکب نورانی از افق امکان طالع و لائح و در خشنده
گردید و آفاق را منور و روشن نماید و الهآء علیکم ع ع
۳۲ ج ۱ ۱۳۱۶ نترین جناب حاجی حسن علیه بهاء الله

الابهی هالاحظه نمایند هوالابهی

ای ناشر نفحات الله نامهای ملأ اعلی خطاب بنمائید در پ
بلند است کدای هوسمند خوشا بحال تو که زنده و خوشا
معرفت الله کشوده دیده ها معطر صبا های کاسو

از الطاف جمال ابهی دست کرمتی و طالبان روی در ربوبیت
سروست مینمائی از شملهٔ طور نصیب بردی چه که
لمعهٔ نور هدی مینمائی سمند همت در زیر لگام آوردی
و در میدان هدایت جولان میکنی اینست ثمرهٔ وجود
اینست حقیقت مقصود اینست موهبت کبری اینست
موهبت عظمی خوشا بحال تو خوش شا بحال تو فسوف یؤتیک
ربک بجنود الاسلام من الملکوت الابهی ان ربک لعلی صراط
مستقیم ع ع تبریز جناب مهندی بنور هدی
انا جهد حسن علیه بهآء الله الابهی هوالله
ای مهتز از نسیم حبیر کاش الی چون نافهٔ مشک جان بگشائی
مشام روحانیان معطر گردد و چون شمع ملکوت در جمع
ناسوت بفیض لاهوت برافروزی دیدهٔ روشن دلان
منور گردد نغمات طیور قدس در مسامع مرغان خاک ناپذیری
نماید و آیات ملکوت ابهی در انظار اهل حضیض اوج جلوه
نماید پس تو شکر کن جمال ابهی را که ترا از ارکان طیور
جنت فردوس با هنر آورد و با انوار شمس حقیقت شقاوت
فرمود در جنت عرفان داخل کرد و از سجن ابلیس بیرونش
نهاد از عین تسنیم نصیب بخشید و از چشمهٔ سلسبیل
بهره بخشید و این هذا لا من فضل ربک الکریم پس
بشکرانه این موهبت عظیم بنشر نفحات تبیان مشغول
گرد تا تأییدات ملکوت ابهی از جمیع جهات احاطه نماید
ع ع ارض با جناب خداداد پور جشید علیه بهآء الله
الابهی هوالله ای ثابت بر پیمان الهی
ای بسیار آستان خسروانی چون نگاشته بودی
خوانده شد خندان شدیم گریان شدیم هر دو از شادی
بود زیرا یاران فارسیان چنان از فرخنده گشتند که
اصلا یک دیگر را فراموش نموده اند و
از آلودگی پندارهای ستوران نادان پاک و آزاد شده اند

دستوران دانا شمع افکنند ومرغ خوشنوای کاشن جهن
رهبر راه هوشیدند ودرشنای جهان بارام جان پرد
باری امیدان نخویشید جهان بالاچنانست که هر پارسیان
آن کشور بدان کیهان کردند واخران آسمان باردان
جانشان شاد باد ع ع ارض باجناب اردشیر تمشید
علیه بهاء الله الابهی هوالابهی
ای عطار نفحه مشکبار برانطار نثار کن ونسیم جان پرور
از هبت عنایت مشتاق نما جمیع صبین را از فوح اکوش
رب کریم مشاهده کن ونجم بازغ را از مطلع آمال شارق
بین وازهر کاهنق نارغ شو سحاب رحمت در ترشح است
ودریای حقیقت در تموج نور تابیدار نمایان جمیع
آفاق منتشر ولی اصل منور محروم ومحجور وغیر مخبر
مادامکه نصرت صفا بعد صفت در نزول وجود بجود از
هر جهت در هجوم وهجوم بسرحان نمرانش مشهود ومعلوم

حیف

حیف صد حیف که امروز کان از بحر اطهر نیز محروم مالاحظه
در ارض با تماکه چند سنه قبل اهل طغیان چگونه سبیل را
بر اهل عرفان تنگ وقطع نموده او دند وافق ان از خرابی
بنیان ظلم مکدر گردید که هر شهر من نامو ش بود وهر بابی از
شدت حرقت پرجوش حال الاحظه نما که حال چگونه است
وصیت ونفوذ امرالله چسان عالم بین در جمیع جهات نافذ
وجمع منیر بکمال کیهان شارق کوکب بازغ امرالله ساطع
ونور جمال الامع اینست نصرت موعود در کتب ونبوات
با وجود این نفوس منتشر صفت بادیه کور فریاد این النور
مینمایند بگو هذا النصر هو النور وهذا هو الفیض الوفور
هذا هو الماء الطهر وهذا هو البر المجبور هذه هی الکاس التی
مزاجها کافور ویلکم ایتها المحرمون تعالکم ایتها المحجبون
ستعالکم ایتها الزائلون وهنالکم ایتها المتزلزلون وخسارتاً
لکم ایتها الناکثون وحجابا لکم ایتها المارقون نار موکرش شاعد

انا ق خادم میثاق کردی وداغ نفاق والبهآ علیک ع ع

ارض با مهر رشید جمشید اوست روشن و تابان

جانفزا روشن باد اوست درخشنده و تابان

ای خداوند این بندهٔ ستمند را در درگاه خداوندی بپذیر

نما واین افتادهٔ بیچاره را بلند و دانشمند فرما و اشرار دریابان

وجانش را همدم جبان بالا همراز سروش و هم آواز مرغ پرشور

تا چون پرندگان گلشن آسمانی بنالد و چون سرو آزاد در بیابان

خوش بپرواز بالد و آسایش یابد جانت شاد باد ع ع

ارض با مهربان پور خداداد علیک بهاء الله الابهی ع ع

ای بندهٔ الهی ابر رحمت یزدان بر تو سایه انداخت و دست عنایت بر تو نثار نمود و باران عنایت مبذول داشت آشیانی بگذاشتند و تو مرغ این آشیان گردیدی و گل این گلستان

پس بروی خوشی منشر نما و خوی خوش بنما و روی خوش برافروز

تا جان را بیالائی و گیهان را جانان باشی حضرت یزدان از تو خشنود

ودهش بیپایان والبهآ علیک ع ع

هوالابهی

ای بهرام سپهر بلند ستاره شناسان گویند بهرام اخترخاک

جوی است و نیز خو اینم آشکار گشت که خوش خوی و

مهرجوی و مشکبوی و مشک بوی است اگر کسی نگرود

در گلشن خوی یزدان باز کن و بجهان و گیهان مشک بیز شو

نار سنجیز جا شناسی و ساغر لبریز بادهٔ خجانه را بدست بگیری

و بخوبان میکدهٔ اسمان را سرمست کنی تا مریابد در این بزم

باد از زیر بم نوائی زند و کلباتک بلندی زند و سازی

ساز کند و تو از نم نبازد و چنان و چنا نم نبازد گردها

بنا کردد کهها مشتواشود مردها زنده گردد پژمردها تر و

تازه شود نادان آگاه گردد خفته بیدار شود بدخو خوشخو

شود زندخو مهربان گردد تاریک روشن شود گلخن گلشن

گردد خار گل شود خزان بهار گردد جانت خوش باد و دانت شاد

ای بندهٔ جمال قدم زبان بشکرانهٔ اسم اعظم بگشا که موفق
بزیارت عتبهٔ مقدسه روحی لترابه الفداء شدی و
مطاف الطاف را طواف نمودی و سبو برود و تر و ضهٔ
مقدسه را آبیاری فرمودی و منجذبات قدسش مشام
معطر نمودی حال با دماغی تر و مشامی معنبر شافی جدید
شده مراجعت بایران نما و یاران را تکبیر ابدع ابهی را تلقین
عبدالبهاء ابلاغ کن ای زائر مرکز تقدیس و روضهٔ فردوس
برین باید ما جمله جان بکوشیم و بجوشیم تا وحدت حقیقیه
در کینونات منعقده جلوه نماید یعنی کل بندهٔ یک درگاهیم و
پاسبان یک آستان باید وحدت اصلیه چنان جلوه نماید که
حکم یک بحر و یک شعاع و یک روح و یک نفس پیدا کنیم اگر
سرج متعدد است الحمد لله پرتو فیض از شمس واحده است
اجسام اگرچه مختلف است الحمد لله حیات بروح واحد دان

فیض

فیض قدم جمال ابهی از ملأ اعلی بارد الیوم نصرتی ندهد برای
مسیحای الهی اعظم از اتحاد و اتفاق نباشد و همچنین اصانتی
اعظم از اختلاف و شقاق نیست والله الذی لا اله الا
هو اگر اتفاق و یگانگی در میان نامحبان درجه چنان که
رضای جمال قدم است حاصل گردد کور اعظم تغییر نخشد
بلکه این حزب چون احزاب سابقه را شدید بلکه بکلی محو
گردد و همچنین باید بعون و عنایت الهیه بر هر تقدیس
و سادج تنزیه مبعوث شویم تا آیات مقدسه مجاری قلم
کردیم و بیانات و اخبار کور اعظم شویم این ممکن نیست
مگر آنکه دامن تقدیس را مطهر کنیم در دوری از خلق و امتزاج
نمائیم دیگر آنکه در میان کل احزاب چون آفتاب بدرخشیم
و در بین جمیع اقوام چون ماء الهی بر آلام اعم از دشمن حمایت
بر کشائیم و همچنین باید بجمیع احکام و تکالیف و فرائض جان
و دل قیام نمائیم و اتبعوا اوامر ربه حتی لنفسک صلوة

اس اساس امر الهی است وسبب روح وحیوة قلوب جهانی
اگر جمیع اخزان احاطه نماید چون بمنا جات در صارهٔ مشغول
کردم کل غموم زائل در روح وریحان حاصل گردد حال تو دست
دهد که وصف نتوانم وتعبیر ندانم وچون در کمال نشئه و
خضوع وخشوع در نماز بین یدی الله قیام نمائیم ومناجات
صلوة را بکمال رقت تلاوت نمائیم حالاوتی دهد که حاصل
گردد که جمیع وجود حیوة ابدیه حاصل کند والبهاء علی اهل البهاء
الذین یجرون احکام الله ویعبدون ربهم بالغدوة والآصال
ع ع هوالله یا من تمسک بحبل
المیثاق ذکری از سرکار خان نموده بودید نفحهٔ حدیقهٔ وردی
وذکریای یحیی بگوای سرور قبائل هرچند اینمقام در بین طوائف
وعشائر بلند وارجمند است ولی سروری قبائل آسمانی و
بزرگ طوائف روحانی مقامی دیگر وعزتی دیگر دارد این
بی آن ثمری ندارد جسم بی روح اثری نبخشد تن بی جوهر
ندارد

ندارد وشجر بی ثمر فائدهٔ نبخشد زیرا این عزت پایدار نه
واین عظمت واقتدار را بقا وثبوتی نیست پس اگر عزت
پایدار خواهی در ظل آیروردگار درآ واگر قوت واقتدار
جوئی در سایهٔ شجرهٔ طوبی وفا وی گزین اگر حامی وطائی
جوئی بپناه حق درآ اگر بزرگواری وجهان طلبی بر
سریر محبت الله جلوس کن اگر المیک قبائل آسمان آرزو
داری بندگی آستان کن تا سالکان بدیهٔ مشاهده نمائی
وتاجداری ممالک سرمدی جمیع آمال وآرزوها چه دهد
دنیا چه دراخرت میسر گردد ومقاصد حصول پذیرد
وخوشا حال سروری که پاسبان آستان حقند والبهاء
علیک ع ع هوالله
ای غافل قصیدهٔ غرّاء وغزل زیبای قدیم جمال ابهی احسنت
الف احسنت آفرین صد آفرین قصیدهٔ بندگ واصل
کمال روح وریحان از مضامین شکرین ومعانی شیرین حاصل

العظمى وسمع الخطاب ونظر الى منزل الكتاب واستنشق
نفحات الوحى وتجلى رب الارباب ومعزم الباب اى
رب ايده بتاييدك ووفقه بتوفيقاتك وانزل عليه رحمتك
واحيه بنفحات جنة وصلاتك ايرب وفق ابنه على قصدك
وترضى واسمع دعايك التى استمع له الملأ الاعلى ووفقه
على ما هو خير له فى الاخرة والاولى واشدد عضده بعونك
وصونك ياذا الفضل والعلى وسهل طريقه يارب الارض والسما
سبيله يا محبوبى لابى واحفظه فى صون حمايتك من هجوم
البلا واحرسه تحت لحاظ وفايتك وكلاءتك ياقيوم
الارض والسماء انك انت المقتدر العزيز الهيمن القيوم ع ع

هو الابهى

الهى الهى تتابعت المصايب
وتوالت النوائب واشتد احزان الاحباء واحاطت البأساء
والضراء احاطة انيجت بها الصدور وارتفعت بها الزفرات
واشتدت بها الحسرات منها مصيبة امتك التى آمنت بك
وبايا

وبايات واقتدت باشاراتها بنار محبتك وقربت بما
بمشاهدة آثارك وشغفت عليها بكأس مهيأ من عرفانك و
روت غلتها بعين تسنيم موهبتك وردت لوعتها بسلسبيل
عنايتك ثم توجهت الى باب احديتك وقصدت مقعد
الصدق فى جوار رحمتك اى رب انها كأس الغفران بفضلك
واحسانك واجرها فى دار بقولك واكرامك وادخلها فى
حظيرة الالطاف فى ظل سدرة فردانيتك واسقها كأس الوصال
بلطفك ورحمانيتك انك انت المقتدر الغفور وانك انت العزيز
المحبوب ع ع هو الابهى

اى يار ان حق ودوستان جمال الهى جناب ابن امير مرحوم بيا
شما مشغول وبذكر شما الوف نان بستايش كشايد كران
جمع پريشان روى بانانند وسودائيان موى دلبر يزدان
خريدار يوسف كنعانند وحيران شير شيرين آن نازنان
مزكوم راست كوئى دوده صدقه بروى دل عاشق بيدل ورى

Provided by the Afnan Library

وشیدائی و مهجوری و شاهدی و پرده نشینی چگونه در
ان کشور جمعشده و پرهوشی و مهجوری چگونه نزد یکم آید
سرمست بادهٔ الست پرشور و ولوله کرده و عاشقان
جمال ابهی پرشوق و شعله بقبل گلزار توحید و اغیر عزیز الدائم
و مطرب بزم تقدیس با نزانه بنهایت سرور کوبد که شوق و
شور این عاشقان بتدریج آشکار گردد و صهبای محبت الله
عنقریب بنشئه دیگر بنشئه دیرمستی مبدل گردد
و دیر اشتعال پرشعله شود عنقریب بلاحظه بیاشوب که
شعلهٔ شماخی بنای شوخی گذارد و اطراف و اکناف بنار
محبت الله بگذارد آتش بجزمن قلوب قضا زند جمیع
کشور را بنار عشق و نور عرفان گرمی و نورانی نماید مرکز
انشاء الله چنین است بلکه یقین است امر واضح و مبین است
قلوب یاران بهشت برین است عنقریب این شمع فروزان
در انجمن برافروزد و اتش محبت الله جهانی بسوزد و نسیم یاس

توحید

توحید بوزد والبهاء علیکم یا احبّاء الله ع ع هوالأبهی

یا من اناض سحائب رحمته علی اریاض الوجود من الغیب و
الشهود و خصّص اهل السجود فی الیوم المشهود بالورد المزید
والورد المورود اسئلک بنفحات جودک التی عطّرت مشام
کلّ موجود ان تصون هؤلاء الخاضعین فی حصون حمایتک یا
حیّ یا قیّوم ای رب اجعلهم لبحوث غیاض المیثاق و غیرث
ریاض الاشراق و جنّات حیاض الوفاق و طیور حدیقة
القدس و جنود ملکوت الروح و وفود جنّة الأبهی
و نجوم افق عنایتک الاعلی و امواج بحر رحمتک بین الوری
و ایات صحیفتک النوراء و بیّنات کتابک فی ملکوت الأسماء
و کلمات زبرک و الواح موهبتک فی الآخرة و الأولی حتّی
ینطقوا بثنائک بین الملأ الاعلی انّک انت المقتدر العزیز
الوهّاب ع ع هوالأبهی

یا من تمسّک بذیل المیثاق و راین عهد که انوار عهد شرق غرب

منوّر نموده و نسیم جانبخش مهب میثاق حیات ابدیه
باهل اشراق بخشیده و نفحات تقدیس مشام روحانیان را
معطّر فرموده اهل پیمان در نهایت سرور و طرب بذل و اصل
ایقان در غایت حبور و جذب پس ای ثابتان نور جمال
ابهی باید و مناجات کنید که ای بخشنده و دهنده
و مهربان شکرت را که شاه راه حقیقت نمودی و عنایت فرمودی
و صبح روشن طالع نمودی و فضای کلشن واسع بکبریا
در خلوت سرا انیسا منادی بخشیدی و بزم عهد الست آراستی
و ازدحام میثاق سرمست فرمودی و در زمرهٔ ثابتان این دور بدیع
محشور نمودی ای مهربان تو دلی مؤنس و همدم پیمان ای
یزدان تو ملجا و پناه راسخان ای مستان تو دلی مدهوش جانان
و منقطعان ذکر تو را ای یاران ع اضطراب شب و روز بقوت تأیید
حضرت مقصود باید محفل شور و سوز بپا نمائید و نغمهٔ
از صهبای میثاق مست و مدهوش نمائید حضرت اسم الله

علیه

علیه بهاء الله الابهی در قلوب قوم نموده بودند و نهایت
سرور و فرح از حالت اضطراب داشتند باری جمیع یاران
آن سامان را تکبیر برسانید و بگوئید ای ثابتان
بیمان دم غنیمت است و هنگام جولان در این
دشت چون نهیب و نعیق بلند است و گفتار بی
تمیز در گذر و سفر بسطوت شیر ژیان فرا رسید
و نهیب مرگ او را امان ندهد سرا لفانیه تشبث ننماید قولوا
له یا ایها الشر زلزل المنذب اخسأ فانا رغمانک و
لانکلم نائک اعرضت بعد ما اقررت و انکرت بعد ما اقررت
و البرهان ما صدد منک تبکیتا للزائغین و توهینا
للمبغضین تبالک و تعسا و سحقا لاصحاب السعیر ع

هو الابهی الهی الهی انت الذی
اجبیت قلوب الابرار بنسمات اسحار صباح المیثاق و
عطرت مشام الاحرار بنفحات ازهار ریاض العهد فی ایام

الاشراق انى ابتهل اليك وافتقر لديك ان تثبت
الاقدام على اقوم الصراط واعظم المنهاج وتوفيقهم لآلاء
الذين خرقوا اكمة الشبهات وابصروا الايات المحكمات و
شربوا كاوس الفيوضات من يد ساقى السنا بزخ فضل
التجليات وتلوا الكلمات التامات وناداوا باسم ربك
الاسماء الحسنى وجليل الصفات وهدوا الناس الى
المعين العذب الفرات اى ربنا انك انت الكريم وفقهم
على الفوز العظيم والفضل القديم انك انت الرحمن الرحيم

ع ع هو الابهى

انى يا الهى اتقرب اليك بمزيد وفقرى وذلى ومسكنتى
واقول ربى ربى عاملنى بفضلك العظيم وعفوك الوفير
وصفحك الشهير وغفرك القديم وانك بسابغ الرؤف
رحيم وانى يا الهى لواطئ بلسان فصيح واطافى عمل الابرار
فى ميدان وسيع فسيح لا اكاد ان اقوم بما وجب على من
الحامد

الى حامد والشكور والشاكر على ما آتيتنى من الفضل
والعطاء وانك يا الهى خلقت بقدرتك الميزان على
الاشياء اجتباء هديتهم الى عين سلسبيل الولاء وفتحت
ابصارهم بنور الهدى وجبلتهم بمعادن التقوى و
شارق انوارك الاولى وجعلتهم كالنجوم زهرا فى
الليلة الدهماء ونشرت انوار الحق فى الاقاليم
المظلمة وبهم فجرت ينابيع الحكمة وبهم كشفت الغمة
واظهرت النعمة وازلت التهمة وبسطت الرحمة وبذلك
المخذول ازلت الضغينة لك الحمد على هذا الفضل العظيم
ولك الشكر على هذا الفيض الجديد ايرتاب تهدى الآلاء
الروحانيين ووفق الآلاء الشابتين واعل كلمة الآلاء
الراسخين على ميثاقك القديم وعهدك المتين ايرتاب
نور هذه الوجوه النضرة باشتراسا طنز ولكونك
الابهى وعطر اردمنذ هذه النفوس الزكية بنفحة

عطرية منتشرة من رياض ملكك الأعلى واشرح صدري بحبك
الألطاف في كل الأماكن واجعلهم مني في الأمام
في كل الحالات انك انت المتضرع
الهي الهي استغفرك عن كل الشؤن الا العبودية
لعتبتك السامية وانيرة عن ذكر وثنآء الا التجرد
في حضرتك الرحمانية والتجرد عن كل قبيح الا وداء الذلة
والانكسار الى فنآء احديتك الربانية وافرد من كل ما
الا الوفود على ساحة بوبيتك العمدانية فوعزتك
ان حلاوة العبودية ترزقني روحي وبنفحات العبودية
تنشرح صدري وتنشرح كينونتي وطيب ثنآء عبوديتك
ينور قلبي وتجلي عيني وبشعاع مشاهدتك شفآء
علتي ودواء غلتي وبرد لوعتي انسي يا الهي في هذا
البرزخ المزاج واسقني من هذا المآء العذب الثاج
وادخلني في هذا المدخل الصدق وندرني هذا المقام
المجيد

المجيد وانلني هذه الكاس الطافحة بالمآء المسكوب و
اودعه في زجاج فؤادي وهذا المصباح الفائض باشعة
ساطع النور وقوني على خدمة امرك يا رب الغفور
واقبل عبوديتي في ساحة قدس احديتك يا مجلي الطور
ووفقني ان اشرطها يا سلطان القدم وزدني
بصيرة دينك في شرق الارض ومغربها يا مالك يوم الدين
اسئلك بكتابك المسطور ورقك المنشور وسترك
المستور ودرك المصون ان تجعلني ثابتا على عبوديتك
يا رب الغفور وانك انت المقتدر على ما تشآء وانك انت
الرحمن الرحيم يا من نادى بالميثاق في قطب الآفاق
ان عبد بفاطر كتاب اندر وصريح آيات كتاب عهد
مبين واضح آيات الله وجميع مؤمنين ومؤمنين ثابتين
راسخين بر عهد ومیثاق الهی نباید تجاوز از بیان صریح
ان عبد وتفسیر واضح ان وفق نیابند وهر کس تجاوز

نماید مناسبت رأی خویش نموده است این عبد میگوید
معنای حقیقی و حقیقت معانی و سر اسرار این آیات
و کلمات و ابیات عبودیت آستان مقدس جمال
ابهی است و حریت و فنا و اضمحلال در عتبه
مبارکه و هذا ناج الوهاج و اکلیل الجلیل و افتخر به
فی ملکوت السموات و الارض و انا هو یا ملأ المقربین
و لیس لأحد ان یفتخر بغیر هذا و هذا هو الحق المبین
ای منادی بذکر حق مبین منصوص مفسر کلمات است
این عبد از جمیع حامد و نعوت و اسماء و صفات و
فضائل و خصائل و مدائح و نعائت دگذار و اسم و رسم
و حقیقت و هویت من عبودیت جمال ابهی و حق
از ظل و اشراق هر دو دگذار چنانچه میفرماید این
فمالک غرس کن در ارض دل پس مقدس دار شش از اشراق
ظل ع ع

هو الابهی

ای دوستان حقیقی جمال قدم انوار ملکوت ابهی آفاق و عالم را
روشن نموده و شرق و غرب را دشت کامران دگر کرده
باوج حقیقت شبه بیورد امر الی بنور حضرت احدیت
نموده و شمشمه یزدان اعظم ابهی انا لیم شرق و اشراق
و سهیم شرق کرده شب تاریک را مهبط نموده و خطه امریا
منور کرده و نفحات قدسش مشام اروپ را معطر نموده
باران عرفانش بر کل آفاق لیم بارید و ریاح لواقح ربیع بدیع
بر بسیط زمین وزید نعره یا بهاء الابهی است کر و قطعه
امریک بلند شده است و فریاد یا من یظهره الله است
که خطه ناجیک را بحرکت آورده نور میثاقی است که
بر آفاق تابیده شعله اشراقی است که بر سبع طباق زده
آیات عبودیت عتبه مقدسه است که جهان را احاطه
نموده و بینات رقیت آستان احدیت است که کیها نرا
تحریر شرموده وقت جذب و شور است و هنگام

فرح وسرور کرجنود ملأ اعلی رویوم است وجوش
ملکوت ابهی درجوش ومخروش تاعید اعظم است
کرهردم موفر وبهجتم است ونصرت اسم اعظم است که
درهرنفس فاتح فاتح باهل عالم است بشکرانه قیام نمایید
کرانه است ع ع هوالابهی
الحمدلله الذی ابدع کوره العظیم بالمیثاق الشدید وخصص
ظهوره الجلیل بالعهد المبین فشرق فی ظل شجرة الانیسا و
نادی باثر من قبله الاعلی واستمع ذلک الندآء اذان ملأ
الانشآء فتهللت وجوه اهل الملکوت الابهی وطرفت قلوب
اهل الملأ الاعلی واطلق الالسن بالدعآء وتضرعوا بالثنآء
علی ربهم رب السموات العلی فقالوا سبحان ربنا الابهی
بما اخذ المهد فی عالم الذر الاولی وتبارک اسمه فی الشجرة
الاخری ثم اعتبروا وجوه اهل البغضآء ودموعهم تنزوا
وانکسر ظهر الالآء والعزی وتزلزلت ارکان مبانی مبانی

الرابعة

الرابعة الاخری ضوضآء یرون الحضیض الادنی ونعیق
الغراب فی قامة الخلال والعهر وطارت طیور الویل
فی ظلمات وهامهم الدهماء فوقعوا فی وهاد الذلة
الکبری وخسئوا وخسرت صفقتهم وهادت بحث
تجارتهم وجعلهم الله عبرة لاولی الابصار و
التقیة والثنآء علی من طرز دیباجة الانشآء بالکلم
السلیا ورفع رایة العلیاء علی العشر الخضرآء ونطق
بذکر ربه الابهی فی الواح شتی الدرة البیضاء والیتیمة
المصمآء والخریدة النوراء العلیا الاعلی وعلی فروعه
الجلیلة الثامنة علی المیثاق فی یوم الفراق وعلی من
اتبعه الی الیوم المآب ع ع هوالابهی
ای حبیب ازاز توحید واشراق تفرید بشرق وغرب
روشن نموده وسراج وهاج میثاق آفاق را منور کرده
امواج بحر ملکوت سواحل وجود را غرقه نموده وسحاب الطاف

برجمیع اطراف فائض گشته عنقریب عالم امکان بزدان در تلاطم
امکان موج زند و بحر مبین عرفان ذریه پروردگار را فرو نگیرد و
خاموش نماند و آتش ملکوت ابهی در مشارق و مغارب افئده شعله
شود و سرمای سردسیر ضغینه و بغضا بکلی زائل گردد و نسیم
اسیر بصر ضعیف کردند و از شعاع آفتاب جهد ضریر شوند
ای حبیب در خصوص یحیی مرقوم نموده بودند هیچ تصور
نموده بودید که عبدالبهاء غافل از وساوس دشمن است
لهذا چند بیت پیش مکتوب بجهة مرقوم گشت سواد آن در
جواب ارسال میشود ملاحظه فرمائید لنتیقن ان عبدالبهاء
حامله عظیم و صبره شدید و اذا جاء الامر یطوق و یقوم و ما
هذا هو الحق و ما بعد الحق الا الضلال ای حبیب چنان
فرهاد میثاق برادر کوشکر کنا غضین شنوا کرده و چنان در انجمن
ثابتین برافروزد که چشم کور ناکثین بینا شود و البهاء علی کل
ثابت علی میثاق ربک العظیم ع ع هوالله

ای یاران الهی و ای دوستان حقیقی جمع میثاق چنان اتفاق
و اتحاد نمود و روحانیان بکمال روح و ریحان دست بشکرانه
گشودند و بیم و قهر منایت روشن کشتند و بوجد و اهتزاز در
دیده منوره نمودند و در نشر نوی گلستان حقیقی کوشیدند
و در اعلاء کلمة الله سعی بلیغ نمودند و بجنود ملکوت ابهی مؤید
گردیدند و بصیوت الاعلی مسرور شدند و مجذوب کروبیان
و ظلمت پرست و خفاش سیرت از نور این جمع نورانی افسرده
و پژمرده گشتند و مریض بحر خویش و باکوشش ظاهره و مبدد
و پاکیزه گردیدند و مسرور تر گشودند که این جمع اشراق ندارد
و این نور میثاق فانوس بیاراید ظلمت خوشتر است و موقت
بهتر آفتاب حقیقت غریب نبود و نیر اعظم افول نکرد
لیل الیل آمد و شب پر تعب کشت ظالم الحاطه نمود دیگر
نامهٔ ارسال شب تاریکست و ظلمت محیط بدیده و نزدیک پس
شب رود و باید بنفوس میثاق زد خواست و بقوت شهاب آفاق را

ظلمانی نمود چون از هر جهت عرصه بنور دمدمه ظنون واوهام
ترویج کرد نکوکب عهد پرتوی بر اشراقه نمود کرم تنزل وفاق
وهمتهم کشند وعلم میثاق در قطب آفاق بلند شد ع ع

هو الابهی

یا من یسعی بفضل الحق انا نرجو الله علیك سحاب الفضل و
العطاء وکشف بك عن اعین المحتجبین الغطاء وایدك بجنود
من الملأ الأعلی سبحان من کشف الغطاء وتجلی سبحان من اشرقت
الأرض واضائت السماء سبحان من انشأ الخلق الجدید واحی
الموتی سبحان من حشر الخلق ونشر الوری سبحان من وضع
الصراط ووضع المیزان وحاسب من فی الوجود فی یوم القیامة
الکبری سبحان من اختار الخالصین فی جواره وهیئة العظمی
سبحان من ادخل الموحدین فی الجنة المأوی سبحان من نجی
المخلصین فی نار الخلد سبحان من اورد الزقین موارد المتقین
سبحان من انقذ المؤمنین صدید الغوایة والضلالة والعمی

سبحان من اخذ المشتاقین فی الحدیقة الغراء سبحان من
عذب المبغضین فی جحیم البغضاء سبحان من ارتاح الصادقین
بالشفاء سبحان من ابی الکاذبین بالخزی فی مجامع الهدی
سبحان من سطع ولمع واشرق من المرکز الأعلی سبحان من فاض
غمام رحمته علی الوری سبحان من رتب الوجود بترتیب الروحانیین
اهل العلیین من ملکوت اوفی سبحان من احیی الوجود
بنفحات اهل السجود فی النشئة الأولی سبحان من نور
الأرجاء واضاء الأنحاء وعطر الآفاق وعم الأشراق وخیم
الأحداق ونفخ روح الحیوة فی هیاکل الأکوان بحب ووفاق
ورتق الوجود بفیض الجود فاق الیه المساق وایده الفاروق
شید البنیان المرصوص بنور جدید من قوة المیثاق وجعل
الثابتین فرحین بما انامهم وطمئنین بفضل مولیهم وانامهم
علی المنزلین قیام الآماق سبحان من زین فی نقاب الجلال
وتجلب بطل الغیاب فی غرفة ملکوته الغائبة عن الأحداق

سبحان

سبحان من ادام فيض جوده واستمر جريه ملكوته ودام
اشراقه واستدام سطوع انواره من افق الغيب على اهل
الوفاق هو الابهى
الهى الهى تالله ظهورك الاعظم فى آفاق آياتك وتمركزت
بجمال سبحانك الاكرم فى ملكوت بيناتك عميت عين لم ترآثار
قدرتك التى احاطت الآفاق وصمت آذان لم تسمع ندائك
فى اليوم الموعود وخسرت صفقتهم عن الورد المورود وحرمت
المقلة العمياء عن الشاهدة الشهود وخابت الاذن الصماء
عن لذة الاصغاء لكلماتك العليا والرموز الآيات كتابك
المبين السر الاسنى اى رب لك الشكر اسمعتنا النداء
ووفقتنا على الاصغاء واطعمتنا الغذاء والآلاء بشرتنا
يوم اللقاء من حزن القصر والهوى ومددتنا الى السبيل التقى
ونورت ابصارنا بنور الهدى وشرحت صدورنا بالغبطة
آياتك الكبرى وفرحت قلوبنا ببشارات السر وشددت

ازرنا

ازرنا بجنود ملكوتك الابهى وقويت ظهرنا بفريق من
ملئكة جبروتك الاعلى حتى ملأ الآفاق صيت ظهورك
واحاط السبع الطباق آثار شهودك اى رب لك
الحمد على ذلك ايد عبدك الذى توجه اليك وتشبث
بحبلك وتمسك بذيلك على الجذب وترضح الاعزة
والاولياء انك انت الكريم الرحيم ع حضرت شهيد ابن
شهيد عليه بهاء الله الابهى در جمع روحانى الوت كيد

در جمع روحانى قرائت شود هو الابهى
اى عاشقان روى حق دوستان راستان بايد جمعى
شايد كه دران جامع وحافل بذكر دلكش وتلاوت
وترتيل آيات وآثار جمال مبارك روحى لاحبائه الفدا
مشغول وبمالوف كردند وانوار ملكوت ابهى بر دلها
اعلى بران جامع فرود تا بدان محافل مشاركت اذكار
كرده اعلى تعيين ومقرر كرديده است كه بايد در جميع

مدن و قری تأسیس شود و چون تقرر یابد جامع
خصوصی منسوخ شود ولی چون حال جامع عمومی
در بلاد مؤسس نه چه کر سبب هیجان اشرار و نفرت قجار
کرد لهذا محافل خصوصی کرعایه نفوس حاضره مطابق عدد
اسم مقدس اعظم است اگر تأسیس کردد لابأس فیه و
مقصود از این آنست که در این جامع جمع کثیر حاضر نکردد
که بادی جزع و فزع و شیون تجلا کردد و این جامع روحانی
در نهایت تنزیه و تقدیس ترتیب یابد تا از خطرات دارض
و هوایش نفحات قدس استشمام کردد و جمال قدم نظر عنایت
امریه فرمودند که در بلاد حال بیش از عدد اسم اعظم احبا
در جائی اجتماع ننمایند موافق حکمت است مقصود اینست
که در شریعت الهیه محل عبادت و مجمع تلاوت خصوصی
مشروع الاذکار است و بس و اوناس جمیع جوامع و محافل
عباد شیراست ولی محافل معارف و جوامع خیریه و جامع

شوریه

شوریه و حاضرنا نفرنیز جائز بلکه لازم ولی حال نظر بحکمت
کل از هجوم و خلل نه امذا باید حال تابع و حاکم کفایت کرده
نمره اول این جامع جمیع حضرات اهل البهاء باید تکمیل نمایند
و احبای الهی باید بجهت مواد تربیه این جمع بشر امکان معاونت
نمایند انشاء الله مشرق الاذکار در بنا باید عظمت و جلال
تأسیس شود اونفقات این موقت مذموم کردد و البهاء علیکم
یا احبآء الله بواسطه حضرت شهید علیه بهآء الله الابهی
نمره اول هر انسان فوز بلقآء الحق جل جلاله الابهی ملاحظه نمایند
یا احبآء الله و اصغا نمایند جوامع المذکوره و صوامع البلاد
الاعلی یصلون و یثنون علی عامل الاذکار التی ینفع منها
امواج التهلیل و التسبیح فی الملکوت الادنی فبهذا یتأیدون
اقتم بصبح الجبین و النور المبین و الاخلق السیرات عامل الناموس

اذا ما بقت جامع الاصوت علی التعلم البلیغ اضعف

مرآنا مرتبه فاطمه مزمور ملاء الاعلی و حنانک الملکوت الابهی

كلما ازدادت صفاء زادت انطباعا صيتوا بنا صيتوا بنا نجمع في ظل
راية الحق ونجتمع في ظل سدرة الله التي نطقت باسرى لعمر كرمانه
لستم عظيم عندكم الكريم اذا كان النجم مثله الحب الخالص نحو
من لنا في بحر الملكوت وسلك عن الدراري الذين كالنجوم
والنجوم مهتدون والبهاء عليكم من الحي القيوم ع ع بواسطة
حضرت شهيد ابن شهيد عليه بهاء الله الابهى نورة ثالث هر الله
ارض خا الجناء الهي عليهم بهاء الله الابهى ما لحظة ناظر
اللهم يا خالق الاصباح ومجري الرواح في ادراج الاشباح
منعش القلوب من ادراج راح الفلاح التي ترتاد وتغدو
كزجاجة فيها مصباح اسئلك بصبح توحيدك الذي اشرق
ولاح واضاء وباح بنور تفريدك وسر تجريدك عن الامثال
والاشباه ان تجمعهم شمل هذا الجمع في ظل شجرة وصدانيتك و
تلم شعث هذا الحزب تحت كلمة فردانيتك وتجمعهم ايد الله تحت
وسمة قيوميتك وشملة زوانيتك ولسنة سطعت نور الله

ملكتان

ما ملكتان اي رب اجمع كل المنتشر وحد كل المكثر والتي
كل منفرق واجمع اجتنات في مجامل الذكر والثناء و
ادخل رفاقك في مجامع النور والبهاء واجعلهم ارضة
واحدة ناطقة بحامدك ومحمودك بين ملأ الانشاء
ثابتة على عهودك بين الملا خاضعة خاشعة صادعة
فانية منضرعة الى ملكوتك الابهى مبتهلة الى افقك
الاعلى ايدت من ضعفاء ايدنا بقوتك وفقراء اغنا
بهبتك واذلاء اعززنا باسباب احديتك في ظل كلمتك
انك انت الكريم الرحيم الوهاب ع ع بواسطة حضرت
شهيد ابن شهيد عليه بهاء الله الابهى نورة ثالث هر الله
ارض خا الجناء الهي عليهم بهاء الله الابهى ما لحظة ناظر
الهي الهي (هو الابهى) الحمد لله الذي تجلى وكشف الغطاء وهتك الاستار
بغلبة الاسرار وفاض بالانوار وطوى السماء وزلزل
القرار ونشر الاموات وحشر الرواح ووضع الميزان

ومدّ الصراط وستر الميزان وازلفت الجنان وقام القيامة
الكبرى وطال الثانية العظمى وحاسب كل نفس بما كسبت
احسنت اواسأت ومنهم من اقبل ومنهم من ادبر تكبر
وتجبر ومنهم من اصدق ومنهم من اعرض وكذب فاما
من خفت منه الميزان القى فى قعر النيران واما من ثقل
منه القسطاس فتحت عليه ابواب الجنان فصرفت فى
نعيم وفرق فى سواء الجحيم يصارفا هذا عذاب اليم
ثم انبت شجرة انيسا وغرس سدرة طوبى وجمع ما شا
واخذ عهدا وثيقا وميثاقا غليظا وبين امر المسود
المسطور فى الرق المنشور وعين المرموز فى اللوح
المحفوظ الناسخ لكل الصحف والالواح اذا لم نطابقه من
حيث الاوامر والاحكام واظهر مركز العبودية الكبرى و
الرقيمة العظمى وامر الكل بالتوجه اليه والرجوع عليه
هو المبين الوحيد والمصدر الفريد والمرجع الحميد و

الواثف

الواثف على اسرار كتاب الله العزيز الحميد هذا الاظهر
الأمحان واستوت ميزان الانشاء ونزلت الأركان
وظهرت فترة سنة الشداد ومن الناس من اعرض وجهه
ومنهم من تقبل وجهه ومنهم من ثبت وثبت ومنهم من
تزلزل وكث فاما الثابتون هم الفائزون واما المزلزلون
لنى سكرات الموهم يتيهون كالاسوف تعلمون ع ع
رب ايد هذا الجمع على اوصالك وانشرهم فيك انك القدس
فى الأفاق وثبت بهم الأقدام على صراطك المستقيم
فان الشبهات شاعت وذاعت فى كل الجهات و
جنود الارتياب قد نشرت فى كل الأكناف رب احفظ
سفينة امرك عن زوابع الزلزال واحرس حصن عهدك
عن هجوم افواج الأخذ انك انت الحافظ المقتدر
العزيز الجبار ع ع بواسطة حضرت شهيد ابن شهيد
عليهما بهاء الله الأبهى نمرة رابع هو الله ارض ما احبا والى

علیهم بهآء الله الابهی ملاحظه نمایند هوالابهی

اللهم تشاهد وتری من ملکوتک الابهی وحدتی وغربتی وکربتی ومصیبتی وبلائی وتسمع حنینی وانینی وتحیط ببکائی وتبصر من الافق الاعلی کینونتی وحنینی الهی

وقیل العدی من کل الاقطار ای ربّ عسر واعلی کل یسیر وبعدوا عنی کل قریب وکدروا علی کل صاف وسترواعن اعین الناس کل واضح وشتتوا علیهم کل لائح ورموني بسهام وجفوني بسنان واسنهدفوني بالنبال وشغفوني بالنضال ودمدموا علی بزمزم الرعود فی الاصفاد وانی مع ذلک صبرت وحملت وتوکلت علیک وسکت فلما وجدوني حلیما واوجسوني سلیما هجموا هجیم العناة وهاجموا مهاجمة الکماة ظنا باهتم یقتدرون ان یبدلوا النور بالظلمات ویسترواعین الشمس بحمأ مسنون من المعزیات ای ربّ شیّد بنیان بادک

واشدد

واشدد ازرحمآء میثاقک ونوّر وجوه مبشری عهدک واشرح صدور مبلغی آیاتک واجعل افئدة الموحدین منجذبة الیهم وقلوب الطالبین هوی الیهم وافتح علی وجوههم ابواب الفتوح واظهرهم علی کل الملل والشعوب لنعاوکلمة توحیدک وتشرق انوار شمس المیثاق انک انت المقتدر والمقدر العزیز الوهاب

بواسطه حضرت شهیدبن شهید علیهما بهآء الله الابهی عرضه داشتند

ارض خا احتکم الفرقان علیهم بهآء الله الابهی ملاحظه نمایند هوالابهی

هوالابهی قال الله تعالی واعتصموا بحبل الله جمیعا

اعلموا یا احبآء الله واصفیآئه وصفوته وخیرة خلقه ان الاعتصام شدة التمسک والتشبث بوجه لا یحجب الارتفاع والاضلال ویمنع الانفصام من المعتصم بالعصم حتی یحقق الاتصال بدرجة لا یبغی الوهن حال والتهاون محال وذقنی الله وایاکم هذا الاعتصام البدیع الذی لا انفصال

واما الحبل الوثيق المتين هو الميثاق المبين والعهد القديم
ووصية الله العلي العظيم الذي اخذه في ذر البقاء في ظل
شجرة انيسا وذكره في كلام المكنون وسفره المخزون و
لوحه المحفوظ واسر هذا العهد المعهود وعقد هذا اللؤلؤ
العقود على المنوال المرصوص كما به الناطق الامين الناسخ
لكل الزبر والالواح التي تعارضت في الاحكام والاثار فان
الموحدين الخالصين له الدين لابد لهم من حجة جامعة
وكلمة واحدة موحدة وحصن حصين وكهف منيع وملاذ
رفيع وسور متين وملجا امين اذا اووا اليه وسعوا اليه
امنوا من الداهية الدهماء والغارة الشعواء والرجفة العظمى
والصدمة الكبرى وان الى ربك الرجعى وهذه الاية لها معان
شتى وحقائق راسخة في صدور اولى النهى فاما انا اذكر المعنى
الاصلي النزول والمورد الفطري الورود فانه الحقيقة المقصود
والمعنى الذي لا يسع لاحد انكاره وشهوده قوله جميعا اي حتى
لا يتباعد

لا يتباعد احد ولا يتاخر نفس عن هذا الورد المورود و
المعين العذب البارد لكل ظمان ودود الطالب للرشد المرشد
وبالجملة ان الحضرة الرحمانية الرحمانية والحقيقة الفردانية
والذات الربانية يخاطب عباده الابرار وارقاء الاحرار
الذين طابت سيرتهم وحسنت سريرتهم وصفت
حقيقتهم وانشرحت صدورهم وكملت نفوسهم وانقطعت
الى الله ارواحهم وزادت افراحهم وانجلت ابصارهم و
طابت اسرارهم ويقول لهم اعتصموا بحبل المتين وميثاقه
المبين وعروته الوثقى والسبب الاوفى والواسطة العظمى
والوسيلة الكبرى حتى تامنوا من شرور النفس والهوى و
مهاوي السقوط الى المدركات السفلى والهبوط في وهدة
الغفلة والعمى ان هذا هو الامر الواضح اللائح الذي لا يشينه
امتراء واذا تمسكتم به واعتصمتم بحبله وتعلقتم باهداب
رداء الكبرياء عند ذلك ينور وجهكم امام مشاهد الكبرياء

Provided by the Afnan Library

وتعلو كلمتكم العليا بين الورى جنود الملكوت الابهى وينصركم
كتابه انا نحن الاعلى ان في هذا التعبير لعبرة لاولى الالباب فسبحان ربك الابهى
بواسطه حضرت شهيد ابن شهيد عليه بهاء الابهى نمره سادس
هوالله ارضها احبای الهی علیهم بهاء الله الابهی هوالابهی
ای یاران معنوی ظهور نور قدیم وحی مانند فیض سحاب رحیم شامل است وتوفیق
جامع ظل ظلیل است وحبل مجید کهف متین است وکرمش
ناجمع پریشان در سایه عنایتش چون نونهالان جان در ریاض سلک
وعقد اجتماع نمایند وصدمه تفریق بکلمه توحید تبدیل گردد
واطراف تشتیت بموهبت تالیف تخصیص شود ولی هاندر جویان
دائما تشتیت وتفریق اغنام الهی خواهند ویرشاذ حرب وحی
طلبند چه که ناس اغنام محتمی ودر نظر راعی حقیقی محفوظ ومصون
ومتمتع ثمری از برای هرهابه جوزه وفائده بجهنم هرهاجم
نیست چون تفرقه کنند نهوسان میدان یابند وهریک
چون غضنفر خونخوار شوند وبآرزوی خویش رسند پس الجم
سبب

سبب جمعیت علت صون وحفظ گردد وانچه علت تفریق
سبب ضرر وحیف شود مقصود اینست که احبای الهی
انچه التیام بیشتر یابند شمشان افزونتر گردد وعشان
آموخته تر شود معینشان کوارا تر گردد ونور مبینشان
درخشنده تر شود چه که هر یک ممد دیگری و در جمیع امور
وشئونات ومقاصد جمع حب محض وایتلاف صرف باشد ولا
مضرت حاصل شود ونفرق بتهجر بحشر وفضیحت برعکس گردد
نفس اسباب الفت علت کلفت شود ع ربت وقنی
عبادك المضطرین بین یدیك المضطرین الیك علی الاتحاد و
الاتفاق والاتحاد والاستبشار حتی یذکروك فی آناء اللیل والنهار
ویتلوا ایاتك ویرتلوا کلماتك ویشوقوا الی خطرة قدسك ویتوجهوا
الی مشاهد کبریائك ارئت یسر آماالهم وانشرح اندرهم سورة
المیثاق واجعل صائرهم وسترائرهم مواهب نور الامکان انك انت
حاکم یوم الطلاق ع بواسطه حضرت شهید ابن شهید علیهما بهاء الله

الأبهى نمرهٔ سابع هوالله ارض خا احبای الهی علیهم بهآء الله

الأبهی ملاحظه نمایند هوالأبهی

ای حضرت احدیت یزدان معشوق دلجو یزدان محبوب خوش خو یزدان

مهربان دلسوز یزدان جمال منجذب فرید یزدان صفت رحمانیت الیله

وتربیت الوهیت الیله بری پرورده انواع لطف وعنایت الیله

ودرین شب نیسان رحمت الیله دوانه آسا آهو ترصد ناز و تعمد

بری پرورش الیله ومظاهر احسان بیایان سیوردی دیو

جمع پریشانی دکروه بی سرو سامانی زیر جناح پرفلاح حضرت رحمانیت

مستظل وکافه اسما وصفات وکمالات الیله اشراق وتجلی الیله

تا حقیقت انسانیه مرکز سنوحات رحمانیه اولوب عالم

بشریتی تزیین ایدن خصائل وفضائل معنویه الیله لم یزلی او

الطاف بیپایان وعنایت غیر متناهی انوده وب دام هوی و

هوسه کرفتار ومانند بوم بدکردار بوخرابزار ودنیای مردار

ده مفتون اولدق بلکه مجنون اولدق تا عشر وایا اولی الأبصار

ع ع مهربان رحمانم توفیق وفدر رفیق ودرهر اولمیخ جمد

بشر وسعی مرغ زبال دیر نه ثمر ایراشایدر وعاقبت خائب

اولور وخاسر اولور تائب اولور برعاجز ناصر رضعیف

نحیف فقیر زحیر زیشر فریاد مرحمت عون وعنایتی بزه دهی

الیله صون وحمایتی بزه حضرتحسین عالم الکریله ع ع

یارب بوجمع شمع آسا یاتوب شعاعسی نشر محبت منتشر

وظلمات دیجوری تجلی نور ظهور مصباح الیله بو محفلی

یارب مرکز فضائل الیله وبو انجمنی یارحمان مطلع احسان

الیله ع ع بواسطه حضرت شهیدان پشهید علیهم بهآء الله

الأبهی نمرهٔ ثامن ارض خا احبای الهی علیهم بهآء الله

الأبهی ملاحظه نمایند هوالأبهی

یا احبآء الله واولیآئه ان الله الحق ان الشمس قد کورت و

ان النجوم انتثرت وان السمآء انفطرت وان الأرض قد زلزلت

وان الجبال قد نسفت وان اعجاز النخل انقعرت وان البحار قد

سحرت يوم اشرقت الارض بنورربها واضاءت وارعدت
السما وابرقت وفاضت بالماء المهر واماضت وظهر النور
النور المبين ولاح صبح الحين وسطع البدر المنير وانكشف
حجاب الخفاء عن الاصل القديم وبرز السر العظيم وشاع
وذاع آثار ربك الرحيم ذى الفضل الجليل ويل للمكذبين ريعسا
للغافلين وذلا للمارقين الذين كذبوا بايات الله وانكروا بسلطان الله
واشركوا بحبل الله وجاحدوا برهان الله اولئك لفى ضلال
مبين وانكم يا احبآء الله وامنآئه فاشكروا على ما جعلكم تحت
لوائه واكمل عليكم نعمه وآلآئه وافاض عليكم من غرائب واخرجكم
من الظلمات الى اصباح الانوار والبهآء على كل ثابت ذى استقرار
بواسطة حضرت شهيد ابن شهيد عليهما بهآء الله الابهى ثم روحى
هو الله ارفع يا احبآء الهى علم بهآء الله الابهى هو الابهى
اللهم يا الهى وسيدى ومقصودى انك تعلم فرط تعلقى و
شدة حبى وعظيم غرامى وكثرة ولوعى بعبادك الذين تجرعوا
عن

من كاس عرفانك وسكروا من سلاف احسانك واستهدفوا
سهام البلآء فى سبيلك ورضوا باشد الاذلآء فى محبتك وداقوا
مر الردى فى ابتغاء امرك واحتملوا الشاق فى اعلاء ذكرك وصبروا
على شمائت الاعدا فى القبول والوثاق فى اعلان ظهورك واصطبروا
على غواة الفساد وقاد العضاة فى اثبات دينك وتجلدوا عند
الاستعراض فى محور البلوى فى نشر آياتك وبشروا على عهدك و
ميثاقك اى رب ايدهم بايديات غيبك وحيك ووفقهم
بتوفيقات ملكوت قدرتك واشرح صدورهم فى مشارق الارض و
مغاربها بقوتك وروح اعمالهم فى الآفاق بقدرتك وانر
مصباحهم فى زجاجة الامكان بنورك وفجر ينابيعهم بمياه
عرفانك ونور وجوههم بنضرة رحمانيتك وسرقلوبهم بملاحظة
ايات وحدانيتك واجعلهم مرايات الكبرى ومجالى الفاطعة
بين الورى انك انت الفعال المختار وانهم ايها المضطربين بالظلى
الاشواق والناظرين الى ملكوت ربك الميثاق احسنت احسنت

بما شتم وصبر تم وتجلدتم وتوكلتم وناسيتم وشاسيتم وشكرتم
واجرتم واسئل الله ان يمدكم وينصركم ويخذل اعدائكم
وينشر آثاركم ويجعل لكم لسان صدق في الآخرين ستوفون اجوركم
امواج بحر الرحمة وتخوضون بسائم الرأفة وتحدون سوغ النعمة
وسطوع النعمة وهبوب النسمة وبزوغ النجمة وشيوع النور
وتلألؤ الدر المخزون وهتك الأستار وخلع العذار ظهور
الأسرار وطلوع الأنوار هنالك يفرح الثابتون وينسر المخبتون
ويغبط المنزلون ويخيب آمال المنزوين ويهلك المتاقصون
المضطربون ع ع جناب آقا معلم عليه بهاء الله الابهى هوالله ابهى
اى بنده الهى انچه بعزيزى هوشمند مرقوم نموده بوديد ملاحظه
كرديد لهذا بجواب مرقوم ميشود اهل بها بايد مظاهر عصمت
كبرى وعفت عظمى باشند در خصوص الهيه مرقوم ومضمون
آيه بفارسى چنين است كه اكر در آب جمال بابديه جمال ايشان
بكذرند ابدا نظر شان بان سمت نيفتد مقصد اينست كه تنزيه
وتقديس

وتقديس از اعظم خصائص اهل بها است ورفعت موقنين
مطمئنه بايد در كمال تنزيه وتقديس وعفت وعصمت وستر
وحجاب وحيا مشهور آفاق كردند تا كل بر پاكى وطهارت و
كمالات عفيفه ايشان شهادت دهند زيرا دراعصمت
اعظم از صدهزار رسل عباد ودر اى معرفتا ست والبهاء
عليك من عبد البهاء ع ع هوالله ابهى

الهى توبينا وآكاهى كه بطحاى دنيا هى جز تو نجسته وبجوئيم و
بغير سبيل محبت راهى نپيموده وبنوئيم در شان تيره ناليم
ديده ام بصبح اميد الطاف بى نهايت روشن وباز ودر
سحر كاهى اين جان ودل پژمرده بباد حمال وكمال خرم وده شا
هر قطره كه بمواطف رحمانيت مؤيد بحر بيكران وهر
ذره كه بپرتو عنايت مؤيد آفتاب تابان درخشنده وتابان
پس اى پاك يزدان من اين بنده بيهوش وسيدار را در پناه خود حفظ
وبردوستى خويش در عالم هستى ثابت ومستقيم بدار واين مرغ

بی پر و بال راد آشیان دمانی خود و بر شاخسار روحانی تر
مسکن و مأوای عطا فرماید ع هر کرا بهر
پاک یزدانا جمیع پریشان تو بیگانه ایم خویشان تو اندر ایم
شعلهٔ برافروز پژمرده ایم دلفگار با تنی محبت بسوز همرهی
هستیم آشفته روی تو ایم و سرگشته کوی تو بیچاره ایم
وآواره افتاده ایم پراگنده ایم ذرایم ولی در هوای تو اوجیم
یافتیم قطراتیم ولی در موج بیم تو شناوریم این خفتگان را
بیدار فرما و این آوارگان را هوشیار و این سیارهای بی اختر را
اختران تابنده کن و این گلهای بی ثمر را درخشان بار ور
اگرچه ما موران ذلیلیم اما تو سلیمان پر حشمت سلطنت جلیل
اگرچه ما خوار و کم مقداریم اما تو بزرگوار و آمرزگار درستکار
واستحقاق نظر عنایت را و در تعینات و قابلیات ما لایق نیستیم
در فضل و جود تو خویش بر بیگانه و خویش نظر ما اگر موج دریا
بخشش و دهش اوج گیرد عالم آفرینش را مستغرق نماید اگر

انوار ساطعهٔ خورشید امرش بدرخشد ظلمات حالکهٔ
ستیمات و خیالات را بپراکند و محو نماید تا فی فضل و آ
ظهور راست و فیض اصل صبح آسا کاس کان مزاجها کافور
ان مرآورده را پاک نماید و این مرا فسرده پژمرده را چابک و
افروخته و چالاک ای پروردگار این بی وقفه را
کلمات نامات کن و این کلمات عالیات را آیات باهرات تاج
بالفکر کردند و در جمع سابقه حقیقت ناظر شوند
و نجم سابقه مصابیح عالم کردند و مفاتیح ابواب تقی
نجوم هدی شوند و در جرم نصر و ظفر حقیقت ناصره
کردند و بروق شرابن نابضه اشجار بوستان تو شوند
و از مار گلستان تو ای خدای مهربان این جمع پریشان
هر آیک از کشوری و بومی و مرزی و شورهٔ یکی شرقی
و دیگری غربی یکی جنوبی و دیگری شمالی همانا که این
بیچارگان راه و مسلک ندارند و در اشرف نظر از تو میدانند

علیك جمع فرمودی امید داریم كه بفضل وجود وعنایت
وموهبت در اشرف نقطهٔ از ملكوت اعلی جمع فرمائی
تا كل در ظل سدرهٔ منتهی بیارامیم ونعمت نحو زیبا نازل
كریم رب حقق ذلك بفضلك وجودك ع ع هو الله
پاك یزدانا بیمثل ومانند الهی همتا خداوندا وحدك لاشریك
لك لامثیل لك لاشبیه لك تفردت فی الوهیتك
وربوبیتك وتعززت بوحدانیتك وتفردت بانیتك كل
عبادك وارقائك شهدوا بانك انت الله لا اله الا انت علیك فی ملكوت عظمتك
لیس لاحد وجود ولیس لاحد شهود حین ظهورك ویوم
بطونك وزمن امرك وامتناعك كانت فی محكم
كتابك عباد مكرمون لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون
ثبتنا اللهم علی دینك القویم وصراطك المستقیم واستقمنا
علی العهد والمیثاق واجعلنا من اهل الوفاق عبد البهاء
نوح احیاء الله علیهم بهاء الله الابهی هو الابهی

ای احبای جمال رحمن جمع حاضر وحضرت زین المحزنین
نیز ناظر واز خارج بعضی در محفل داخل وغذای ظهر
مهیا وصالح آنا بعد تناول غذا مشغل محفل واطف و
اینعبد بذکر یاران الهی مشغول وبیاد دوستان معنوی
مألوف ومستبشر وقلم در تحریر ولسان در تقریر ولب
در تضرع وترتیل آیات ابتهال مشتغل ومشتعل ومذکر
كه ای پروردگار این نفوس آشفته روی تو شد وكشتهٔ
كوی تو وعاشقان خلق وخوی تو سرمست جام تو شد
وپرشكن بلم تو مرغان دست آموز عنایت شدند وبلبلان
شیدای گلهای حقیقت تشنگان چشمهٔ رحمت
واوراد كان اقلیم محبت ای آمرزگار كارگاه بندگان غفران
نما وپناه بیچارگان بخش تو خدای مهربان توئی
صاحب عفو وغفران ضعیفان را قوت بخش و
علیلان را شفا عاصیان را عفو ومستمندان را رحمت فرما

Provided by the Afnan Library

افردگان را اشتمال نفس از عنقرانشان علیم محمود و
ازصدمات امتحان مشدید مصون بداد بروحمد و میثاق
مستقیم کن و بر پیمان و ایمان مستدیم در ظل ملکوت
الهایت منزله و در پناه جبروتیت الانت ناصر و مغیث
قوی مقتدر و توانا قوی شنونده و بینا بادی ای آقای
یقین بدانید که در تربت مبارکه از برای شما تأیید طلب
مینایم که در صون و حمایت حضرت احدیت مصون و
برضای حق موفق گردید و البهاء علیکم اجمعین ع ع

هو الابهی

ای نوش لب هر لب که در ستایش تو نیایش نماد نازنین
جنبش آید سخنش چون آب زندگانی هر نویش لذت و رانش
آوازه ش اگر نشنید بیدار نه نشانه ایش آشکار است
اگر نگفتی و در سفتی و بزاری و نیازآوازه برادری در درگاه
یزدان پسندیده آمد بدی تو خوش خوی تو خوش کهنگاری

تو

تو خوش پیام یزدانست کبوتر بازآسمانست سپهر
مهر بر بستگ دیشت و دستان بر پرده نشانیست
دینش بر خشش نماینده مهر است که چون باران بیبانیست
پر امید و ارباش و چشم بیدار دار بزودی نشانه خوشش
در روزگار دلکش پدیدار کرده چشمها روشن کرده دلها
گلشن شده مغز نرگس شوکرده و سخن نغز کهنگاری تو
آفتاب عالمتاب گردد و روشنگر ده و بخشنده دیگر ده
بارگاه هر بار دیرین کاخ شیرین نگذد و دهانی بر از انگبین
امیدم که تو مشکین دمی و روزگار خوش همچون باران و شبنم
جانت روشن باد روانت گلشن و دلت گلشن و چون
همه یاران نامسیاران نگرازباده نوش سرمستند و از پرتو
آفتاب یزدان تابان و درخشان یاد میناییم و بسیار آرزو
دیدار خ فرخشان میناییم در درود و پیام برسانید ع ع

ط جناب میرزا یدالله علیه بهاء الله الابهی هو الابهی

ای ماهی دریای بیپایان حضرت یونس علیه السلام چون
مونس درون حوت طبایع وعناصر شدی در ظلمات بحر
امکان مبتلا گشتی یعنی از عالم ملکوت وجود کالانوار
لامکانست جدا شدی و در حیز مکان موجود گردیدی پس
حقیقت ذوالنون کینونت شاخصهٔ او و حوت جسد
عنصری و هیکل بشری و حقیقت ظاهر او و بحر عالم
امکانست و شئون ظلمانی آکوان و چون در این سجن
تنگ و تاریک افتادی از حقیقت جان و وجدان ندا کردی
سبحانک انی کنت من الظالمین پس تو که در قعر این دریا افتادی
تضرع و ابتهال نما که رخت نجات ساحل نجات کشتی در ظل
شجرهٔ مبارکه گردد راحت جان و آسایش وجدان است والسلام
شوقی والبهاء علیک ع ع

هوالابهی

ای منادی الله تو باید کار فلاح عظمی و بازماندگان روح معظم
پس تحمل و خوی او محشور شو و بصفت و سمت او مشهور

ان شاء

ان سرور ابرار لیالی و نهار بخدمت دوستان احرار و نشر
نفحات ازهار و مرور نسمات اسحار مشغول بود تو نیز
آهنگ او کن و روش او پذیر در شب و روز چون مشکها
نور بر افروز چون شمع سر بر سوز چشم از دو جهان بدوز
تا کوز ملکوت بدست آری و مرغ دست آموز گردی
و در محافل الهی الرحمن سبب تذکر شوق و شور شوقی ع ع

هوالابهی

ای ابراهیم سمی خلیل رب رحیم همنام تو چون در سماء
آسمان نظر بود جهت نبیه قوم خویش کرد عقیدت حقیقت
تا ثیر اجرام سماویه داشتند هذا ربی فرمود و چون افول
کرد لا احب الآفلین گفت پس طلوع ماه تابان شد باز جهت
ایقاظ غافلین هذا ربی فرمود و چون غروب کرد لا احب الآفلین
گفت پس ظهور خورشید درخشان کشت باز تنبیها للمتحیرین
هذا ربی فرمود و چون افول نمود لا احب الآفلین فرمود

ان شاء

پس چون کل حقایق امکانیه را در ظهور تجلیات شمس
افق تقدیس محو و فانی مشاهده کرد توجه بمنظر اکبر
فرمود و گفت انی وجهت وجهی الذی فطر السموات
والارض حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین حال او نیز
بمبارکی همای بذکر او چشم از جمیع کواکب لیل و نهار
بپوش و باقتاب حقیقی که از افق توحید مشرق و
لامع است توجه نما و ان کلمه جامعه الیوم امر جمال قدم
که محیط بر جمیع امکان است و نورانیت وجود بطوع و
ظهور و بروز آنست الیوم جمیع حقائق ممکنات بکلمه
مجرده بمنزله بدو راست که باید اقتباس انوار از شمس الهی
و کواکب لامع شریعت الله نمایند و اخذ نمایند انوار بینات را
انوار بینات لامع این فضل و موهبت کبری از افق توحید
ظاهر و باهر است قدرش را باید دانست و حرزش را باید
هر موسمی بهاد نه و هر سحری بوی نسیم مشکبار نه پس تا

جان

جان باقی و جانان باموهبتی عظیمه مدد و معین
باید همتی نمود تا نصیب او فر برد و بهره اعظم گرفت

٤٤ هوالابهی

ای کمکشنر باده پیما اگرچون باد بادیه پیمائی و الذ
جام الهی سرمست و باده پیمائی پیمانه پیمان الهی بدست
گیر و عهد الست بخاطر آر و می پرست شو چشم
از دو جهان بپوش و جان در ره جانان نثار کن
خوشتر دمی آنم کریم عنایت بجوش و خروش آید و
شبنمی از فیض دریای الهی بجان این مشتاقان رسد و دل
عزم کوی دوست کند و روح آهنگ صعود بملأ
اعلی و ملکوت ابهی نماید و بمیدان فداکاری بشتابد و بشربت
خود در نهایت شوق و اشتیاق بدود ای دنیجه الله
دل در پناه عشق برکن و جان بده در راه عشق
چه بسیار لذتها است نه و چه همایون ساعتی است

Provided by the Afnan Library

انساعت کرخیال جان همی هستش بدل اینجا میا
درنثار جان ودل داری بیاوهم بیاد رسم رسوا ست
کرهصل ها داری طلب کرپناشی مرد این ره دوررشو
زحمت میاد باری حضرش بیچون این بندکان
درکاه احدیتش را بجهت عیش وعشرت ونازونعمت
وآسایش وراحت نیازید جام می وخون دل
هرلب بکسی دادند دردایرهٔ قسمت اوضاع چنین باشد
یکرا همدم کل ولاله وساغرومیاله نمودند ویکرا
مونس آه ونالهٔ یکرا پیمانه سرشار بخشیدند و
دیکری راچشم اشکبار لیلی را غرهٔ دلدار دادند
ومجنون راآه جگرسوز پس معلوم شد کرنصیب
عاشقان زندی دوست تیر جفاست نه دردعطا
جام بلااست نه جای صفا سوختن است نه
آسودن آتش است نه آسایش جانباختن است

نه علم از اختن مظلومیتنا است نه صبر وریتت
مظلوم آفاق را مدت حیات در زندان ونفی از
بلدان واوارکی وآزادکی منقضی شد واسیر زنجیر
سجن پوسفی بود دراین غربت پیر غربت یافت غربت
صعود نمود دعی نماسود دساعتی نیارمید
در آتش سوزان چون کل خندان تبسم میفرمود
ودر سیل غم حباب آسا در حرکت دوربنه شوقیه
عیش نظیر میمنود حال این آوارکان نیز باید بکلی
طمع آسایش وراحت را قطع نمایم وازدنیا واینجا
اوست درکذریم چشم از غیر دوست بپوشیم د
از اینجا غیر اوست ببریم ودل بیوندیم صد هزار
حسرت وافسوس اکر بعد ازان روی نورانی وجمال
دلجانی جرعهٔ ازجام صفا نوشیم یا از کسی آرزوی
وفا کنیم ویا دمی بخواهیم کربسا سایم ویا راحت جوییم

دیاناز و نعمت طلبیم چو نکه کل رفت و کلستان زد د
کذشت نشنوی دیکر زبلبل سرکذشت

باری شهادا بمناجات بکذرانید و روزها را
در تضرع و ابتهال در حالتی باشید کز این عالم بکلی
بیخبر کردید جز او ندانید و غیر از او نشناسید
و جز او نجوئید و نپرسید و الا افریت من اتخذ الله
هواه این جهان تراب دریای سراب است نه آب و
شراب عالم خیال است نه جهان آمال مجاز است
نه حقیقت رحمت است نه رحمت نقمت است
نه نعمت عنقریب این بساط منطوی شود و
این اخزان متواری از خضیض حیوة فانی انشاء الله
بادج رحمت جاودانی پرواز نمائیم و از جهان و جهانیان
بی نیاز کردیم این جهان در نظر جاهلان کر طیور
تر ابید دشت و صحرا است و کلکشت و دریا

اما

اما در نظر مرغان چمستان الهی قفس تنک و آشیانه
اطفال و سنک ناچندین جاهای پاک اسیر آشیان
خاک و تا کی این طیور قدس در این کلخن ظلمانی مسکن
حرمان و محرومی از فیض روحانی و نور وجدانی
ای پروردکار ای پناه آوارکان تو آکاه نهان و اه صحکاه
عنایتی فرما و رحمتی کن تا جاهای مشتاقان بملکوت
اعلیٰ بشتابند و ارواح آوارکان در سایهٔ رحمت تو بیاسایند
نفحهٔ رحمت بجاز بکذارد و حرمان و هجران روان را مرده
و پژمرده ننماید پس ای خدای مهربان نا امیدی بخش زیرا که
ده نا از این دام و دانه برهیم و با شیانهٔ رحمت بپریم
و در شاخسار وحدت در حدیقهٔ عنایت با نواع الحان
بحامد و نعوت مشغول کردیم باری احبای الهی باید بعون
و عنایت غیر متناهی بجالت و انجذاب و انقطاع مبعوث
شوند که شمع روشن انجمن عالم انسانی کردند مظاهر

اخلاق رحمانی باشند و مطالع انوار وجدانی خود صدق
وصفا را بیان کبری کردند و در مهر و وفا را بیان عظمی
سبب راحت و اسایش جهان آفرینش باشند و علت
عمران و آبادی کشور و اقلیم گردند در اطاعت و خدمت
حکومت مشار بالبنان باشند و در رصانت و حسن
نیت مشهور و معروف نزد سروران و بندگان خدا
از هر ملت و امتی دوست و مهربان در صنایع و
بدایع استاد ماهران گردند و در زراعت و تجارت
فائق بر همگنان مختصر آنکه باید حضرت احدیت را اهالی
مملکت کل از صمیم قلب راضی باشند نه شاکی و ممنون
باشند نه دلخون چه اساس اساس الهی اخلاق رحمانی
و بنیاد بنیان یزدانی شیم و رویش روحانی و دستان
چون باین موهبت عظمی موفق گردند شاخ هستی
بار و برگ دهد و ایوان کیهان جهان انور شود و لا تظلم

انذر

اندر ظلمات است و نکبت اندر نکبت و غفلت اندر
غفلت اگر از عوام خذله هزله حرکت اعتساف
مشاهده نمایند بر افعال میکنند و خجلت افعال را
نپسندید چرا که نمیدانند و مطلع نیستند که در
هر عصری از ستمکاران چسان جفا بر اولیای
ربانی وارد شده است روا دارند و جور و جفا مجری
میدارند جفها بر باز است میکنند پر و بالش
بیکاهی میکنند که چرا تو باد آری زان دیار
یا زهر و ساعد انتهریار جرم او اینست گو باز آید
بس غیر خوبی جرم یوسف چیست بس
دشمن طاوس آمد پر او ای بسا شر را بکشته فر او
حضرت روح الله عیسی ابن مریم را اسرائیلیان
اینچنین طرز و تحقیر مینمودند و اذیت و جفا میکردند
و سب و شتم و لعن و ضرب روا میداشتند آن جا

پاك دعا و مناجات صرف نمودند كه اى خداوند اين
نفوس نادانند و از حقيقت مقصود جاهلان
چون ندانند چنين كنند و اگر بدانند نكنند پس
اى خداوند آمرزنده گناهشان بيامرز اى يزدان
مهربان از قصورشان درگذر اينست صفت
مخاصمين و وروش منقطعين از خدا بخواه كه اين
آوارگان نيز ناسى بان روح مقدس روحى لهُ الفداء
نمايم مظلوميت موهبت الهيه است و صفت
مظاهر احديه حضرت نور حدقه مصطفوى و نور
حديقه مرتضوى جناب سيد الشهداء يحيى ابن زكريا
و اكثر انبيا و اولياء روحى لهم الفداء در كمال مظلوميت
جام شهادت نوشيدند و زهر هلاكت چشيدند
و بمقصود خويش رسيدند حال عالم لحظه فرما چه زيبا
ديدند جميع از اين عالم بجهان ديگر رحلت نمودند

نرصد

نرصد مامات خاصان خويش باقى نزاحت ستمكر
ناحق نرسرشك چشم مظلومان برقرار و نه
خوشى قلب جاهلان نزآن شهد و شراب و
شكر و كباب و شاهد و شمع جهانتاب باقى
و نزآن شام مظلومان و آه ستمديدگان وحشت
آوركان و عسر نشينان باقى جميع منتهى شد
دلى عالم لحظه فرما كه چون نام سيد الشهدا بر زبان آيد
دل زنده گردد و جان بشارت يابد روح راحت
و له حاصل گردد و در روزى صد هزار كوثر از يمين
نام مباركش سير گردد و صد هزار تشنه سيراب شود
اين آثار بزرگوارى او در جهان تراب است ديگر
ملاحظه فرما در عوالم الهى و ملأ اعلا چه خبر است يارى
اين مسئله مطول شد حقيقت حال مشهود و واضح
حال ما بعوالم كاهلوام كارى جز دعا نداريم و ما اميدواريم

کسروان سکومت وارکان سلطنت نامور منع تعدی
وتعرض علمای سوء ومردم بی شعور را بفرمایند
زیرا اینها کم اجارت دامن زیاد نمایند وبرتقوی ودیانت
ورعایای صادقه حضرت شهریار دست تطاول
بگشایند عاقبت بر نفس حکومت بشورند ودرخانه
درمیان سلطنت انگکنند تعرض علما بایناطائفه محض
تحصیل بفتوا است وقوت وشهرت درهرشهر
نادیکران بهراسند واطاعت وانقیاد نمایند وبدین سبب
زمام امور را درکف اقتدار گیرند وهرچه خواهند بکنند
ملاحظه نمایند که دوش وطریقه علمای سوء مسلک
دیگرانه وطریقه ترویج شریعت الله نیست وسیله دیگر است
ومقصد وحصول ثروت وعزت است واز این دوش
وحرکت جز وضرت حاصل نگردد آیا این سلوک موافق
مسلک اولیاست یا طریق شرب اینها حضرت سید
الشهدا

الشهدا را ائمه هدی وسایر اصفیا از عزت دنیا بیزار
وازهرچه غیر رضایت پروردگار درکنار بودند حال
این علما مرآ میدانند جز رضایت حضرت ذوالجلال
کرکان درنده اند شبان انعام شده اند ویا پلنگان
خونخوار ندادیب دبستان ادبان گشته اند زاغان
حسود ند بلبلان حدیقه وجود را ظالم وستمکار دانند
وکلاب عوده ند آهوان برومند را صید کنند تا
مشهود کنند پس ارکان حکومت اعلاء حضرت شهریاری
کنند از عدالت بین رعیت هر مملکت دارد امد رعایت
علمای عاملین فرمایند ومانند رؤسای جاهلین
دست اینکونه نفوس چون ذئاب ضاریه را از نطاول بازدارند
وهجوم این فئه باغیه را منع فرمایند والا روز بروز زیاد
افزایند ودراه ورعایت مداخله نمایند وملک وکشور
برهم زنند مثل اعلا ملاحظه فرمایند چون امنیت وسلامتی

ولایت مساوب کردد و قوهٔ حافظه مغلوب رعیت
بهجرت بممالک خارجه نمایند و اصل الطاعت راه عزیمت کیرند
چنانچه از وقایع خراسان جمع کثیری بهجرت ترکستان نمودند
و حکومت انسانان در رعایت و حمایت بندکان
یزدان این یک ضرر از ضررهای عظیم نادان زیرا علم استقلال
بکار دین و دولت خورد و سبب عزت و راحت حالی
ملک کردد نه جاهلان و در حدیثست انما یکان من الغنم
صانه الغنم حافظ الدینه خالف الهواء مطیعا لامر مولاه
ظالم عوام ان میباشد که باری مقصود اینست که ما از زمان درکاه
اعلیحضرت شهریاری با بد حکمران بکشور ولایت باشند نه ترک
خونخواری و مردم آزاری اما ستایش کرده در خور خشنودی
فرموده بود بدیده صحیح و مقبول و بجا بلکه ان ذات محترم دیکر
در دائرهٔ صدف حکومت صفت اعظم ستایش است ایده الله
و شیده و ابد عزه و اقباله فی الدنیا و الآخره اکر حسن تدبیر آن

دبیر دیوان عدل و انصاف نبود آن نا جیز عظیم لعن الله
من از تکهای خونریزان بیکناهان میرسید و ظلم زیاده
ظالمان را بتر ناک میکرد شوریشان مجهول و محفوظ و معبرا
و مستور میماندند و ظالمان باین عمل شنیع و ظلم صریح و بد
بتخریج نیم فهم و بدنام و مشهور میکشتند و ناروز ستیزان
این تهمت شدید و مضاعف عظیم بجان نمیدیدند لهذا حدث
نمایانی بدیوان الخ فرمودند و یاداش انشاء الله استقرار در
ایوان بلند دیوانیستای پرورد کار شهریار رسیدند تاج عزت
سرمدی بر سر و بر تخت کامرانی مستقر و از نقش خطیر بر
نذبیر را بر مسند عدالت و عزت و مهابت استقرار بخش
توفیق ملکوتی دوادار و تأیید لاهوتی یاور زمامکشرا
بمثابه روح در جسم کشور و ناذکن و مکنه یکو متشرا در
هیکل انام چون عرق شریان نابض و زیا محفوظ و مصون باد
و موفق و ممنون کی خلاصه این آثار کان ندارین همت عالی امید ایم

واین عنایت را فراموش نخواهیم جمال مبارک هفت سال پیش از
این بعد از ظهور همتشان در حق سیکاهان عنایت فرمودند
و دعای خیر فرمودند این دعا تأثیرات عظیم خواهد بخشید و
تأییدات مجیبه مؤیده خواهند گشت وهذا وعد غیر مکذوب
حق پیش از صعود باو و شخص از احتباد در حق از زبان عزم سکاله
فرمودند و بایکی پیغام دادند که بالذات برسانند و یا خود بسکارد
یکی از آن دو شخص اما سید علی اکبر بود و اگر نه فیض حضورشان را
ادراک فرمودید عرض کنید که در مدت هزار و سیصد سال
هجری ما لحظه نمائید که چه قدر دولت را و امناء و عظماء دولت
در دنیا آمده اند هیچ یک از ذی وجهی از هیچ یک نیست مگر
سرورانی که حفظ و حمایت اغنام الهی فرمودند و بداده مظلومان رسیدند
و داد ستمدیدگان نمودند خاصه در زمانی که باستانه احدیت
خدمتی نمودند اسرار ان رویشان چون بدر منور و خوشان
چون عطر معطر و نامشان در جهان ملک و ملکوت مشتهر و

در زمانی

در زمانی که حضرت اعلی روحی له الفداء در اصفهان تشریف
داشتند و حضرات علماء اعلام طغیان بر افراشتند مرحوم
مغفور معتمد الدوله منوچهرخان چند روز محافظ بحضرت
فرمود و بخدمت پرداخت در بعضی از رسائل ذکر خیری از
او فرمودند و ستایش کردند حال بدقت ملاحظه نمائید
کران وزارت و دولت و مکنت و ثروت و شکوه کاباد
رفت و زحمات و مشقات هدر رفته شد و اثری باقی نه
مگر این همت و خدمت جزئیه چون باستان احدیت بود در
دیوان الهی ثبت شد و آثار نورانیتش در افق عزت سرمدی
واضح و روشن و عیان در جهان ملکوت مستقر بر سریر
بزرگواریست و در عالم ناسوت نام مبارکش در جهان بیکران
برقرار و باقی باری عاشب و روز دعا مینمایم که تأییدات
الهیه رخشنده تاج شهریاری کرده و توفیقات صمدانی اختر
رخشنده مرکز خیر خواهی و بعنایتشان ناجدار پیروزگار

کشور و اقلیم رشک ممالک روی زمین کرده و کوکب منیر
امن و امان طالع و لائح از افق آن مملک عظیم شود تا بوم
و بر معمور گردد و بنیان ظلم و تعدی مطمور انحضرت باید در
هر موقع و محل ناس را نصیحت نماید و نادانان را بصیرت بخشید
که جمیع عالم الیوم در خدمت دولت خویش جانفشانی نمایند
و شب و روز در رعایت همت و خیرخواهی عزت دولت را
سعادت عموم دانند و شوکت سریر سلطنت را اعظم وسیله
معموریت مرز و بوم شمرند لهذا بتعظیم دولت قاهره رافق
ان مملک روز بروز روشن تر گردد و سعادت اهالی یوما
فیوما بیشتر شود از عصیان و طغیان بعضی بیخردان در مملک
آن عنقان و بدخواهی دولت و خیانت بسریر سلطنت ما محفوظ
کنند اهالی مملک چه قدر ذلیل شدند و در نظر جمیع اهل عالم چگونه
حقیر گشتند عزت اهالی محو شد و ثروتشان برباد رفت
ذلتشان شدید شد تکبرشان بدبدکشت پس ای دانایان

قدر این شهریار را بدانید چه که مهربان است و محب امن و امان
عادل و داد پرور است عاقل و معدلت گستر در مدت
مدیده حکومت آذربایجان چون بدر مهربان رفتار فرمود
و بر مسلک نوشیروان حرکت نمود این هان سرور رعیت
پرور است سالار ولایت بود حال بعون الهی شهریار کشور
کشت خلق همان خلق است و خوی همان خوی همان می
و سبو همان سبو الحمد لله از روز طلوس شهریاری آثار برزگواری
در رعیت پروری ظاهر و عیان دیگر چه میخواهید پس ای
اهالی یکدل و یکجهت کوشید و خیرخواه و در اطاعت کوشید
و نوایای خیر آن علیحضرت شهریاری را خدمت نمائید تا در جمیع
مراتب ترقی نمائید و از جمیع مضرات توقی تمام الشان مقدس
حضرت دوست که این عبد حین زیارت عتبه مبارک بکمال
عجز و نیاز دعا میکنم و سر بر تا بجداری در تأیید و توفیق مطلبم دعا
علیک و علی کل من تشبث علی المیثاق ع ع

صورت اسمی

یا احبّاء الله واصفیائه وسنبذ فی نخاله اگر ندری تفکر نماید
ودر حقیقت امور تدبّر وتعمّق کنید ملاحظه مینماید که در بحر
دریای بیپایان لطف واحسانی غوطه ودیده ودر هر حرکت
رضوانی مخدّرات ناجی مرتجع جواهر ملکوت ابهی برسر دارید که از فرق
فرقدان بگذرد وخلعتی در بر دارید که از طراز دیبای سلطنت
فرق دارد زیرا هر تاج بتاراج رود ولی این تاج چون سراج دود
وبهاج ابدیّت وسرمدیّت بدو دخشد وهر دیبای زیبائی و
سندس واستبرق عاقبت کهنه وعتیق وپاره پاره گردد ولی
این رداء غرّاء دوزیر و زبر و دقیق والطافت افزاید وفاخرت
لابسرا باعتدال خصال جمیله بیاراید پس بتفکر از این اکلیل جلیل
کربسر دارید وبا دراین رداء عظیم کبریا در بر دارید در عبودیّت
آستان مقدّس بعبد البهاء شریک وسهیم گردید زیرا نزد او دیهیم
پادشاهی با بسیار آستان مقدّس است واضر جابان از عبودیّت
درگاه

درگاه جمال قدم واین عبودیّت فخر کائنات است وافادهٔ بیّنات
ومشاهدهٔ آیات واظهار ذات است وتفسیر کلمات است ترویج
بشارات است وکشف سبحات است وخرق حجبات اهل
احتجاب است وتبلیغ امر مالک اسماء وصفات است سمع ع

هو القیوم

الحمد لله الذی تجلّی بنوره لعباده وکشف الغطاء عن وجه غرّة جماله
واشرق بنوره وجماله فی سمائه نفوس واسماءه وصفاته و
استضاء بآفاق الکائنات واستنار کینونات الارضین
الآفاق من ذلک الاشراق واشتعل النار الموقدة الآفئدة
فاضئة اهل الوفاق واستبشر القلوب الصافیة فی یوم
هذا المیثاق وسالت العبرات مدرارا وفرحا وفاضت الآماق
وانبسطت الحقائق الممکنة بالصعود فی هذه البقعة المبارکة یوم
الثلاث وانجذب النفوس الطاهرة الزاکیة الرضیة الراضیة
الأحدیة یشمون نفحات قدسه وتتزهت عن اعاطیر الاجساد

Provided by the Afnan Library

والأعيان والتميز والشتات والبهاء المشرق من مطلع شمس الحق
على وجوه النهى ومطلع المثل الأعلى ومركز سنوح الأسماء المتعالي
عن كل نعت ووصف وثناء في عالم الأنشاء الجامع للحقائق
الغيبية المستورة عن ابصار اهل النهى الحائرة للحقائق الكونية
في عوالم الأبداء والأخراء وانه لبا الأنوق الأعلى في جبل محوتي

الأبهى ع هو الأبهى

يا ايها المنجذب من نفحات نفحت من رياض معرفة الله
المستبشرة من انوار سطعت ولمعت من شمس ساطعة الفجر في
افق ملكوت الله توكل على الله ثم انشر شراع سفينة النجاة
في هذا البحر المتلاطم الطمطام الزاخر الواج وسر في قطب
البحار ولازم الأسرار وتفرج في العمق الأكبر لترى ايات باهرات
وشئونات زاهرات حتى تصل الى شاطئ الملكوت ساحل
رب البريات مأمن البقاء عالم العلاء ملاذ الأولياء ملجأ الأصفياء
عرش الرحمن الذي عليه استوى لعرك ايها المشتاق الى مقام الفرد

والوفاق

والوفاق لو تصل الى ذلك الساحل الأهل والمكان المقدس
المنزه عن ادراك كل طالب وآمل لترى نفسك نورا
لامعا وشعاعا ساطعا وبحرا زاخرا وطيرا زاهرا وعينا
نابعا وسحابا فائضا وحديقة نضرة وبركة مترقرقة

ونسيما لطيفا وروحا فرحا ضياء ع هو الأبهى

الهي الهي هذا عبدك الذي نحى اليمه طائرا في هياكل الأنشاء
واكضا في بيداء الفراق منعطشا الى عين الوصال ظمآنا
للعذب الفرات من الكوثر والسلسبيل في يوم التلاق
الى ان داربه الأدوار وطوحت طوائح الاقدار الى تلك
الديار ووفقته الحضور في محفل احد من احبائك السالح
الناشح المنادي في ناديا سمك الناطق في كل مجمع بثنائك
الواصف جيوته لاعلاء كلمتك ونشر طيب معرفتك المنجذب
بنفحات المشتعل بنار محبتك الموجه وجهه لك المنقطع
بتبتل وفهتك المحترق في زاوية المحمول من شدة الوطأة عليه

من هجوم جنود ظلمة مملكات فاستضاء من مصباحه
واهتدى بنار هدايته ونور بنراسر وسمع منه كلمات
وعرف آياتك وايقن انك انت الله وحدك لا اله غيرك
وفقد هذه الموهبة الكبرى وايدته هذه النعمة والآلاء
اشد ازره في امرك الذي لا نظير له قوة اهل الارض واجعله
آية من الآيات الظاهرة الزاهرة الباهرة في الكور العظيم
انك انت الرحمن الرحيم

من الابهى

قال الله سبحانه وتعالى في كتابه الحكيم يوم يقوم الناس لرب
العالمين اعلم ايها السائل في المنهج القويم والصراط
الى وجه ربك الكريم ان المظاهر الرحمانية والمطالع الالهية
والهياكل القدسية مرآة ومهابط وحي ربك في العوالم الروحية
لهم سمو وصفو ونشأة وخصوصية بالنسبة الى الكون
ودورهم واستعداد عالم الكون واستحقاقه وقابليته وقبوله
من حيث المراتب في الوجود وانتقال الشمس في منطقة البروج

فالشمس

فالشمس في كل نقطة من نقاط دائرة الابراج لها شان ومقام
وتأثير وحكم وتجلي وضاءت وتشعشعت عند ذلك الانسان
والواقف في الجزم فهي بقطر ظهر به نقطة الاعتدال
وفي نقطة تشرق بسماء الكمال وفي نقطة تطلع بنور الكمال
وكذلك شمس الحقيقة لها تجلي خاص في كل مظهر من مظاهر
الحقيقة والعروج الكلية ولها ظهور وبروز ولها شئونات
وشعاع وقوة وضياء وتأثير وتدبير وتقدير في كل مشرق
من المشارق الالهية وافق من آفاق الرحمانية واما في هذا
الظهور البرج رحماني الطلعة والكوكبة اعظم لامع مشرق
لائح واضح سبحاني

من الابهى

اي سائل محبت الله حضرت ابو الفضائل بانسان
حسن اوجز وفرط محبت باهل بيت كه توصيف تواند
نمود كافي فرمايند كه ان سركشته كوي الفت است وكوي
كه آشفته وشيدائي است ومي فرمايند كه خويش رحمان آنست

Provided by the Afnan Library

وقتی ستایش نمایند کرنا ثرانش وجدانی است
نوبتی دستایند کرجام عطا ابریز است ودوی ابرانید
کرتراناش فرح انگیز این کمکشنه حرای محبت الله
منظر ظهور این ستایش و محامد و منرصد سطوع
وبروز انوار مقدسه از هاویهٔ طور و لمعات نور بارهٔ
افسرده مباش پژمرده منشین محمود مشو نا بهنام محمود
پیوسته بجودت مطلق بنمود موهبت بری این
عصر جدید و قرن جدید دت زیباست جهدی بکن
سعی بنما نا در این موسم بهاری و فصل ربیع روحانی
نهال رفیع بدیعی کردی و سبز و خرم شوی و شکوفه
باز کنی و یاز و ثمار آبدار بدهی و آیت سدرهٔ منتهی گردد
و رایت ملأ اعلی و الهام آء علیات و علی کل عبد آواب

هوالله بهی

تو رهدی تابان شده طور تقی درخشان شده
موسی جان پریان شده کهسار سینا آمده
صبح جبین نورمبین وان عارض نیکون ببین
بالسل دنکیتی چنین آن غرهٔ غرا آمده
هردم نسیمی میوزد بوی عبیری میدهد
صبح امیدی میدمد عنبر آسا آمده
دریای تو پر موج شد هر موج از آن یک فوج شد
وان فوجها بر اوج شد در پست بالا آمده
صوت ناقوس حق هر زمان آید ز اوج آسمان
می نشنوی در گوش جان آذان صها آمده
ابر کرم در باراست این فیض در باراست این
نور شرف بارست این افادات آمده
آفاق عنبر بار شد امکان پر انوار شد
لبن نخل بسیار شد تبشیر دنیا آمده

خوش بزیزشد عالم شر نیکیز شد جام عطا ابریز شد چون نوش عبدالله

موسی

ذخیره‌ی خزاینده‌ی سفی چون کرده‌ی احسان اولور
مصرح حقیقت ده عزیز هر کشوده سالخان اولور
ملک سلیمان منحصر بوتوده‌ی غبراده در
ملک الهی درکنش بیحد و بی‌پایان اولور

فیض قدم باقی جمعدم کرموج یم کرجام جم پرقطره
حلک آن دن ایچن سرحافه‌ی دستان اولور
فیض خدادر فاندر عشقی بوکار یاندر
طالبی اغر صولندر هردرد نه درمان اولور

عالم بتون اغیاردر اتش سکا حق یاردر
دل عاشق دیداردر یارم بکا مهمان اولور
معشوق چون غمخواردر جام عطا سرشاردر
عشقک ولوخونخواردر قانلر بتون ارزان اولور

بیچاره دل نالان اولور پرآه و پرافغان اولور
پردرد و بی‌درمان اولور هردم سکا قربان اولور

ای دلبرم یاردیم افتاده بیچاره‌یم بوغربته
آواره‌یم کوکلم همان بریان اولور - انتهی

هوالباقی

حمد الله خالق حقیقة نورانیته وهویته رحمانیته و
کینونته وعالمیته وجوهریته وذرته نورآ و
غریبة غراء وجعلها واسطة الفیض الفاطر ورابطة
الههالکبری ووسیلة المرتبة العلیا فاضت بهواء
رطبا وافاضت برغائب اعلیا وتشعشت وتلألئت
واضائت واشرقت ولاحت وابهجت بالأسرار و
هتکت الأسرار وشقت الحجاب واراحت النقاب
عن وجه تراوت به الشمس فی الحجاب کما تبدی علیها فان
ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام وانهم الشیء والثناء
والتسلیم والبهاء علی تلک الذرة البیضاء والیاقوتة الحمراء
والغریبة الغراء الجوهرة الربانیة والکینونة الصمدانیة و

الذاتية الروحانية والانية الوجدانية واسئل الفتاح صلى
مغربها من فجرها ومستغربها من فجرها ومستفيضا من فيضها
ومستنيرا من اشراقها ومقتبسا من انوارها ومصطليا
من نارها ومستضيئا من مشكاتها ضجان من خافقها
وانشقها وابدعها واختارها واصطفاها على العالمين

هو ابهى

قال الله تبارك وتعالى حتى اذا بلغ مغرب الشمس وجدها
تغرب في عين حمئة الآية يا ايها الناظر الى الملكوت
الاعلى فاعلم بان هذه الآية المباركة والاية الملكوتية
والنغمة الالاهوتية والحقيقة الروحية لآيات المشرقين
وآيات المشاهدين فانظر بان ذلك العالم البصير العارف
الواقف العليم المطلع باسرار الرب القدير المشتاق الى
مشاهدة انوار الجمال المنير قد ساح في اقاليم الوجود وسار
في مشرق الابداع ومغرب الاختراع واشتاق الى المشاهدة

اللقاء فراى كائنات من الكائنات وموجودا من
الموجودات الا وهو مغرب شهود ونور الوجود ومرآة
الحقيقة الناطقة الى كل موجود مركز التموجات
الروحانية ومطلع الانوار الربانية والستر المستتر والرمز
المكنون في الكنوز الفردانية فنور الى قلبه عوالم الغيب والشهود
وفاض في قلبه الكبريا ومفاتيح علوم الانبياء من اعيان الرسل
الاتقياء حتى اصغى الى شاطئ الابهاء الساحل الذي نحن
عن الانظار وستر من الابصار وغاب عن عقول اهل الافكار
الفجر القديم والاسم الاعظم والمطلع الاكرم والمغرب المنور
الطالع على الآفاق الاتم فوجد شمس الحقيقة الربانية والنيرة
الاعظم الرحمانية والموهبة القدسية السبحانية والقابلية
النورانية الصمدانية غارقا بتراء بحيث مستورة مكنونة مغرقة
كينونة جامعة لماء الوجود وحرارة النار الودود حيث
ان المظهر الرحماني والمطلع الرباني والمغرب الصمداني له

مقامان فى عالم الظهور ورتبتان فى خير الوجود و
فى المقام الأول هو نافض تراب الجسد وساسيل الذيات
والروح السارى فى حقائق الموجودات ومنه النفس
العظيم والجود المبين يقربه الماء المعين ومن الماء كل شئ
حى وفى المقام الثانى هو النار الموقدة فى السدرة
المباركة والشعلة الساطعة فى البقعة المقدسة فى
اللمعة النورانية فى طور البقعة الرحمانية كما قال الكليم
عليه السلام انى آنست نارا لعلى آتيكم منها بقبس و
لعلكم تصطلون فالماء النافض من حقيقة الجود على عالم
الوجود فى خير الوجود والحرارة الشديدة التى ظهرت من
نار الوقود واذا اجتمعا يعبران بالعين الحمئة اى حامية حرارة
محبة العزيز الودود يا ايها الناظر الى ملكوت الوجود
فلنبين لك معنا ثانيا فى الأية المباركة فان ذلك لا علم
الثالث فى علوم الأيجاد بقدم الفؤاد السابع فى انا ق
الكائنات

الكائنات بنور الرشاد لما اشتد نير الغرام والصبابة
والأشواق الى مشاهدة الأشراق من نور الأنا فى ناه فى
هيآت مظاهر الكائنات وهام فى سباسب وصياصى
مطالع الموجودات حتى وصل الى قطب الرحى مركز دائرة
الوجود فى انات الأعلى جوار الكرة العليا الدائرة حول
نفسها فى الفضاء الذى لا يتناهى فاهتدى الى نور الهدى
والكلمة العليا والسدرة المنتهى والمسجد الحرام والمسجد الأقصى
الذى بوركت حوله فوجد ان شمس الحقيقة غاربة فى مغرب
عين الحياة الحمئة اى معين ماء الوجود المختلط اجماله اى طين
من العناصر الموجودة فى خير الناموج المشهود فى ذلك النور
الساطع الأزلى وحقيقة الحقائق والنير الأعظم موجود
فى هيكل بشرى وغالب تراب وجسم عنصرى اى مقابل جميع
الأجسام والمتقابلات والأنوار فى هذه المشكوة الله نور السموات
والأرض مثل نوره كمشكوة فيها المصباح والعين له سبعون

من ذى المنزه منها عين جارية وعين باكية وعين ساهرة
الشماع والسحاب والرئيس الحقيقة والذات وامثال
ذلك وقال المفسرون كانها تغرب فى عين حمئة ع

هو الابهى

الهى الهى ترى نضرى وفاقتى وحرقتى ومسكنتى لوعتى وسورة
غلتى وكثرة ظمأى وعطشى لعين فيوضاتك وسلسبيل
عنايتك فراوحنى فى جمالك واجذبنى لمشاهدة انوار
طلعتك وواشوقى للقائك والفرج من كأوس طافحة
بصهباء عطائك اى رب انى اسير الطبيعى بيد نفسك
انى مستجير فاجرنى من وهدة حرمان نفوسك وانى دخيل
فاوونى فى كهف حفظك وحمايتك ومشنا فارضنى الى
ملكوتك وملهوفا دخلنى فى ظل مونتك وكلائتك و
مأسوفا عليه اشملنى بلحظات عين رحمانيتك اى محبوب
الى متى هذا الفراق وال متى هذا الافتراق فى ميزان حسبان

الاشتياق فترات ضاق صدرى وارتقا ازرى و
انكسر ظهرى واصفر وجهى واسبتن شعرى وذاب لحمى و
بلى عظمى وسالت عبراتى وحميت زفراتى واشتدت
سكراتى وزادت حسراتى فى كل يوم اما ترحمنى بالقاء
نفحة من رياض لقاء ولا ترى هل لى غير الانتظام الى حين
ام الى حنين الا انتظام الى وجود الا انتظار الا وصفرة عزلك
انت مالاذى وملجاى ومهربى فى كل حال اجرنى احفظنى
واعرج بالى ملكوت رحمانيتك انك انت المقتدر التوانى
الرحيم ع ع

هو الابهى

يا ايها المتوجه الى ملكوت الوجود والمنتبه بندا بهاء
العظمة فى حيز الشهود والمنقلب بين امواج التجريد فاعلم
ان النظر فى طبقات اهل البشر ترديم منهمكين فى الشهوات
التى هى المهلكة والسيئات المانعة والحجبات الساترة
والظلمات الحالكة من شهود والنفس والهوى والهبوط فى

مهاوي الذل والشقى ومعدن الفتن والعمى
وهامات في هيآت الجهل والجفا تكل الملل تنظر اشراق
الحقيقة فاق الأمل وكل قرن ترصد سطوع انوار ساطع
في مشرق الدور وكل قوم موعودون بظهور سيد الوجود
الموعود عند اليهود والمنتظر عند اهل الانجيل بفضل الرب
الودود والمبشر بظهوره في خير الشهود في لسان الجيب
المحمود حتى باشراقه عن افق العالم تنكشف الظلمات
الصليم وتزول الغيوم المتكاثفة فان الام وتيشتت
شمل جنود الجهل وينتصر ملاك العلم والفضل يتكاثر
العرفان ويشتد عونة الخلان وياوح صبح الهدى و
يشرق سراج التقى ويعتدل كل اعوجاج ويستقيم كل
اعوجاج وتزول كل الشبهات وتنكشف السبحات عن وجه
الحقيقة فلما جاءهم بالبرهان الساطع والدور الساطع و
الدليل اللامع انقلبوا على عقابهم ساخرين وعن الحق من المعجبين

ع ع

هو الابهى

سبحان من انشأ الوجود وابدع كل موجود وبعث الخلائق
مفاعيل وجود واظهر الغيب في خير الشهود ولكل الكل في
سكرات موعودين واستر بنيان القصر المشيد والكنز المديد
وخلق الخلق الجديد والقوم في سكراتهم تمايلون وتقرف في
الصور وتقرقي الناقور وارتفع صوت الساقور و
صرخ من في صقع الوجود والاموات في قبور الاجساد الكل
ثم نفخ النفخة الاخرى وانشق الارض بعد الرجفة وظهرت
الفاجعة وذهلت كل مرضعة عن رضيعها والناس في
ذهولهم لا يشعرون ونامت النيام وانشقت الساعة و
امتد الصراط ونصب الميزان وحشر من في الامكان و
القوم في عمه يتحارون واشرقت الدور واضاءت الطور ونسم
رياض رب الغفور وفاحت نفحات الروح ونام من في
القبور والغافلون في الاجداث راقدون وسقرت

Provided by the Afnan Library

التيران وازلفت الجنان وازدهت الرياض وتفتحت اليانع
وفاز السابقون الفردوس والجاهدون في اوهامهم يجاهدون
وكشف النقاب وزال الحجاب واشرق التراب وتبلورت
الارباب والمحرومون خاسرون وهو الذي اشأ لكم السمع
الأخرى واقامة الطامة الكبرى وحشر النفوس المتنسمة
في الملكوت الأعلى ان في ذلك لايات لقوم يبصرون
ومن آياته ظهور الدلائل والاشارات وبروز الاعلام و
البشارات وانتشار آثار الأخبار وانظار الابرار الاحيا
وارلئك هم الفائزون ومن آياته انواره المشرقة من افق
التوحيد واشعة الساطعة من المطلع الجديد وظهور
البشارة الكبرى من مبشر والمزيد ان في ذلك لدليل لآخر
لقوم يعقلون ومن آياته ظهوره وشهوده ووجوده و
ثبوته بين الأنام وكل الورى بين الطير الأخرى المتعالية
كالذئاب وهم من كل حبة يجبون ومن آياته مقاومة الملل

الفاتحة

الناخرة والدول الفاخرة بنزيق من الأحداث الساكنة
الدهماء الساعية في هدم البنيان في كل زمان ومكان
ان في ذلك لعبرة للذين في آيات الله يتفكرون
ومن آياته بديع بيانه وبليغ تبيانه وسرعة نزول
كلماته وحكمه وآياته وخطبه ومناجاته وتفسير
المحكمات وتأويل المتشابهات لعمرك ان الأمر واضح
مشهود للذين بصير الأنصاف ينظرون ومن آياته
اشراق شمس علومه وبزوغ بدر فنونه وشيوع كلأ
شؤونه وذلك ما اقربه علماء الملل الراسخون و
من آياته صون جماله وحفظ هيكل انسانه مع شروق
انواره وهجوم اعدائه بالسنان والسيوف والسهام
الراشقة من الألوف وان في ذلك لعبرة لقوم ينصفون
ومن آياته صبره وبلاؤه ومصائبه وآلامه تحت السلاسل
والأغلال وهو ينادي الى الله بأعلى الأبواق الى الآفاق

اظفر

الأخيار الى آيام مطالع الأنوار تدفع باب الأسرار
والأشرار في خوضهم يلعبون ومن آياته صدور كتابه
وفصل خطابه عطاياً للملوك وانذاراً لمن هو احاط الأرض
بقوة نافذة وقدرة ضابطة واشرع شرع العظيم بايام
عديد وان هذا لأمر مشهود مشهور عند العموم ومن
آياته علو كبريائه وسمو مقامه وعظمة جلاله و
سطوع جماله في اخذ السجن فذلت له الأعناق وخشعت
له الأصوات وعنت له الوجوه وهذا برهان ساطع
به الفرق الأولون ومن آياته ظهور حجته وبروز
خوارق العادات منه ابتداء من زمان فكيف بعد ما به و
اقرار الفاضلون بقصور شهاب العجز ان هذا لأمر ثابت
وامر عند العموم من كل الطوائف الذين حضروا بين يديه
الى الفيوم ومن آياته سطوع شمس صبره وشروق بدر
قربه في سماء الأعصار والأدوار الأعلى من الزمن يشهون

وعلوم وفنون بهرت في الآفاق وذهلت بها العقول
وشاعت وذاعت وان هذا لأمر محتوم ع ع

مولانا بهاء

شمع روشن است وانجمن روحانیان کازار وکاشن
نفحات قدس منتشر است ونسائم حدائق ملکوت ابهی
روح بخش ومستبشر ندای الهی از چپ ویمین غیب بلند است
وصلای دهر از جهان پنهان کوش زده هر مستمعی
از جام بر الطاف پر موج است وموج احسان بد
بامی کازار رحمت است کرباغبان عنایت بدست
خویش ترتیب نموده ومرغان چمن دخمانیت است که
دشک طیور بهشت برین نگشته وحیق مختوم است
که نشئه بخش وماغ موانع بخوم است وکاس طهور است
که طاقم بمزاجها کافور است ای دوستان ناچند
در زاویه خمولیم وجمود در این نار وقدیم وغافل

Provided by the Afnan Library

از مقام محمود چه کرجال موعود مقامی بهمت و نشر
مفتدر فرموده که غبطهٔ اصفیا است و منتهای آرزوی
سرداولیا دان مقبولیت و محمودیت در ساحت
کبریا است ان مقام منصور است و مظفر است
مؤید است موفق است سپاهش جنود ملائکه است
وپناهش ملکوت ابهی رایتش رایة الأبهی آیتش عایشة
القوی طوبی لمن فازبه بفضل ربه الأعلی ع ع
حضانش کونیه عموماً مظهر آیات حضانوا الطیر ایده
اخص شرافت کرامت و منقبت موهبت کلیة الهیه
سرافرازو ممتاز دلان انسان در آئین کبری در
نخوت عظمی در مظهر کامل در فیض شامل در نور باهر در
طور شامخ در مظهر اسم اعظم در مطلع صفات علیا در
برزخ جامع در مشرق لامع در ملتقای بحرین در
مجمع بحرین در مرکز سطوع انوار حقیقت علیا برابر صدق

ظلمت

ظلمت شرک در قوای روحانیه و قضای جسمانیه
غالب کلوراسیه ملکوتاً و اورجبروتاً و اورمعدن
محبت اورد مظهر عنایت اورد مطلع موهبت اورد
مصدر فضائل انسانیه اورد منبع خصائل رحمانیه اورد
جامع عفت و استقامت و امانت و معرفت و رحمت
و شهامت و محبوبیت اورد جهت شهوانیه و غضبانیه
حیوانیه رسی غالب کلوراسیه معدن ظلمت اورد
منبع خیانت اورد مظهر رذالت و شناعت و شرارت
اورد ای الهامات سوکلی قوالکم الشیطانی جان کان
لطفیله مظهر رحمان اولی والسلام ع ع ع ع
شمع شبستان حق نور باهر فیض مقتبس از شمس شهود
شعله دار اشراق بخش شرق صور نما غرب معطر نما
روح بصفلاب ده نور بافلاق بخش جسم علیل جان
خسته شده ناتوان مرهم مرهم زخم شو داروی درمان بخش

Provided by the Afnan Library

منشئ عالم محو دوره آدم مپو خالی از این گفتگو
نور باخلاق بخش کاه چو برق سحاب کاه چو باد بهار
خنده بلبها بده گریه باباق بخش یوسف کنعان من
مصر ملاحت خوش است جلوه بازار کن بدره ما جلاق بخش
شیر بهای سراج خاک درش بر تو تاج مژده مشتاق بخش
جان چنین دلبری آفت فرو بری کرده ی بر پری فرصت عشاق بخش
بلبل کو با بیا نغمه بکلش سرا صبح بزن یا بها دجنه باطیاق بخش

وله ایضا

کیم کرد بو درگاه ده دربان اولور کشور جان و دلر سلطان اولور
مور ضعیف اولدیلر یسبزون جلد اژدهای سلیمان اولور
ذره صفت پرتو خورشید ده نور حقیقتله غایان اولور
قطره نابود وجود اولسه یله در و گهر دون و دوران اولور
بنده ناچیز ضعیف ایسه کر تاج سر جلهٔ شاهان اولور

لشکر

لشکر جبرائیل و هجوم باشنه میرسید صفدر میدان اولور
شمع حقیقتله اولور آغار ناد نور محمدی شعله رسوزان اولور
دلبر جانانه جانفدا کیم کدر شاه شهیدان اولور
آفت مرغزار و خوف و توان اولور ثابت عهد و صبح نیمان اولور

وله ایضا

دشت اجابت آی ایله دعا یا الله لابی میگه ربی

ای دوستان الهی و یاران معنوی خداوند عالمیان
در قرآن حکیم میفرماید ولکم فی رسول الله اسوة حسنة
یعنی ثابت حضرتک اسوهٔ حسنه است و اقتداء بان مقتضا
حقیقی سبب حصول نجات در دو عالم است رسول
مأمور بانذار و در جمیع شئون بودند و چون از اوی این
منهج قویم را صراط مستقیم دانسته مسالک نمودند در
اقلیم راستان و کشور دلها کوبیدند و نفوس که در ظلمت
وحشت و آسایش کوشیدند خود را از جمیع مواهب محروم
نمودند و در اسفل حفرهٔ یأس معدوم یافتند آیات

برامد وخوشیشان بپایان رسید صبح روشنشان
تاریک شد وجام صافیشان دُردآلود وغبارآگین
نجم بازغشان آفل شد وکوکب لامعشان غارب تا آن
نفوس مقدسه کرناسی نبودند درافق اعلی چون نجوم
هدی بدرخشیدند ودرمطالع آمال بانوار بیمثال
ساطع گشتند برسریر سلطنت جاودانی نشستند
وبرتخت کامرانی وجهانی استقرار یافتند انوارشان باسحار
وازرارشان لامع کوکبشان دُرّی است ووکبشان
افواج ملیکه افلاک سرمدی قصرشان متین است
وبنیادشان وطید نورشان جهانسوز است
وحرارتشان جهانفروز حال قیاس نماید نفوسی کرناسی
بدان نزدیک نمودند بچنین مواهب جزائی فائز شدند
حال اگر ناسی بجمال ابهی وحضرت اعلی در محل استشهاد
فی سبیلها الفدا نمایم چرخواهد شد حضرت اعلی از بدایت

طلوع

طلوع جمالش تا یوم شهادت کبری شب ودرز نداد
استدلال درسبیل ندا کنند راندند وآخر الکاس سیندرا
هدف هزاران تیر بلا نمودند باسینه شرحه شرحه ملکوت
ابهی شادمان جمال قدم اسم اعظم نعره هرالی چشیدند
وجام لبریز هرا بلائی نوشیدند سینه را هدف هر تیر نمودند
وگردن را مهین هر شمشیر فرمودند اسیر زندان گشتند و
بسنه تسعه باران مرصد هجوم اعدا شدند وهدف هجوم
اشرار متهورو سلاسل واغلال گشتند وعناول وثاق
واصفاد بعیدا زاوطان گردیدند وسرگون بلاد بخارو
سلاسل شدند درسجن اعظم مبتلای بلای صعب گشتند
واسیر ظالم ستم درایّن زندان جفا وبرتلا یام صابر گشتند
برآمد وصعود بملکوت فرمود الی آخره

وبایران طلعت نوراً یا سزاوار است که بگریم دقیقه ما
آسوده ننشینیم وصبر پیشه کنیم وآسایش را بخود حرام

بلبل صبا لحان شده در دوی گل حیران شده
مدهوش و سرگردان شده مست رخ جانان شده
مخمور و هم سکران شده پراده و پرافغان شده
سوی خدا نالان شده کی مالک دامن من غفاری یزدان من

ای روح وای ریحان من ای آرزوی جان من ای واقف پنهان من
ای درد وای درمان من این جمع یاران تو اند محو و پریشان
تو اند سرگرم و حیران تو شد خسته ز هجران تو اند
مرده ز هجران تو اند یک پرتوی از مهر خود یک شمه از نور خود
یک نفخه از روی خود بوی خوش از کوی خود یک قطره از نوش خود
بر ما تراحسانی بکن از جود رحمانی بکن از فضل ربانی بکن
تا زنده گردیم از تو

ای خدای پرعطای ذوالمنن واقف جان و دل دانای من
در بحر احسان لنجانم فکن مطلع بر سوز و حرمانم نکن

مرول

هر دل پیوست با ذکر دوی جز غم او نجوید هرگز دگری
خوشا دلی که گردد یار او کور دیده چشمی که گردد خوار او
در شادی تو و نادای ندیم یاد تو در دل چو مصباح منیر
از قضا نالت بدل دوی بیم تا عاقبت گردد ز الطاف تو فیم
در بلیات تو نکرده رو ندیده ما بنگر اندر فضل خود وای ز الطاف ما
این ظلوم بال و پر بشکسته را از کرم بال و پری احسان نما

امر حضرت بهاء الله محمد داماد خود سید [illegible] هو الابهی
ای همدمان مثال مجتمع وفا هرچند مشاغل مجبره و تکالیف
مبرمه از جمیع جهات احاطه نموده لکن حیف است و ابدا فرصت تقریر کلمه نماند
دل بدین منسوب بان جوهر صفا و در دانه صدف وفا و بندگی
جمال ابهی و قرابت ملحوظ اما از او منقطع از ما سوی و منصاعد
ملکوت ابهی فائز بحقیقت اما مستغرق جمیع کارها ناگذاشته زیاد

تو پرداختم ملاحظه کن چند در عزیزی آن در ذرّه و شمرد
آن الله سلمته طوبی آن یاد کار فدائی اسم اعظم باند بشر بان
و تکبیر تکریم از قبل این عبد بر سان و البهاء علیك و علیها ع
و سلام ابهی ای احباء الهی کوکب امر الله
در جمیع افاق بشعاع ساطع لامع و ندای باهر الله الابهی
از حجر کیهان بالامکان مرتفع تقدس سبحان ربی الاعلی از
حضیض اذنی بسمع ملأ اعلا میرسد و بانك و آهنك جهان
رب الارباب بسموات علی و تواصل با وجود این نکران محتجب
و ناعنان چون کرم مهین در زیر زمین محتبس و این
الکلاب و علوجها و سمرجها بزبان میرانند ع